

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228369

UNIVERSAL
LIBRARY

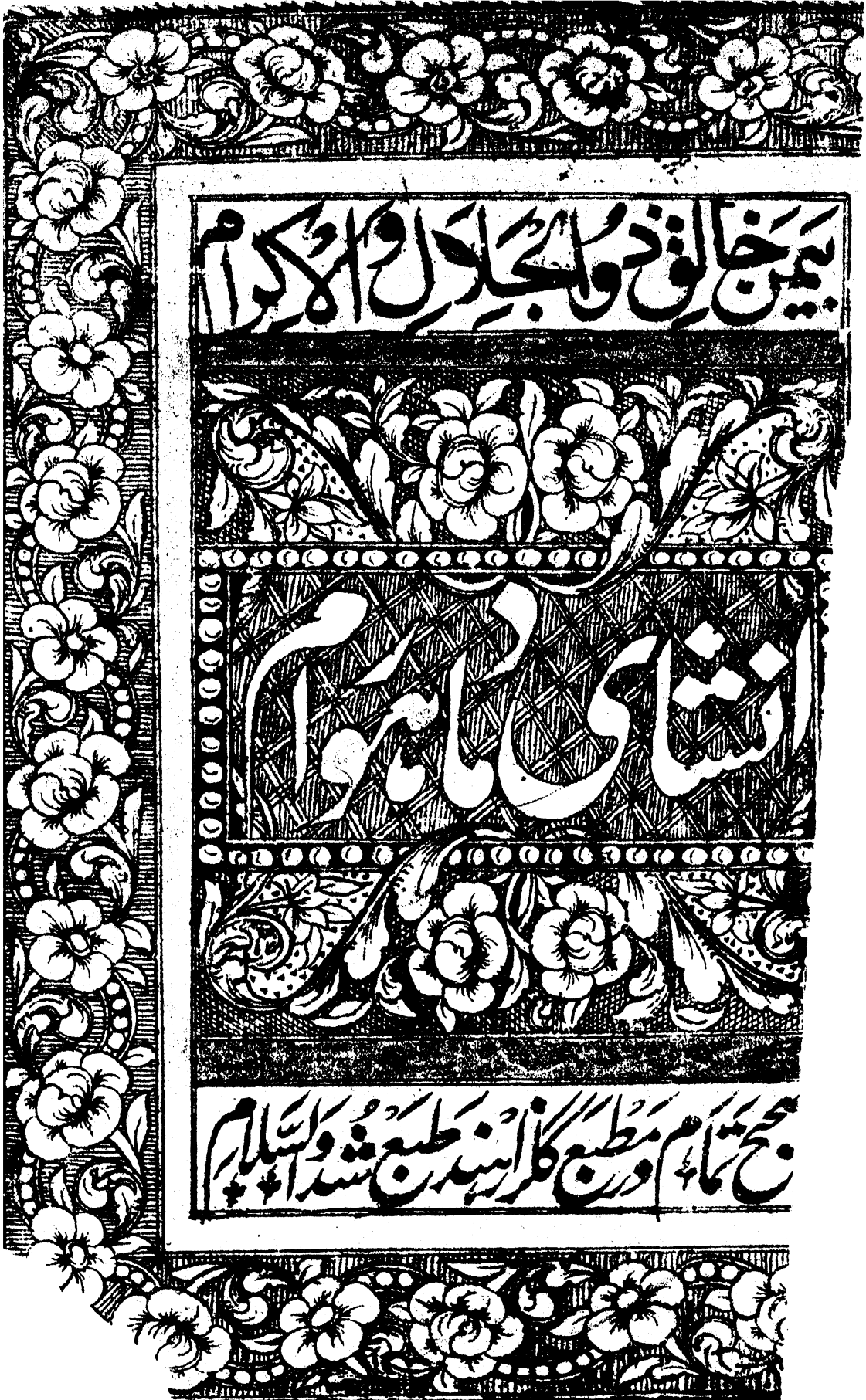
بِسْمِ خَالِقِ وَجَلالِ الْاَكْرَامِ



النشانی نامہ



مجموعہ تمام مطبعہ گلبرگیندین طبع شد و اسلام



در کار این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

برو بپران و قیصر رس در روشن ضمیران صحیح نفس لوشیده نماز که چون این خود
 نرسن ارباب سخن اخیال است در اک خواص انشا و استکمال این گرامی خود
 در سرفقا و ادراک صحبت ارباب دانش و بنیش وجه بهت خنده
 آثار تربیت نموده تا آنکه لایق منشی و منبرانی شان بتسطیر عبارات عالی
 و قافی اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگون کسب و هنر آرایش یافت و صفی
 دار العیار سخندان و جوهریان راسته بازار معانی را نقد نام کرده این همچنان پس
 در کتبی بیادری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان و در
 مرحوم که چشم زمانه و فضل و کمال عدل آن مطرح تجلیات آفرین این و بی حال نه
 بشغل خطوط نویسی باور شد پس از آن در سر کار باو نشان داده همیشه در جهان دارش
 بخدمت می نشینی گری عزایتی از اندوخته تا القراض آیام او رنگ آرائی بزبان
 گوگلش خان بخدمت مذکور قیام داشت اسودات احقر که چندین بیاضها
 چون خساره هوشان بخط غمیشان مدکش فنم ریاض رضوان می گشت و
 باه شاه گروی ماثات البیت تجارتت برخی از آن که در کاغذ برآمده بگلیه

نقد کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب
 در این کتاب تقدیر کرده اند که در این کتاب

در ای تمام الله هر بر شاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح جیش کعبان ظهور دارد
 اوراق نگارنده که چندین درین دارنا پدید آید کار باشد مثل برود فصل فصل
 اول محتوی بر بعضی حکام و اوامر که از زبان لطف الله خان و نواب گوگلش
 آن بر نگاشته فصل دوم ^{تفسیر} تقسیم بر یک تیب که خود با عره و اجبا بقلم اوده ^{خطا}
 مسا از بزرگان امید غفور و عطاست قطعه چون ^{تفسیر} تقصیل خدای غرور صل بد یافت این
 صورت انجام بد با تفسیر گفت بسال تاریخش بد که زبانی نشیبات مادهورام فصل
 اول عرض داشت مشتعل بر فتح نجاب حضرت خلد مکان فدوی خان شار
 طبع الله بعد آدمی لوازم تلبیسم عنبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم عظیم که
 سجده گاه جباه خداوندان تحت دیوم و فرغ بخش نواصی خواقین سفت اقلیم است
 بعضی عاکفان محفل بهشت نعیم باز با بان عنبه تکلیک مقیم تیر ساند که ذریعه معاشرت
 یعنی توفیق و وقع جهان مطیع عالم مطیع کالوجی سن الشما و نزول اقبال و جلوه اجلال فرود
 رواتب استقبال و احترام و وظایف تکریم و اکرام مرتب و موقوف گردانید بسیار
 سعادت آموش تبارک افتخار بزرده فلک دوار سوسه سراج غرور غرت فرا
 بد دست مرحمت از خاک برداشت بد از آوارگی ستا و دستا و فلیا و با سو مویا و
 سایر کفره جنم با و ادا صلاح همسود و آن طرفها و تا کید سرعت غرمت از تپید آن
 شقیه ارشاد شده بود مواد تقاضا سبشار افزود و بحد و در و مهینت آموش عازم قصد
 گردید در موضع پیلو نزل گردید و فرمای آن بلا فصل مقام کوش کرده در انتهای راه
 کفره ناصیه سیاه که در شتاب جبال و در پای کوه سار چون مودع لحن نزول اوجا و داشتند
 تیر بهشت هزار سوار و پیاده جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر میج را حاکم

در ای تمام الله هر بر شاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح جیش کعبان ظهور دارد
 اوراق نگارنده که چندین درین دارنا پدید آید کار باشد مثل برود فصل فصل
 اول محتوی بر بعضی حکام و اوامر که از زبان لطف الله خان و نواب گوگلش
 آن بر نگاشته فصل دوم تقسیم بر یک تیب که خود با عره و اجبا بقلم اوده خطا
 مسا از بزرگان امید غفور و عطاست قطعه چون تفسیر تقصیل خدای غرور صل بد یافت این
 صورت انجام بد با تفسیر گفت بسال تاریخش بد که زبانی نشیبات مادهورام فصل
 اول عرض داشت مشتعل بر فتح نجاب حضرت خلد مکان فدوی خان شار
 طبع الله بعد آدمی لوازم تلبیسم عنبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم عظیم که
 سجده گاه جباه خداوندان تحت دیوم و فرغ بخش نواصی خواقین سفت اقلیم است
 بعضی عاکفان محفل بهشت نعیم باز با بان عنبه تکلیک مقیم تیر ساند که ذریعه معاشرت
 یعنی توفیق و وقع جهان مطیع عالم مطیع کالوجی سن الشما و نزول اقبال و جلوه اجلال فرود
 رواتب استقبال و احترام و وظایف تکریم و اکرام مرتب و موقوف گردانید بسیار
 سعادت آموش تبارک افتخار بزرده فلک دوار سوسه سراج غرور غرت فرا
 بد دست مرحمت از خاک برداشت بد از آوارگی ستا و دستا و فلیا و با سو مویا و
 سایر کفره جنم با و ادا صلاح همسود و آن طرفها و تا کید سرعت غرمت از تپید آن
 شقیه ارشاد شده بود مواد تقاضا سبشار افزود و بحد و در و مهینت آموش عازم قصد
 گردید در موضع پیلو نزل گردید و فرمای آن بلا فصل مقام کوش کرده در انتهای راه
 کفره ناصیه سیاه که در شتاب جبال و در پای کوه سار چون مودع لحن نزول اوجا و داشتند
 تیر بهشت هزار سوار و پیاده جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر میج را حاکم

در ای تمام الله هر بر شاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح جیش کعبان ظهور دارد
 اوراق نگارنده که چندین درین دارنا پدید آید کار باشد مثل برود فصل فصل
 اول محتوی بر بعضی حکام و اوامر که از زبان لطف الله خان و نواب گوگلش
 آن بر نگاشته فصل دوم تقسیم بر یک تیب که خود با عره و اجبا بقلم اوده خطا
 مسا از بزرگان امید غفور و عطاست قطعه چون تفسیر تقصیل خدای غرور صل بد یافت این
 صورت انجام بد با تفسیر گفت بسال تاریخش بد که زبانی نشیبات مادهورام فصل
 اول عرض داشت مشتعل بر فتح نجاب حضرت خلد مکان فدوی خان شار
 طبع الله بعد آدمی لوازم تلبیسم عنبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم عظیم که
 سجده گاه جباه خداوندان تحت دیوم و فرغ بخش نواصی خواقین سفت اقلیم است
 بعضی عاکفان محفل بهشت نعیم باز با بان عنبه تکلیک مقیم تیر ساند که ذریعه معاشرت
 یعنی توفیق و وقع جهان مطیع عالم مطیع کالوجی سن الشما و نزول اقبال و جلوه اجلال فرود
 رواتب استقبال و احترام و وظایف تکریم و اکرام مرتب و موقوف گردانید بسیار
 سعادت آموش تبارک افتخار بزرده فلک دوار سوسه سراج غرور غرت فرا
 بد دست مرحمت از خاک برداشت بد از آوارگی ستا و دستا و فلیا و با سو مویا و
 سایر کفره جنم با و ادا صلاح همسود و آن طرفها و تا کید سرعت غرمت از تپید آن
 شقیه ارشاد شده بود مواد تقاضا سبشار افزود و بحد و در و مهینت آموش عازم قصد
 گردید در موضع پیلو نزل گردید و فرمای آن بلا فصل مقام کوش کرده در انتهای راه
 کفره ناصیه سیاه که در شتاب جبال و در پای کوه سار چون مودع لحن نزول اوجا و داشتند
 تیر بهشت هزار سوار و پیاده جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر میج را حاکم

مخالفات با اهل بیت علیهم السلام
و در حدیث آمده است که هر کس با اهل بیت
مخالفت کند خداوند او را در روز قیامت
در آتش انداخته و در آتش میسوزاند

یا فصدی ذات و هشتصد سوار در دو مخارخت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم ختم
آن مثال وحی تمثال را از فریق سعادت گردانید و خلعت قدحش افتخار از ازاب
قامت عبودیت ساخته پیرین پیرین بر خود بالید شکر نواها را اندازه تحریر و تقریر
سنگر وید محروم زمین بارگاه بود چه رومی سفید و چه نخب سیاه بدانشا اله تعالی در عبادت
الضویر و حسن معاشرت با بندهای درگاه والاد و الیف قلوب ریاعاد بر ایاه استیصال
ستودان و اخراج و از علاج سرکشان و تیز گام حشام و موجود دشمن خزانة و ذخایر بیخ
سببیات و رفع مسکرات و قطع اصل عادی و معاملات و مقدمات بر وفق شریعت
عزاد عدالت عالم استقام تمام لطنور میرساند و میامن تربیت پیرو مرشد بر حق
از و فالق نامعی نسیگزار دتابد بر نیر از رنگ منازنگ سپهر جامی قرار و خوشید عالم
از تحت مرصع و چتر رنگار باشد سریشا هندشاهی چه گیتی نیاسی فلک پاییز شید سیاه
باد عرضد شتت بجناب باد شاه زاوه عالیجاه محمد عظم شاه خیر خواه لطف
تارک پیار و بندگی بگلهای کوشش و پیستندگی بر آراسته و عرض حکامان استان دولت
نشان زمین اقرآن میرساند مثال واجب الامثال وحی تمثال نزول اجلال فرموده
که فدوی از بندگی کوچید بستر مرغ تر با فواج همراه سعادت تقبیل سباط فیض منایا میرساند
همدران روز بخت افزون نشان کرامت عنوان بهمان مضمون نواز سن مشون لحد و دو
از امانی فرمود که با بر روی دیرینه کامیاب گرد و لذت ابحر و وصل هر دو خور جان که شید از
سر بلندی و وثیقه غرت و سر بلندی است از مکان اقامت کوچید یا قلعه مهاگده منزل گزید
انشا اله تعالی درین هفتة شرف اندوز ملاومت کسیب خاصیت میگردد و فرو از خار
کل مقصودی و مدد اکنون که همجوشل بدر یاروان شدم بد بعد احترام سعادت استان

مخالفات با اهل بیت علیهم السلام
و در حدیث آمده است که هر کس با اهل بیت
مخالفت کند خداوند او را در روز قیامت
در آتش انداخته و در آتش میسوزاند

آخر پس برده تقدیر پدید بود از مکان اقامت و عساکر خبری که بتازگی از کاوه خا سربیده
شد بجمعه الملك غازي الدين خان فيروز جنگ سهی ایلیم شتیاق
یش اینک است بمادر عرت سیرین صبا مل تنگ است به سامی ملاطفة ماطف از
هر خوش حال سز اگر گوند دستیک با و بفرطش از اشتیقای شوق و مکتوبات محبت معنوی
که کشا بود و رود نمود حیات تازه کرامت فرمود بلیت این تازه رقم از قلم کیست که با
جان و دل من هر دو فدای رقم او بود و نه که شنبه ونهم این ماه است قریر منور پور منزل فرخ
شکو گشت و بلا فصل مقام گام فرسای طریق مقصود است خوشا روز بخت افزوز کرد
بدر رسید کحل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گرد و وسایح آرزو بشرف مکالمه مجاذبه با
نورق جوید بلیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس بیاید و لیکن امید وصل تو هم عشقیت
زیاده عمر باد و فرقه آن مشتاد رب العباد بجمعه خوانین بلند مکان مختار خان
بمادرف روان یار که گفتا بتوام دل نگران است به گو می رسم اینک سلامت
لران بانس به سامی نسیقه طرب پیرا حاوی اشتیاق دیدنها و تا کیز و در نسیا در
قت خوش رسید قالب افزوده سا جان تازه بخشید مفارقتهای برای کار میر
بر حق بر خود گوارا بایکد که در عالم بندگی بی اختیار است بلیت جدائی از تو تصور نمی
رون به کسی زبجان گرامی چرا جدا باشد به ام روز و بهم اینماه از احمد نگر با خزان باد شاهی
روده بغیرم اشتیلام شده فلک احرام مراجعت نمود امید و اثن است که عنقریب مبعث
بتقانت انجامد و رفع قلق دلها گردن زیاده عمر باد بجمعه الملك خا بچمان خان
فیروز جنگ نواب مستطاب مبادی اواب و الا خطاب خداوند خدا یکان که محسن
بیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل فراغت و انکسار معروفه سامی فیض پیرایم را

بمادری بیانی که در
سنتیات جمیع که بفرمود
عظمی که در این
اول که در
از جوارش که در
در سنه
است و در
نیا که در
و السلام
بالکرمی
نصفه شده با
دشمنیدال
بمع استاز
است و در
درگاه و در
سر بر
است مستطاب
بالمعرب
است سباده
انغاز کردن
راصل جمع
است که در

کودن ۲۲
بمادری بیانی که در
نصفه شده با
دشمنیدال
بمع استاز
است و در
درگاه و در
سر بر
است مستطاب
بالمعرب
است سباده
انغاز کردن
راصل جمع
است که در

نه کلام زبان
 شکرین
 که کلمه شکر است
 یعنی از نو
 ۱۲ سطر سویت
 اول و کسب ثانی
 تخمائی مفتوح
 همواری درستی
 ۱۳ سطر
 جمله و صدا
 اصل بنیاد
 اینجا کلام از
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

همیدار و از انبار که عنان غنیمت سعادت منوط با نعمت منعطف و ملبس و گشت تیربار
 ارادت این بدو کلمه سرت الگین نشد بلیت مر از یاد تو برده تر از دیده من بستم
 ازین بیشتر چه خواهد کرد به حق علیم است که از تجوی صحبت اکثر خاصیت حقد الام و کلام
 که نمی کشد زبان حال بدین مقال مترجم دارد سه ذوق الطاف تو ای کاش غیبت
 دلم به یاد بر لطف تو اکنون سبب صدالم است به بعد ازین متوقع است که مشام آرزو
 بر و ای ترسیل ماسلات معطر و گلزار تینا بر تجات سحاب یاد که ریها متفر باشد فرد
 داره نظام کای جهانی ز لطف تو به کار تر از لطف الهی نظام باد به بحسی الملک مهر
 سز خان مبارک با و شفا مخرج و باج به ایا ابتیاج صحت امین آن زینت بخش صدرا قبل
 برینج سویت و اعتدال ستقیم باد با استماع خبر عارضه بدنی و علل حسنا از دیده خوبا
 لعل بختانی فرود بیاید و آه سرد از دل برود و سر بفلک میکشید الحمد لله و المنة که افضل
 و کرم حکیم ثنائی غبار کسل از جبهه مزاج شریف زایل گردید و شهب عتقر لطیف انضیو
 مرض بفضای صحرای عافیت خرامید سه بار عم که خاطر باخته کرده بود به عسی در
 خدا بفرستاد برگرفت به سلامتی و تندرستی و ایما باد به برادر خود در جواب خطوط
 نشان برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بر است علیا فایز باشد خطوط بدیل تزد
 شما متواتر میرسد الحمد لله که ان کریم نفسی آنکه تا کید شود در آنچه باید بردخت پرم
 و بار ارفماند میارند امید که آئیده این طریق مر عید داشته بر کرده خود غوغا نشوند و نظر
 بر مریدانند مصرعه همین کت دل همین اید به سحر امیر جان باشی به زیاد چه قلم آید سرمانه
 سعادت مندی در تربیت سیدی همواره روزی باد مبارک با و قول دشانه آه محمد کام
 فادوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم و تو خواهی و خیر شکرگالی بفرستد بار یا تمکان حضور

بتعالی میرساند که درین زمان بهینت اقوان کرمانه مالانال شادمانی زویر عیش و کامرانی
 بود باصتغای اینچو که شانه زاده والا که قدم فرخنده بعالم ظهور گشته فروغ بخش حیده اقبال گردید که
 تمنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه در گذشت **صبح** از خنده لب ناید بهم آواز
 آفتاب از آسمان گوید مبارک باد پیش به حق تعالی او را در عهد مسیح امان داشته بخورد
 کنادو آن مهر سپهر خلافت و جبانانی را بر تیراک مبارک او کامگار گواناد بیت بقای لب
 اقبال حشمتت با و اندازان فزون که در اندازه شمار آید به بسیار کجا و قول پس بجناب
 حضرت اعلی فدوی بلا شایه لطف الله تبارک نیاز و بندگی بگلهای تسلیمات و پرستی
 بر آراسته بموقف عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقوان میرساند که درین کلام
 بشماشت انتظام فرود طلوع کوب از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از نیت
 ولادت طمطنه تمنیت و مبارکبادی بسبع نوید طلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده
 هفت آسمان در گذر آید از آن نهال شرف تا ز گشت گلشن ملک به چنانچه تازه شود
 برگ گل ز با و شمال به بار تعالی قدم دولت توام آن بسین سیوه حیات جمیع دولتخواهان
 فرخنده و جایون کناد و لحنه لحنه اثر طلوع آفتاب اقبالش متراید و اختر شوکت و جلالتش
 متصاعد گرداناد زیاده حدادب ندید نیر دولت و بهروزی از کمن نطفه و فیوزی طلوع باد
 سیارک باد قول سپهر قاضی القضاات محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت منظر آن
 روح قوانین شریعت بنوی می مراسم ملت م قضوی فرین باد لله الحمد و المنة که آن مهر سپهر
 مال را بر آسمان اقبال فرخنده کوب طلوع گشت در روضه فضل و فضال را بر کنا جویبار
 جلال سرور فرار جلوه گر شد فر و شکفت در ریاض امانی گل مال به طالع شد از سپهر
 بید اختر مراد مبارک باد و دیده آندوی بار باب به کارم بلبعات جمال انقره بعین روشش شاد

کلامی که درین زمان بهینت اقوان کرمانه مالانال شادمانی زویر عیش و کامرانی بود باصتغای اینچو که شانه زاده والا که قدم فرخنده بعالم ظهور گشته فروغ بخش حیده اقبال گردید که تمنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه در گذشت صبح از خنده لب ناید بهم آواز آفتاب از آسمان گوید مبارک باد پیش به حق تعالی او را در عهد مسیح امان داشته بخورد کنادو آن مهر سپهر خلافت و جبانانی را بر تیراک مبارک او کامگار گواناد بیت بقای لب اقبال حشمتت با و اندازان فزون که در اندازه شمار آید به بسیار کجا و قول پس بجناب حضرت اعلی فدوی بلا شایه لطف الله تبارک نیاز و بندگی بگلهای تسلیمات و پرستی بر آراسته بموقف عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقوان میرساند که درین کلام بشماشت انتظام فرود طلوع کوب از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از نیت ولادت طمطنه تمنیت و مبارکبادی بسبع نوید طلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان در گذر آید از آن نهال شرف تا ز گشت گلشن ملک به چنانچه تازه شود برگ گل ز با و شمال به بار تعالی قدم دولت توام آن بسین سیوه حیات جمیع دولتخواهان فرخنده و جایون کناد و لحنه لحنه اثر طلوع آفتاب اقبالش متراید و اختر شوکت و جلالتش متصاعد گرداناد زیاده حدادب ندید نیر دولت و بهروزی از کمن نطفه و فیوزی طلوع باد سیارک باد قول سپهر قاضی القضاات محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت منظر آن روح قوانین شریعت بنوی می مراسم ملت م قضوی فرین باد لله الحمد و المنة که آن مهر سپهر مال را بر آسمان اقبال فرخنده کوب طلوع گشت در روضه فضل و فضال را بر کنا جویبار جلال سرور فرار جلوه گر شد فر و شکفت در ریاض امانی گل مال به طالع شد از سپهر بید اختر مراد مبارک باد و دیده آندوی بار باب به کارم بلبعات جمال انقره بعین روشش شاد

کلامی که درین زمان بهینت اقوان کرمانه مالانال شادمانی زویر عیش و کامرانی بود باصتغای اینچو که شانه زاده والا که قدم فرخنده بعالم ظهور گشته فروغ بخش حیده اقبال گردید که تمنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه در گذشت صبح از خنده لب ناید بهم آواز آفتاب از آسمان گوید مبارک باد پیش به حق تعالی او را در عهد مسیح امان داشته بخورد کنادو آن مهر سپهر خلافت و جبانانی را بر تیراک مبارک او کامگار گواناد بیت بقای لب اقبال حشمتت با و اندازان فزون که در اندازه شمار آید به بسیار کجا و قول پس بجناب حضرت اعلی فدوی بلا شایه لطف الله تبارک نیاز و بندگی بگلهای تسلیمات و پرستی بر آراسته بموقف عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقوان میرساند که درین کلام بشماشت انتظام فرود طلوع کوب از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از نیت ولادت طمطنه تمنیت و مبارکبادی بسبع نوید طلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان در گذر آید از آن نهال شرف تا ز گشت گلشن ملک به چنانچه تازه شود برگ گل ز با و شمال به بار تعالی قدم دولت توام آن بسین سیوه حیات جمیع دولتخواهان فرخنده و جایون کناد و لحنه لحنه اثر طلوع آفتاب اقبالش متراید و اختر شوکت و جلالتش متصاعد گرداناد زیاده حدادب ندید نیر دولت و بهروزی از کمن نطفه و فیوزی طلوع باد سیارک باد قول سپهر قاضی القضاات محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت منظر آن روح قوانین شریعت بنوی می مراسم ملت م قضوی فرین باد لله الحمد و المنة که آن مهر سپهر مال را بر آسمان اقبال فرخنده کوب طلوع گشت در روضه فضل و فضال را بر کنا جویبار جلال سرور فرار جلوه گر شد فر و شکفت در ریاض امانی گل مال به طالع شد از سپهر بید اختر مراد مبارک باد و دیده آندوی بار باب به کارم بلبعات جمال انقره بعین روشش شاد

تتمت تولد پنجاب شاهزاده محمد اعظم شاه خیرخواه بلا اشتباه لطف الله
تقدیم دوزم خیر اندیشی و دولت خواهی را سر پایه سعادت نامتناهی انگاشته بعد از آن اتفاق
مخلف فرودس منزل میرساند که درین هنگام فرزند مذکور که تا شیر اختران سعود آسمانی چنان
نجوم شادمانی سعادت بگرامت مقرون بود طلوع خرسنده اختیری از برج عظمت و جلالت
وسطوع گرامی گوهری از روح سعادت و اقبال قلوب هو خواهان را اقرح موفوره
و اشراج نامحسوره کرامت فرمود بدیت می بر اوچ سپهر حلال تابان شد بدگر سر
چین ماه در هزاران سال خجسته طالع در روشن دل و مبارک پی بود فرشته
طاعت و نیک اختر و همایون فال بواسطه که این فرزند نوید بر جمع خیر خواهان مبارک
و روزنامه سعادت از احکام طالع این جوان بخت بر وفق جوانی مقرون شود
مبارکباد و در تولد پنجاب مشکوی خلافت خانزاد هو خواه لطف الله
شیما بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعضی پستانان دولت سرای حرم تعظیم
و واققان حریم معلمت مقیم میرساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد و وسیله
از دیاد بختندی و طلوع اختر فسیح از کمن مقصود و واسطه حصول سباب سر بلندی
است ظهور گرانمایه در از روح ولادت و وسطوع فروزان گوکب از افق سعادت در
شعبستان آمال شاهزاده والاکه بلند اقبال مبارک و فرزند با و ذائب و گوهر تاب
در هر نور ممکن بود آن فروغ گوهر خلافت و فرمان روانی لطف خورشید سلطنت
و کشور کشانی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بعر طبعی و نیشل مرام فایز
شواد بدیت از نگمت این فرود زبان گشت معطره و ز پر تو این لطف جهان گشت
منور مبارکباد و وزن و جناب باد شاهزاده محمد کام بخش خیرخواه بلا اشتباه

سعد یعنی نیک
طلوع بکر لام
براینده در اطلال
نجمان بین دور
کو وقت ولادت وقت
سوال از خبری از
افق نوره آریا شد
۱۲ اقدس صیبا کمال
نشان علامت که
در کور مردم باشد
۱۴
کفایت
و بیان سعادت
باطن معاد شود
و حقیقت
مقدمی
و انجا خفا که
و غیر که
گویند باطل است
از شب
جایی باشد یعنی
خان شب
عین ممکن
قالبی
نوار کینه
مع طلوع
مع طلوع
نوار کینه
مع طلوع

فانی زنده ماند
نوار کینه
مع طلوع
مع طلوع
نوار کینه
مع طلوع

لطف الهی چهره نیار بگلگون^{بسیار} عبودیت و انکسار بر افروخته بمرض راه بافتگان چنین
 فریدون احتشام حبشید احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نویدوزن
 بندگان زمین تکلیف فلک توان سماع افروز گردید ابواب خرمی بروی دلها کشاد
 از یقین خیرات شبرات گوشه نشینان و محتاجان اصلای کامرانی درود و نظم
 ترازو چشم حیرت داشت یکسال + که آید در پیش خورشید اقبال + ترازو
 غرق جبریت بهر آن بود + که در یار ارباعر کس نیامود + فدا محمد که از پیبودن
 گرامی مفران سر نماز با آسمان افراخت و عالی را کامیاب مواد لطف و احسان
 ساخت حق غرور جل مبارک کناد و از نشان مشکوه آن خدا یگان جهان کفین
 میزبان هم پند آسمان شود مبارک کبا و سالک ره بشا هزاره بیدار کجاست
 بعد ادای آداب بندگی بمرض عالی می رساند که هزاران شکر بدرگاه ایزدی که
 این سالی فرخنده فال در ساعت سعید بر سین عمر اید فرین آن نوباره باع سلطنت
 و جهان بینی افروز و دلها می هوا خوانان را بشا هزاره شادمانی زهنی نمود و بیت
 این سالگره گره زولها و اکرده از بهر نشاط و عیش خوش ایاکرد + گره کشای
 بت کاران و حاجت روائی امیدواران بر جمع دو تخوانان فرخنده و جویون
 در شته سالگره الهی بوم التنا و بعقود مسعود و منفقر دانا و نظم صدیقش تو در سالگره
 میخوانم + هر سال رسال رفته به میخوانم + در کار کسی گره نخواهم بکنم + اینکار
 از بی گره میخوانم + مبارک کبا و وزن بحباب شایه هزاره محمد اعظم شاه
 بعد تبلیغ مراسم تسلیات و تسویح کور نشات بمرض فیض اندوزان بساط ایشیت
 میرساند که درین اوقات فرخنده نویدوزن عنصر کرامت سمات سماع پیر گشته

۱۵
 حکایت از سیرت ایزد
 ۱۶
 حکایت از سیرت ایزد
 ۱۷
 حکایت از سیرت ایزد
 ۱۸
 حکایت از سیرت ایزد
 ۱۹
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۰
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۱
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۲
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۳
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۴
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۵
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۶
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۷
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۸
 حکایت از سیرت ایزد
 ۲۹
 حکایت از سیرت ایزد
 ۳۰
 حکایت از سیرت ایزد

گلهای نشاط بر تارک هوا خوانان فشانند و ریش شگفتگی در زمین دلها و دوانند
 از جو دان پهلوی عتباتقارون زودن و ارباب افلاس از اثبات آن سرمایه معارض
 ابدی فرازند و خندند افریدگار جهان مبارک و سعود کناد و الی بوم القيام نیز آن
 بوزن عالی کامیاب مفاخر و معالی داراد مبارک کجا و سالگره شاهنشاها
 محمد اعظم شاه بعد ادا ای ادب تسلیات معروض خواشی بساط کمیت مبتدا
 میگرداند که در کین آوان قمیس اقتراب شایسته شانت سالگره ساکنان حفظ
 خاک را از خشن میشیدی خبر داده و ز سر هر طرف ساز بادف و چنگ محفل نو آئین در
 عشرت گدازه آسمان بیسوی آراسته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد و الحمد لله که این سال
 فرخنده فال بر عمر گر انما به ابد پایه افرو و د عالمی را از فیض عام موهبت بقیاس
 کبینه در صحن امال برآمود نیز و همچون مبارک میمون کناد و بآب حیات لطف شراره
 خضر و اور عمر جاودان کرامت کناد و نظم من عمر تو جاودان خواهیم که شود و فرمان بر تو
 زمانه خواهیم که شود و این رشته که دارد گره سالگره و تسبیح هزار دانه خواهیم که شود
بجیشی الملك و الفقار خان بجاور تا بد رشته از خورشید نیز تاب پذیر
 است همواره مستح و ظفر معینان مواکب گیتی کشای آن سر گروه مبارزان عساکر
 نصرت پیکر و رسد آمد مجاهدان جمیوش ظفر از سمو الشریک منیع الشان کریم الخلق بسیار
 مهربان باد درین خسته آیام که از افاصنت الوار آفتاب بشارت های فضاسی فرغار
 خاطر شکب جنت الما و ابود مشرود و مراجعت شریف سامعه پیرگشته افسر و گان و تیر
 فرای رازندگانی تازه عطا فرمود و ابواب انواع تفریح و توشیط برومی دلها گشود
سعد بیایا که مرا به تو غم بجان آورد + بیایا که میو لفسن بر نمیتوان آورد + هر چه

در آن سال ...
 سال ...
 سال ...
 سال ...

بطریق مراحل سرعت بکار و دقت چشم شائقان است و هاقد مسافرتها که با علم است
 پیموده شود و نیز مامول منتظران سه روز و آدنت نظر بشویم و بیست + می آئی اگر
 زود تر آئی چه شود + زیاده عمر باد و فرزه آن استزاد به بخشی الملک بهر مند
 خان مبارک باد و عهد نظم ای اختر برج سعد با جنت سعید + بر خیز
 و طرب گزین که عید آمد و عید + هر وعده که اقبال بود دست بتوجه امر و فرزند است
 اگر بود بعید + الحمد لله که بلال فرخنده فال شوال سبهای سعادت آموذ از نظر فقر
 زراند و دافق ^{منظر} ان نمود جهان بنا را با پیستند و لذایذ جسمانی و استماع صدغیر تغیر
 شادمانی با بروی سید اشارت فرمود هنگامه عیش و عشرت گرمی پذیرفت و با من
 مراد اهل صلاح و شداد بگلهای خرمی رونق گرفت بعیت شد و لغت برب شیان
 ساخت + ترنم خانه در کام و زبان ساخت + مبارکباد و روزگار حبه آثار
 بخیر و خوبی و به روزی مقرون شود مبارکباد و عهد بحفظ اللہ خان برکات
 ماه تبرک صیام و مہنیت طاعات محبت فرجاشن بایم فرخنده انجام آن ریب ^{تشریح}
 و احشام ^{تفریح} نمز آئین شوکت و احترام سموات التزلزلت منیع الشان کریم اخلق رفیع المکان
 مقرون باد درین او ان سعادت اقتران قدم فرخنده لزوم عید سعید عید ^{کتابی}
 بگلهای سور و سه در شگ باغ ارم و عالمبار با تمام اغذیه و نهار و انواع ^{تشریح}
 و شادمانی کامیاب فیض اعظم گردانند اللہ تعالی مبارک و میمون گرداناد برفیات روز
 اقرون روزی کنا و نظم مبارک باد این عید نزار دگر + باد فرخنده بار بار ^{گنا}
 جرات نمودن امرت + کنا و این زمانه کار دگر + مبارکباد و شفایان
 حفظ اللہ خان صحت و تندرستی که بهین نیامی الهی و گزین میوه های باغ ^{تشریح}

در روز نهم از سوره بقره آیات ۱۰۰ تا ۱۱۰
 در روز نهم از سوره بقره آیات ۱۰۰ تا ۱۱۰
 در روز نهم از سوره بقره آیات ۱۰۰ تا ۱۱۰
 در روز نهم از سوره بقره آیات ۱۰۰ تا ۱۱۰

بسیار از این که در این دنیا ...
 از این که در این دنیا ...

غیب باد شکر آید جهان افزین که عارضه جسمانی بفضول سجانی سلامت و کمالی
 انجمنید و ادعیه شبان روزی و حضرت حق تعالی موقوف اجابت رسید مبارکباد و ودت
 عمر شریف را امتداد ابام لیل و نهار روزی شواد بتمه و کمال کرده برای حکیم عالمی توست
 زمانی سه تهمان پارچه چینی استی شرفان خیرات دوهند روپیه مرسول گشت از رفیع تقاضا
 و اخبار هر روزی و مبدم آگهی رود بحیث عمت مبارک گذشت مبارک باد و کجاست
 دل و آرام جان و دفع غمی و تهنیت که خدای سبحان عزیر حفظ الله عنا
 همواره بهای سعادت و سرماندی بر تبارک بخت آن شایسته رشد و ارحم من
 بال فشان باد هر چند جنبه زمان فرخی نوامان مژده طوی آن ایصال مند ستوده خو
 ام فلک در بدسرمایه سرور شادمانی پر آیه نشاط کامرانی گشت امید که از تاثیر اقران
 قرآن السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تهیید جشن طرف پیرا
 عروس عالم آرای خوبها از پرده غیب چهره کش بسع شادمانی همه راهت مرا به پیرا
 بنجان عالی شان کامیا بنجان آفریدگار جهان نو گل حدیقه همیشه بهار را
 باقطار اقطار فضل بکیران سر سبز و ربان داراد خبر هوا زدگی بمزاج صحت امتزاج
 حواسط هر و باطن را پریشان ساخت و سینۀ و فاجعیه را در کانون عنینم و الم گداحت
 حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع یکتائی و رونق بخش فلم و آشنائی راحت کامل و شفا
 عاجل کرامت فرماید بحیث تنبت نیاز طبیبان نیاز مند مبارک و وجود ناکت آرزو
 گزید مبارک و مبارک و افرایش منصب اسیف الله خاتمه در با عی
 ای گشته ز لطف بادشاهی خوش بود و شکر که منصف توبی سعی فرود و قدر تو
 بلند است که من میدانم و ایصال تو هر زمان فرزون خواهد بود و بشارت افرایش

من طرف ...
 نقاب ...
 بعد ...
 در ...
 در ...
 در ...
 در ...
 در ...

من ...
 در ...
 در ...

مراتب و مناصب آن نامتعلبا علام شوکت و جلالت عالی معارج حشمت و ابالت
 سامع پیرگشته مورت مواد سرور و ممتز انبساط موفور گردید ایزد بسیار بخش جان افزون
 فرخنده و بهایون کناد و مقدمه ترقیات روز افزون گرداناد جواب حساب الحکم
 بمقر بان حضرت عزیز الله بیگ ^{عزیزی} عوالی پنا بدهد ای دستکام با نکاشته کلک
 معنی پرداز حساب الحکم اعجاز طراز مشرف فتح حصن حصین پرناله و امان خواسته بر آمدن
 قلعه نشینان از غمت توب و تفنگ برق آسنگ و محامره سرد از بایان بانام شنگ
 و ارشاد گزارش شکر مواهب ایزد منان و بلند آواز ساختن شاد و یانه فتح نمایان
 ورود مسعود نمود الحمد لله که غلبه مو اکب ظفر لواء صدیات تو بهای از حد آساعدا را
 پشت همت شکست و بهای نصرت و فیروزی بر خیم رایات ظفر ایات جهان کشا
 سایه گسترگشت نظم گیتی است تا رسم فتح شکست و چنین فتح کس را نداد است
 نه چشم زره اینچنین فتح دیدند گوش سیر در مصافی شنیدند و منافقین شیمی مغلوب
 بیم و هراس و منکوب خوف و یاس نگشته بودند که امان نخواهند و مخالفین را تزلزل
 در پای ثبات نحوی نیفتاده بود که بر آوردن جان از آن تهلکه جان سنان غنیمت نهند
 مراتب شکر و سپاس و اسباب اعطایا بقدم ساینده شاد و یانه شادی بلند آواز گردانند
 فتاح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی و عنوان ظفر ناموهای باستانی است
 مبارک کناد و آثار کفره و ظلام از لعنت همصنام اسلام زایل شود و کوه سپاس است
 و کهنی و در بار گشتن از قلعه تهوریناه جلالت دستگاه کهیم سادمت مرصه محفوظ باد
 اجبار بهیان معروض بار بایان این چنین فیض اختران گردید که جمعی از اعمام انصاران
 جلالت شاعر بفرمودند و ذیل نکو بید که ساخته بود ریال قلعه پرناله اراده نگاه دارند

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب در بیان فضیلت و جلالت علام شوکت و ابالت
 سامع پیرگشته مورت مواد سرور و ممتز انبساط موفور گردید
 فرخنده و بهایون کناد و مقدمه ترقیات روز افزون گرداناد
 جواب حساب الحکم بمقر بان حضرت عزیز الله بیگ عوالی
 پنا بدهد ای دستکام با نکاشته کلک معنی پرداز حساب
 الحکم اعجاز طراز مشرف فتح حصن حصین پرناله و امان
 خواسته بر آمدن قلعه نشینان از غمت توب و تفنگ برق
 آسنگ و محامره سرد از بایان بانام شنگ و ارشاد
 گزارش شکر مواهب ایزد منان و بلند آواز ساختن شاد
 و یانه فتح نمایان ورود مسعود نمود الحمد لله که
 غلبه مو اکب ظفر لواء صدیات تو بهای از حد آساعدا را
 پشت همت شکست و بهای نصرت و فیروزی بر خیم رایات
 ظفر ایات جهان کشا سایه گسترگشت نظم گیتی است
 تا رسم فتح شکست و چنین فتح کس را نداد است نه
 چشم زره اینچنین فتح دیدند گوش سیر در مصافی
 شنیدند و منافقین شیمی مغلوب بیم و هراس و منکوب
 خوف و یاس نگشته بودند که امان نخواهند و مخالفین
 را تزلزل در پای ثبات نحوی نیفتاده بود که بر آوردن
 جان از آن تهلکه جان سنان غنیمت نهند مراتب شکر و
 سپاس و اسباب اعطایا بقدم ساینده شاد و یانه شادی
 بلند آواز گردانند فتاح حقیقی این فتح نمایان را که
 طراز فتوحات آسمانی و عنوان ظفر ناموهای باستانی است
 مبارک کناد و آثار کفره و ظلام از لعنت همصنام اسلام
 زایل شود و کوه سپاس است و کهنی و در بار گشتن از
 قلعه تهوریناه جلالت دستگاه کهیم سادمت مرصه
 محفوظ باد اجبار بهیان معروض بار بایان این چنین
 فیض اختران گردید که جمعی از اعمام انصاران جلالت
 شاعر بفرمودند و ذیل نکو بید که ساخته بود ریال
 قلعه پرناله اراده نگاه دارند

نشان عالی جناب و جلال جلالت باغ
 در روز ۱۲ ماه ۱۲۰۰

استقامت و حسیست از خاطر حسبه اگر در فرزند دل استراجیت کارم نهال و حشت نشوند
 بیکر دو تکمین از اسخاکه معنویت از زا و رفته اگر بر صفحه مشاصورت وطن نگارم نقش حجت
 برسی نشیند گرم روان طریق بکنائی و موثکافان بر موز آشنائی و اندک درین طول
 بفر اگر ترسیل نامدار نقدان نامه برود و دیگر و تاخیرست محبت بی تقصیر پیدا است که مراعات
 میات صوری در حالیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی است چه ضرور و روشکانه
 اموشی در محلیکه مرات خیال عکس پذیر دولت وصال است منجر بقصودیت در خاطر
 و وصال حسباتی نیست چه غم نیست جو اتصال روحانی نیست و امید که فروگذشت
 مبیات صوری محمول باستغناء نشود و میل خاطر عاظر نسبت معنوی بیشتر باشد
 عمده البلک سیه سالار ظفر جنک غازی الدین خان بهساور
 ز رفقت تو چگویم که فقه طوفان شنیده باشی و من دیده ام بدیده خویش
 در در فراق و بیقراریهای خاطر مشتاق چه بر گزار در قطره از تلخی که از دیده فرو میزند
 رنگ کپورت بر سر پر وارد دارد و دیده در چشم زدن شهبهر فرکان در هوای دیدنها با
 مایه تیز بر صبا سر شمشیری میخار و بجای طر میگدشت که سامی بقیقه برالش شو قم آبی خواهد زد
 من مسموم لایک دوری را تر باق صفت بلاغت خواهد آورد و حقا که در گوش چون حد
 ی ناب نشاء بقراری و اضطراب را و بالا ساخت و بیستی که مطلع نامه شوق با فرا بود و نشاء
 بت ابرومی شاید ان طنا از حکایت اشتیاق مومود آستان طراز گشته اند و سوششیر
 طافتی آهینت بدیت نامت کین ندید دیده مشتاقانرا که گفت محال که نوب دریا
 برود و بهر حال چون در شفا خانه حکیم علی الاطلاق هر در و بر او ائیت منسخر
 بدل نیم هنوز به بتم چه میشود و امید وارم که رسم نام نویسی که بر خنجر شوق می شود

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰

مصحح این کتاب ایوانی است
 در شهر مشهد در اردیبهشت ماه
 ۱۲۸۰ قمری
 مصنف این کتاب سید محمد علی
 قزوینی است که در این کتاب
 در شهر مشهد در اردیبهشت
 ماه ۱۲۸۰ قمری
 چاپ شده است
 شماره ثبت کتابخانه ملی
 ۱۲۸۰ قمری
 شماره ثبت کتابخانه ملی
 ۱۲۸۰ قمری

و نوای خلق خاطر اشتعل بگیرد از زبان بر خیزند و مواصمت جهانی زگند بخت و شادان
 ریزد و بیت کیبار اگر دامن وصلت کهن آرم + تازنده ام از جنگ بخت کس
 نماند + زیاده شوقست و پس **حسب الحکم والافضال خان مجاود**
 خان فضائل نشان سلامت **حسب الحکم گیتی نقاد** متضمن باشتادادینغنی که دهنست
 مه دو بسبب حضورست منتظر دست چوخی نمیتواند رفت و بفرض غیر ممکن تا سر حد
 کز نانک به تعاقب پرورازد و اگر خوش شو دوری ای آن حسن منوقت بوده سرما که از
 خزانه اشقیان شان آبادی در یاد بتاغت قزاقان خراب سازد است و حکم اول
 ربیع غرور و نمود تارک تقاضا خیزد در شریاسود مقدمه رفتن آن شقی بطرب چوخی که بر ما
 وحی طراز الهام بیان چهر بیان یافته سخن خارق است ^{تکون} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰}
 رسید مقهور تاب اقامت بناورده مغلوب خویش بر اسس و سلوب نو میدک
 و یاس گشته جنت آوارگی از سایر اصلاح بکو کنسی بیرون کشید و دست از باز بخت
 سه سیمه و سه گردان گر خجسته در دور انگه محصور گردید خانه زاد فودت نبلور و فوج
 ارشاد و واجب الانقیاد پای قلعه مذکور اقامت و رزیده هر روز بسیر و شکار گشت
 در تحریب خزان به ساکن و موطن شقی کوشش دارد ان الله تعالی از ویران
 خانه های آن خانه بدوشان نشان آبادی نمیکذارود و بر تقدیر خروج آن شقی
 از تعاقب برزیده شده باقبال عدو مال کبیر کردار سلیم بر نفوای بن بلند مکان
مختار خان **عبیت** ای زیاد تو مرا بفشنی شوق زیاد + نردون هیچ گم لذت یابد
 زیاد + باد آن شجر جامع و داد و چقدر بید او که بیا دینید بدو چنانا میره فریاد که آنکا
 سینه ملتیب نسیدد اند که گن به بود که عالم بی انقباست حیف مدحیف که انسان

ضعیف البنیان را در خط منفعت و دفع مصارف نخواستند و در غر نه بیگ چشم زدن دیده ^{۱۲} ممتنا
بلقا بے روشنی افزه مطلع انوار ساختنی و بار فراق که در شکست پشت طاقم تقصیر
ندارد از روشن بر انداختی و گلهای مرا و از شاخسار وصال چیدی و از شدت حنری
هجرت این همه در دست کشیدی نگارین نامه مطلق پیرا که بیاضش نمودج بد میضا و
سوادش شمرش تقطع شوید بود و رود نمود لیکن چه سود که تسلی محو بقدره آب مکنست
و تهنی یعقوب بیوی پیر این یوسف صورت نه بند و پیش قانع به تجلی شود و شایسته باره
پرودانه به همتاب تسلی نتوان کرد ^{۱۳} حق آگاه است و محبت معنوی بر صدق مقال گواه
که اگر حیدر و دیگر برین و تیره گذشت و صبح نگار روز نایچه اعمار برات دولت دیدار
نه نوشت زندگانی دشوار و شربت خوشگوار حیات ناگوار خواهد بود و آفرید گار لیل و تنها
بیست سازه و کتب تاریخ فراق بسر آید و روز دل افزه و ز وصال چهره مشتاقان نماید زیاده
چه بستم آید بجمده الملک انوار صبا بختان بجا و رنواب کریم الخطاب
قد روان فیض رسالت درین اوقات فرخ سمات نوید غمیت به سبب بر سر کانی
نیاز مندی ریگر وید نواسے شادمانی و صداسے مبارک باد می بسع آسیانین در این
فرحت و امنی از حد گذر باید ربانعی آملان روح روانی اقبالی ^{۱۴} در این
من خوش که بجام دل من میاید ^{۱۵} و شروه مقدس اگر گوش ز و گل گردد + شمشیرش
تاسر دیوار چین میاید ^{۱۶} بنمازم بفضل کریم کار ساز بر جوی ^{۱۷} و مستی ^{۱۸} که هوا خواها ساز
سخت مدد گار گشت و شتا فاضل نقش مراد کبری ^{۱۹} نسبت ایشا الله تعالی زود تر از زود
گلزمین کهن تبرول مقدم بهار آگین عزت بخش ریاض صنوان در شک فرمای سخن حسن گردد
زیاده چه نویسد که کتب است و اقبال تابنده باد بجمده الملک انوار سخنان بسیار

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰

انقلاب یافتن و تعلق قلب تا اینکه
ولایت برین روح دوم کند
پس از این باطن را در ملکوت
نمایند از آرزوی آنست که
در عالم اول و دوم که
علاصه برین عالم
در کتب معتبره
نامش در این عالم
صاحب باطن
بفرض حاجی و در این
عالم امکان است
از این جهت
عشق
بزرگوار
و در کتب معتبره
نامش در این عالم
صاحب باطن
بفرض حاجی و در این
عالم امکان است
از این جهت
عشق
بزرگوار

نواب و الاحباب معالی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح فتح ابواب مقصود
یعنی نواز شانه تملط آموود و رو و قوطف فرموده اسباب بر آن زندگانی افزود بیت
عنایت نامه را چون برکشادوم * گه بر دیده گه بر سر نهادوم * در مقدمه و کالت پیش
ازین معروض داشته که بدار کار بر توجیه بشر مرام است و وکیل محض بر اسے نام و در گذشتن
ابن نام امروز بر یکی و فردا بر دیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایسته جناب فیض نظر نمی نماید
یقین که بر نظر امعان و خاطر همه دان القاسی ماکان استخوان خواهد یافت زیاده عمر باد
دولت و اقبال استزاد سنجی نیست محل نواب الهام اللدخان در تعریف عطا
شرایف اوقات آن پرده کوشش تن عفت اوج گزین بود عصبیت عشفه محرمه
همواره تحصیل مرئیات حضرت حق مصروف باد از سنج سانحه پوشش باو وقوع واقعه
محبت افزایان محمد عطا خاطر مکرر و متاسف گشت بیت درینا که شایخ گل نوشگفته
فروخت از تند باد خرابی * از آنجا که این در ولاد او حادثه حیرت افراغ غیر اشکبانی
علاجی تصور نیست بمقتضای ایت کریمه اذ اجابوا جلهم لایسنا خرون ساعه ولاستقدون
رمان بقفا داده روح پر فتوح آن جاوه نور و کشور قدس را بافتاحه شاد کنند و سلا
باز ماند با از جناب کبر با مسالت نماید بیت صبوری ضرورت کین در دول را *
غیر از صبوری علاجی نباشد حسب الحکم و الالبیر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه
نجابت و سگاه در حفظ الهی باشند حقیقت غنمت آن سیادت پناه از ایران دیار
باراوه بندگی در گاه سجود پناه و رسیدن بدار سرور برهان پورا نوشته بر او غریز
از جان حقیقت سذخان معروض نمکفان آستان عرش شان گردید حکم جهان مطلع شود
شعاع فتوح ارفاع بخشید که احرام استلام سده ملایک مقام لبته خود را بجهت احترام

سجود باطن سجده کرده شده است سلام بر وزن افعال بوسیدن بدست باب ۱۲ م ۴

امیدوارم که در این راه با تو دوستی کنم و در روز قیامت با تو در جنت باشم

تقدیم آن مهم پرداخت و خود در ظاهر مانند بورتوقف مصلحت داشته نگذاشت که کافر
 هر ملک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی قرین ناکامی گشته در ضلع چکوری گردن او
 ایچمه برضاح استحال شتافته کبیر کردار میرساند و صورت فرار دست از تعاقب باز داشته
 در هیچ مکان امان توقف ننمید و حقیقت غمیت علام باقطاع بیوم و پرنید محض خلافت است
 زور و حصول بحواب پرداخت بجستی الملک و ح احمدخان سه سوم دولت بید
 بسالین آمد و گفت بر خیر که آن حسن و شیرین آمد آمد نه چون نعمت غیر مترقبه برسم
 ایغار بردوق استبشار حضرت خلیفه آخریدگار بنظران و دیدار قاضی الاوزار مبارکباد
 و شیت مطالب ارجمند و ماری باطراپند که در ضمن آن متصور است به خواهران فخرده
 شواوه بغال خیر رسیدی درین خسته مقام به خوش آمدی علیک السلام و الاکرام
 امیدوارم است که بعد اراک ملازمت قدسی ساجت تمنا از پر تو خوشید مکت خاقانی
 فروغ جاودانی پذیرد و نسیم تقحات هر روزی بر شقایق آمال وز بدن گیرد زیاد و عسباد
 بعد از خوانین بلند مکان مختار خان در رسید آنچه مهربان صاحب من
 در زندگانه که دل به خواهران صداقت پیر آرزو مند تاشای قدرت صالح بخونی و مژده
 مشایده نذرت بو قلمونی بود انبه هاسی الوان از خوان نعمت آنخوان سالار مایه لطف
 و احسان رونق بخش چشم نظار گیان گردید یعنی از ان چون طوطیان باغ جنان جلّه سبز
 در کبرشده ستمد شکر فشانی و بر خمی بزرگ سندی همنان لباس عفرانی پوشیده در
 اندازه شیرین زبانی و بدی چون مستوقان طنار با خضاره چون گل بفریب لبلب منشأ
 گیرند و چندی مانند غنچه دهنان گانه اربانب شنگان حیرت در ایامی نروده شکر خند
 قطم چکد از شیرده آن اب حیوان به جنه این میوه نباشد بنده جان

امیدوارم که در این راه با تو دوستی کنم و در روز قیامت با تو در جنت باشم
 ایگار بردوق استبشار حضرت خلیفه آخریدگار بنظران و دیدار قاضی الاوزار مبارکباد
 و شیت مطالب ارجمند و ماری باطراپند که در ضمن آن متصور است به خواهران فخرده
 شواوه بغال خیر رسیدی درین خسته مقام به خوش آمدی علیک السلام و الاکرام
 امیدوارم است که بعد اراک ملازمت قدسی ساجت تمنا از پر تو خوشید مکت خاقانی
 فروغ جاودانی پذیرد و نسیم تقحات هر روزی بر شقایق آمال وز بدن گیرد زیاد و عسباد
 بعد از خوانین بلند مکان مختار خان در رسید آنچه مهربان صاحب من
 در زندگانه که دل به خواهران صداقت پیر آرزو مند تاشای قدرت صالح بخونی و مژده
 مشایده نذرت بو قلمونی بود انبه هاسی الوان از خوان نعمت آنخوان سالار مایه لطف
 و احسان رونق بخش چشم نظار گیان گردید یعنی از ان چون طوطیان باغ جنان جلّه سبز
 در کبرشده ستمد شکر فشانی و بر خمی بزرگ سندی همنان لباس عفرانی پوشیده در
 اندازه شیرین زبانی و بدی چون مستوقان طنار با خضاره چون گل بفریب لبلب منشأ
 گیرند و چندی مانند غنچه دهنان گانه اربانب شنگان حیرت در ایامی نروده شکر خند
 قطم چکد از شیرده آن اب حیوان به جنه این میوه نباشد بنده جان

نزار و جز شکر گفتار آیین + ولی در پوست گوید حرف شیرین + بی تکلف از شادمانه
 این نهنگانه هوشش با دیده محو تا شگشته و مذاق جان آبان شیرین لبان هم زمان گزیده
 لذت قند و نبات برگرفت و دماغ دلهای بوی دلا و نیشش معطر شد و شام جابه با از شمیم
 مشک میزشش معطر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار را نبه را برگن با ربست شجره مراد
 آن رونق افزای گلشن معاش و معاد و بیره القواد با رور با بوی تهنیت طویله
 به نصر اللہ خان ^{۱۲} عیینه محجوبت چاک گریبان پاره کرد + گر به بخت سپهر خود
 نازد صبا می زبیدش + وصلت سبایون آن مهر سپهر اقبال با کرمیه دودمان غر و طلال
 ابواب تشیید و تفریح بر روی نونید طلبان کشاد و اهنتر از نسیم از دواج گلپای اتمناج دور
 حدایق و لهاد ماییده آغاز خور می نهاد و گنگانگ خوشدلی و شادمانی در گنبد دور اید پید تو
 کامرانی بزرگه تریا رسید بخت سز که رقص کند آسمان بروی سوا که شد مراد مبه و
 کام آفتاب روا + برین عطیه که فیضش بخاص عام رسید + نزار شکر خدا صد نزار شکر خدا
 آفریننده لیل نهار القفال این دوا خرمبارک و فرخنده کناد و مشکوی امانی و آمال به
 میمنت طوسی ارجمند به صبح دولت و اقبال روشن شود بعدة الملک خا خا خا خا
 بهاد و زلف خنک لزاب و الا خطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم
 الشان عظیم الشفاق منبع النکان سلامت شرفنامه هوشش فرا که منی ار رفت و
 شفقت مر بیانه بود مسرت پیرای باطن صداقت موطن گردید مو اعظ نو اکید و لغت
 در بندگی حضرت خدیو کانیات از نحوای اندرز هایش در یافته تهنیه بازوسی سعادتندی
 و بخت بلندی ساخت بخت شکر فیض تو همین چون گنداسی ابر بهار + که اگر خلد و گر
 گل مهر پرورده است + امید که همین و تیره در گوشه خاطر دریا تها طر جاب یافته در حاضر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بعده الملک غازالدین خان بهادر فیروز جنبک جواب خط ماتم پیری
ساعت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عاری معارج ایالت عمده خوین
بلند مکان اسوره نومیان عالیشان مورد انوار مسود آسمانی باد مکاشفه تسلی افزا مشرف
بز پرستش و اقمه برادر احمد عنایت خان که حالش در جوار رحمت یزدان باد و در شده
خاطر مضطر را در وقت جاگزا اطمینان وافر بنجید و سیل سرشک خونی که از چشم خونبار فرد
مبارید به طفیل نصیح هوشش انرا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی ان مشفق غمخوار را که
دیده نناک باستین مهر بانی پاک کرده و گرو کلفت را از ضحیه خاطر نبرلال نلطف و عطف
شست و شوده تا ابد الدیر سلامت داراد بعده خوایش بلند مکان نجیب الملک
بهره مند خان گلزار امالی و امال آن زیب بسند امارت و اقبال فخر انجمن بهت جلال
جلیل القدر عظیم الشان بر سخات سحاب یزدنمان سبز وریان باد شوق صحبت روح افزا
که مفاطیس قلوب اجاست خائمه در ادای آن سرمه خاموشی بگومی کشند ناچار از ان
در گذشته بد عامی پرواز د که در نیت مفارقت که از گرش چرخ نفوس مدف سهام
سلام ایام و گرفتار اسقام و الام است ازین سهام نام نبردند که کجائی و مجال دای
نظم چرا تنهائی و صحرانوردی چنین چون سر سبز اندوه و دردی و چه پیش آمد ترا
حال تو چو نستی و مگر صحرانوردی از خو نستی و جدا چون گشتی از یاران غمخواره چرا
همچو محزون کبیر و حیف صد حیف که نزد صحبت با حرف کجبار با ختم که اکنون مهره در
شبت شبست به حسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر بار از دستخاست منتد و
کر گویم که با این درد جانسوز بطیبیم مقصد جان نالو انگر د و گرم جوشیمای حضور
افراط و با دوریهای غایبانه با بن لقیلا از مزاج مستقیم مستبدر نماید

استقامتی آید و از این
مع تقاضا میسر از
یکه کار کنی من با غم
عمد نفوس من غم
و از تقویت نجیبی
سندان و مع سهام
صبح هم با فتح نجیب
صبح استقامت
تقریب نجیبی
و تقویت نجیبی
استقامتی آید و از این
مع تقاضا میسر از
یکه کار کنی من با غم
عمد نفوس من غم
و از تقویت نجیبی
سندان و مع سهام
صبح هم با فتح نجیب
صبح استقامت
تقریب نجیبی
و تقویت نجیبی

دست خود انباز کرد و این بی دلها سرت ساز کرد و آن نهاد آغاز رسم بی عملی بد این
بمضمون داد و در خرمی و الهی تا آن برای منتظران راحت روح رو دست و این
مشاقان را از راز دلها خبر رسان مقدم فرخنده آن بر اخلص پرستان مبارک ماد
و در وقت جمعیت بخش دلهای پشیمان شود بجستی الملك و روح اللدخان فرود
رسیده ام من تشنه بجشته صافی و ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست و در دست
استغفای بگفت بدینا که حاصل حیات دار السور دنیاست میسر شد آفات البیت ارم
سپاه دست بدست بردند و نیمه مختصری که در سایه اش بزرگباری و خلو و عهد شهر باری
سوا طبت داشت دست خوش باد و باران گردید لند اول چنان میخواند که در درازان
متکلف بوده چند نفس در نفس کالبد باقی است صرف هوا و محسوس نشود و در فکر معاود که
سعادت بالاترا زین برای عباد است بنیادنی باشد لبر بر و چون حرکت از نجابی بود
ولی نعمت خوشمانیت امید که اینجی بعضی قدسی برسد و خط آزادی بیاید بمضمون
عرضی بحضرت خلد مکان بیت باز آدم که سجده این خاک پاکتم که کرط
تقاضا شده باشد ادا کنم و بعد استغفای صفت دواب اجناس کارخانجات آنچه که
در بساط داشت بمردم سپاه تنخواه داده کنج غفلت اختیار نمود درین مدت ده ماه
بیاد حق و ادعیه بقای پیروم شد بر حق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام سجد که
بر چه حاوی باعتراف تقبیرات نوشته بدید بمقتضای اولی الامر منکم بنا بر التیام
حکم محکم مبرم قدر شیم غرق تشویر کشته معترف تقبیر شد قطعه بنده همان
که ز تقبیر خویش قدر بدرگاه خدا آورد و در نه سند او را خداوندیش و کس
نمواند که بجا آورد مبارک با و فصد بجستی الملك روح اللدخان

خط از کی صاف بیاید
و بجای بیاید
و در وقت جمعیت
سپاه دست بدست
سوا طبت داشت
متکلف بوده
سعادت بالاترا
ولی نعمت خوشمانیت
عرضی بحضرت
تقاضا شده
در بساط داشت
بیاد حق و ادعیه
بر چه حاوی
حکم محکم مبرم
که ز تقبیر خویش
نمواند که بجا

مهربان نخلصان امیدگافردان سلامت درین زمان صحت اقران باضعای خستفا
 اثر فصد که دافع بخارات فاسده و مزبل سعادم بدینه است خاطر از عفونت که دیت متصففا
 هرگرددید و دل که از خوشخون در انتظار جلب منفعت و دفع مضار نسبت احتضار او تکرار بود
 بطمانیت گرامید حکیم علی الاطلاق آن سرگزیده الفرس افاق را همواره از ثقل طبیعت
 بر کران و بلفرتیح مزاج تو امان داراد قطع خون فاسد بنشر تضاد و از عروق تو
 و سدیم کم باد و جوش خون دفع چون شود طبیعت و سرخوشی از جوش ساغر خم باد
 فصد بر تو مبارک و مسعود و خاطر شادمان و مخرم باد و از احوال مزاج خوش است
 چشم بدین همیشه پر نم باد و نوشدارو اگر خورد بشفا و در مزاج مخالفت هم باد
 حفظ جان ترا دعای بقا و عالی زا و طیفه هر دم باد و پشت اعدا نبرد اقبالت
 زیر بار غم و الم خم باد و بجان منبع الشان تربیت خان کعبه لیس
 خدائی که موت و حیات را آفریده و صبر را رفیق بر درد و الم گردانیده همواره حافظ
 و ناصر باد از سنج سانحه سامه کوب عبت افراد وقوع واقعه خاطر آشوب دل گزنا
 چه نویسید که چه قدر تو شت لائق گردیده لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید در جبر
 و قرع غیر از عذاب سمیت کاری نکشاید فرو سمه تن خون شوم زردیده حکم کردیم
 که گریه را اثر است و لاچار بقضای آید گریه کل تقتل ذلقت لهوت بقضای الهی
 راضی باید شد و آن نوزد ملک قدم را بفاسد فاتحه یا کرده سلامت باز ماندیاست
 نمود فرو غم مخور کزین چین شاخ گل پژمرده شد و روی شیرین تارهایست و جدت تا باز
 بصا خیر اوده وال الا قدر محمد خلیل مبارک باد و فرزند تو امان فرزند امید
 دلیند خاطر پسند همواره بر اذات صوریه و معنویه فایز باشنند درین ایام فرزند فحاک

سرور و منتخبات
 تریب اسرار
 خیر اول کسی نزل اول
 و با تمام عروق و قیوم
 بیستی اسرار طبیعت
 و از عروق تو
 و سرخوشی از جوش ساغر
 و شکی بود و در هر
 و نشانی و در هر
 و نشانی و در هر
 این کتابی
 باطنی است
 زون در کتب
 اسرار و شیشه
 کل کتب
 و در این کتاب
 از ناد و در ۱۳

است فرین گردید فرو سلامت همه آفاق در سلامت تست ^{بسیج عارضه شفق}
 رو مندی باد ^{بسیار گناه} و اضافه بامارت مرمت امیر خان ^{لقرب}
 قانی که دلیل تفضلات شکر بانی است ^{بهاره} تیج ترقیات ان ^{موتن} محمد سلطانیه
 شش حضرت خاقانیه طراکسوت امارت صفای طلعت ابالت باونوید افزایش ^{مرا}
 دیگر ^{مرا} خاقان قمر خرم خورشید علم سامع افزو گشته مورث بشاشت و لها گردید
 قانون تنبیت را بلند آوازه ساخت بلیت کشایش ^{گردید} عابا رکباد ^{مرفشانی}
 محل عابا رکباد ^{انشاء الله تعالی} همین دستور حدیقه مراد آن ^{مرا} جدان غلیظه الهی
 بقا طرهوب بادشاهانه منقر و مشام ^{بوا} خواهان برد احو ^{توید} تفضلات خسروانه ^{معه}
 باشد زیاده عمر باد و مزه ان ^{بمعمو} خجان در تعزیت خوشدامن ^{در} هنگام
 توارد مصائب بوش ^{بر} باو حقوق حوادث عبرت افزا عوده ^{الو} ثقاسی ^{صیر} و شکیبانی ^{تقبضه}
 و اختیار آن ^{بکسانی} عالم شنائی مفوض باد ^{با} استماع قضیه نامرضیه ^{زیده} انوان ^{در} مصلحت
 حوران عصر چه نویسد که زبان از تعداد ^{متمه} غم الم قاصر ^{بهر} حال از خدای عزوجل ^{سید} خیم ^{باید}
 باید داشت بقضایش ^{راضی} باید بود که از صاحب و مالک ^{حقیقی} چه چاره ^{بجای} غیر از
 انقیاد و اطاعت و اذعان ^{برای} سمیات تعزیت ^{بعرض} قدسی ^{رسا} بند از راه ^{خانزاد}
 پروری و ننده نوازی ^{قلعت} فاخره ^{مرحمت} شد و حکم ^{محکم} نافذ ^{گشت} که دیگر ^{مرا} خرم ^{مرا}
 نیر بران ^{مزید} میگردد ^{دفر} و ظل ^{خورشید} جانتاب ^{مخلد} باشد ^{سایه} مریم ^{اگر} از سر ^{عیسی}
 برخاست ^{بجز} ابرو ^و سعادت ^{اثر} اغر ^{بفقد} المصنون ^{خط} مرسل
 شفقن اظهارندامت و تشویر و اعتراض ^{بجرم} و تقصیر ^{مطاب} در آمد ^{فرو} هر که از ^{تقصیر}
 شد ^{منفعل} به آب ^{رحمت} ارحم ^{خویش} یافت ^{شد} نفاق ^{از} ناصیه ^{سال} آن ^{منظور} نظر

این متن در دست خط است و به خط نستعلیق نوشته شده است. در این متن، عباراتی مانند «بسیج عارضه شفق»، «موتن محمد سلطانیه»، «مرا»، «مرفشانی»، «انشاء الله تعالی»، «بوا»، «توید»، «صیر»، «تقبضه»، «زیده»، «انوان»، «مصلحت»، «متمه»، «بهر»، «سید»، «باید»، «راضی»، «حقیقی»، «بجای»، «غیر از»، «برای»، «عرض»، «رسا»، «بند از راه»، «خانزاد»، «قلعت»، «مرحمت»، «محکم»، «نافذ»، «گشت»، «مرا»، «مزید»، «دفر»، «خورشید»، «مخلد»، «سایه»، «اگر»، «از سر»، «عیسی»، «بجز»، «اثر»، «بفقد»، «خط»، «بجرم»، «مطاب»، «فرو»، «تقصیر»، «منظور» دیده می شود. همچنین در پایین صفحه، عباراتی مانند «بسیج عارضه شفق» و «موتن محمد سلطانیه» به صورت عمودی درج شده است.

شک با کسر و تشدید لام
 کسور و کان عربی آواز
 چندینون که یکی یکی
 در کلمات تقاضات نماز
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات
 در حق می آید این دعوات

زیاده از دوزخ را بر تندر از کرناکی با خود داشت قدم جبارت پیش گذرشته عرصه غار
 بنا دین نمود از میگامه رخیر گردانید عبدالقادر خان و خداوند خان و اجل سنگ جو بان
 و آقا عاشور بیک دار و فقه تو تخته و حجم الدین خان با بند های جلو خاص پایی مد نعت
 در زمین کین افسرده داوشیاعت و جهاد دادند و بسیاری را بطمن سنان جان سنان
 ضرب میجهام سر نشان بدرکات عین المصیر فرستادند آخر الامر کفره بد پشروه با اینهمه
 کثرت و ابنوه نه سبت یافته راه وادی و فرجه بودند در آشنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را در
 موج غیر بلا کشتی عمر گرداب فنا فروخت و جمعی غیر آاب هلاک از سر گذشت قریباً بالصد
 کس کا فر از کشگان بشمار آمدند و کبیدن سیر سر نیچه تقدیر گذشته بیاسا رفتند متفضل
 این محل با نهایی مجازان بعضی قدسی سیده باشد عرض شد است مسرل که مشتعل است بتفضیل
 این جمال از نظر از هر اطهر بگذرد و آنچه زبان یاری دهد برای رعایت اضافه رفا
 بتفصیل فر منظوی معروض قدسی گردد و زیاده چه نوسید جریان همام بر پنج مراسم باد
 بنوینن الا یکین شهباز خان صحائف آمان آمانی و نمائت سرور و شادمانی
 آن محی مراسم مهربانی و قدر دانی آباب تقضات حلالی لایع و نورانی باو بشیاق میدینا
 تعلق بشیندنها دار و قلم اگر لبان شانه صد زبان گردد و سو سو سرگردان ادای هر کوش
 تواند بود گزارش بر پیش به از استقدام خانه و دربان گفتگوش فرو شرح سنور
 دل من کا قلم نیست بی + پاشی جوین ز کجا عرصه آتش ز کجا + بفقده نامه با پا زوم
 بهمان چیست در عین انتظار سید خاطر را بتیج و سپور گردانید حق نیست که سر نشان در
 طاشی رنگ میری عدیم البیطرس و کارنامه معدوم نقدیر خانه دوستی آباد نر از روی
 تقاضای ^{۱۱} و چند قطعه برای حج چیست بوکیل در باره حواله نموده شد برار و فقه فرایش که در محل است

بازید این است و در...

حالات بفرمانهای پهلوانی
و در هر وقت که در این راه
چون کسی در بیابان
غیاب اطفال است
و حاصل را با بارگ
سیدانیم
سپاهیان
فرد نوشته ایم
اسم و در هر جا
جایی است
اولی است
اصح از بسیاری
که صحیح است
سورت نافع
و صحت از این
در

مرحم حراحت ملوفان تعرب خاقان جهان ممتاز باشد بعضی چکل کلبک راه خیانت و
مساوت قلبی بدرگاه والا رسیده است خاسته تقدی نائب فدوی درگاه مینامند چون نظر
بر حال جاگیر و وطن مراعات احوال رعایا و سخاات جمهور برایش نهاد خاطر می باشد
نائب تدین و متورع و متقی که مضمون این بیت در شان او می سرود میت خدا ترس
بر رعیت گماردند که معارفک است بر نیر گار که همیشه در تالیف قلوب و زرفه بود
آنها میگویند معتمد ابقضای ناسیاسی از خاندان او آره شده خلافت عالی میکنند
آن اعتمادی نمایند که مودکذب نمودن قربان مسموع نشود احمد خوانین و الا تکلین
که هم خان نظم آخر در مرگ او برادر نوشته ایم و اصل تر ابعبر برادر نوشته ایم
احوال باز حوصه نامه پیش بود برخی از ان سیال کسبوت نوشته ایم از رفارفتها
به نویسد که بر مات نفوق دارد و از در دل چه بر کارد که بجان کندن سر مهربی
نیخار و خدائی که مزاجها را تالیف دشنا میهن کرده و دهار آتلقین و استگیها فرموده
فادر بر آن است که شام نواق رالصح و حال مبدل گرداند و استعشان زلال جمال کمال
را بر شپه مقصود رساند فرودل اگر جاز جفا دید امید است که باز کل میدبچیند
گلستان مراد توقع که تا دست داد یعنی طریق تواتر تر سیل سل رسایل مرعی
مسبوک باشد زیاده شوق است و بس بمحسن الزمان حکیم محسن جان
حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حدیث و وفان را بر حکمای افان ادا داد و دست روز
حدت عفویت المکنه منظومه شدت سورت منزله منجزه فواج مخلص را از مرکز اعتدال
منحرف ساخته از خجیت بنا بر عدم قدرت سواری از سخاوت کورس سپرو مرشد خجیت
عاریت لازم که بعد مرا حبت از دریا همین راه تشریف آرد که بیدین آن نیازین

و در هر وقت که در این راه

ششمن از آن اسقام و امراض شواد فرو و الفاس روح پر و محبت قزای تو به هر
 شقای خلق جهان مستدام باد بعد از خواجه نصیر الملوک روح اللدخان بیت
 در جاپاط فرخ بی و فرخنده پیام + خیر مقدم چه خبر یار که جارا کلام + الحمد لله والمنة
 که کثارت غزیت حضور موفور السه و سمت و ضوح یافته عنان تو سمن بود بیت داد و
 تا به خجندی آقا به روزی نهاد و شام نو میدی بسر رسید صبح اقبال از مطلع امان تیر
 و نفاخ فرحت مشام جان را معطر گردانید و نواح مسرت غنچه خاطر را انگشتری بخشید شکوفه
 غری ساحت آرزو را در جوشن بهار فرا گرفت و قران ناکامی سرگزبان عدم نهفت
 هر صد که از بهر قتل و مکان خبر قدم مهینت لزوم علی التواتر میرسد به باشند بیت زود
 که بی تو محاسن را با سرور نیست به در دیده طراعی و پیمان نور نیست به بخشیش الملوک
 بهره مند خان فرو به زبان نیست ساعی من سود از ده راه که بشکانه این
 شونده شایر تو کنم به سامی امرا سلردان آسا منتظم عجم من کیفیت محار غظیم با بد بران
 و آهزام آن فریق جسم تقیم با وجود کثرت عاصیان بدیش باطل اندیش که از مورد و دلخیش
 بودند و صد و فرمان بکرمت عنوان رحمت خلعت خاصه در بلبودی ترد و نمایان بود
 شادمانی نمود خانه زاد فدوی چه کرده که مستوحی آنچه نواز شهابا تواند شد لیکن فضل و کرم
 خداوندی از زاد خانه زاد پروری در قران سلطنتی بخشید لوازم شکر و سپاس از
 اندازد و هم و قیاس بر نیست عرض داشتی که جواب توقع عالم مطیع ارسال داشته از
 نظر اکسیر اثر بگذرد و زیاده عمر با بخشیش الملوک بهره مند خان منسرو
 بهار عمر ملاقات دوستداران است + چه خط کند خضر از عمر جاودان تنها + از مقام
 زندگانی ناگوار است و از بهار بر تبار و در روشن شب تا شوق صحبت در حستان آواره مغنیان

۱۰
 کلمه است که در کتب
 آمدن در کتب
 بیت تفویض
 غیبت انکس
 در بعضی نسخ
 سرور حضور آمده
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آن که در این روزگار از دنیا رفته اند و آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند و آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند و آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند

بنا بر این که این کتاب در بیان فضیلت و مناقب آن بزرگوار است و در بیان آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند و آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند و آنکه در این روزگار از دنیا نرفته اند

کامل حدیث طایفون شل رسو و سترس فرود آن کردم مبارک است چون مقدم است
 هر ناتوان بصفت کامل میدواید و دفع آلام و منزل مقام با دست و نزل نهایت غلبه
 کرده و دوران سر و وجه معاصر منجر بحجرات گشته ذائقه استلذ او اغذیه برکت
 و مزاج از قناعت و ضعف بنا خوشیها گران با ساعی بمنزل دست از شریف آرند
 شاید که توجه آن محسن الزمان سرمد صداقت نشان تدارک عوارض مؤمنان
 شود زیاده عمر با د حسب الحکم و الا بحان عالی شان مر حمتان
 حار حسنیه بنیاد و خان ذی شان منبع المکان عتقاد و مغان همواره فیض و
 تقضات حضرت خدیو گویان باشد با نهایی منبیا ان معرو من ناصیه بیان عتبه سپهر
 نشان گردید که خان محمد سکن کرن یور بنجر یک شقاوت و ضلالت اسپین از
 نخاس خسته بنیاد خرید به بخرابه شقیامی بر دو حکم بیضا صیدا از کمن عرو علا فروع
 استلا بخشید که آن تدبر ابد نشیرو تقضیح مقصد سانه مطوق و منلول لقلعه دار
 دولت آباد سپرده سیده بگیرد و نقل حسب الحکم والا ابود بد و آینه صیانت این
 قسم امور مناسب حراست در عهد خود داشته از احوال بر یک سخن باشد باید که
 سلطان قدسی ارشاد عمل در آرد و جواب بزنگار و که بجز من بر با سوه تو
 سپهر تکلیف منجنا رخاں مهربان صاحب مخلصان سلامت سفر عاقبت بخر
 مبارکباد و در هر منزل مکان فتوحات عینی و فیوضات لاریبی روزی خواهد بود
 از مرضی که دارد بسبب ضعف و نقابت هنگام توجه مقصد مقصد شنبیت گرزک
 وداع کرده ام مقدمم تو جان منی وداع عیان نتوان کرد به خان سعادت
 نشان افتخار خان اکثر بقای راحت افزا مسرور بسیار مذکور حسی میر صاحب

هم سرگاه طلبیده میشود کمال شایستگی دیده ویدار طلب را در کوشی افزایند و شایستگی گلشن
آفرینش هر دو سر و سر بلند حقیقته انید را با بسیاری تربیت ایشان و تفضلات حضرت خدیو
میدان سر سبز و شاداب دارا در زیاده عمر با حسن الرزان حکیم محسن خان
حکیم شانی آن مسیح دم عیسی قدم معزن جواهر حکم محرم اسرار عهد و مشا و قدم را حافظ و ناظر
مادر حرات تب لرزه چون شیر شریزه با طبیعت دو چار میشود و یک شیار روز در کالون
سینه الشش او در میانشد نشخه که بر فع این تب مهلك لقمم داده بود در سیه نوبت کار برود
مکر در امر و ز قدم رنج باید فرمود که از دوا می تازه از اکه توزیعاتی فی اندازه شود و زیاده عمر با دو
سخان عالی شان معمر خان خان خلعت نشان من اعتقاد من مکتوب بود
اسلوب متنوع اجتماع عاصیان تفاوت پیروه ماراداه فاسد متصل قلعه ستار که در سینه عالی
نعمین جمعی بنگان عزیر و دها و اوست چون جواسیس معشره مکر از کرت کفره فوج خیره و او
بجز رسیدن خط نظر بر اینکه فوج مکی شاید از عهدہ تبیه شقیه بر اید یانه و باز تر که
مشکل شود و خود با فوج ظفر موج که چ کرده همان روز باز کرده مسافت طی شد باید که
پای اقامت در زمین کین نشوده با استقلال تمام مدافعت او مهاجرت اعدایر دادند در
فوج فیروزخی ابله افضل مقام بر سلیم لیجا و رسیده دانند قهر و گزشتار قدم بارگرمی کمند
گوهر جان بچه کار و گرم باز آید بخان ذوی شان عثمانیل خان بیگمیشی
مبارکبیا و خدمت خان ذوی شان اعتقاد و استان سلامت اخبر بقوتیان
دارالانشاء بان ارشد و طرقت شجبان ذکا از پیشگاه جناب جهان لجا ساسا مع از نور
اجبا گردیده به بیچ و سر و گردانید بسیار با گشت شکر خدا که استعداد آن بهره مند
جوهر قابلیت سجالی رسید که لبانت غذا و تقرب حضرت ظل سبحانی نمایر گردید

۲
فتح خان و سربدار
ز غایت آن سربدار
بوده اند از آن سربدار
که اول آن سربدار
حکمت از آن سربدار
بالفتح بر وزن سربدار
شمسگیرینند در سربدار
همه جوان سربدار
همه جوان سربدار
افزار با لک سربدار
بلی از دور سربدار
میل نام از سربدار
سبی استی سربدار
از دور سربدار
فوج اساع از سربدار
از این سربدار

چون دستدار تمامت تاویب کفره نگونار ما مورست و عرض مطالب ایشان حکم
 شده مقتضای دو شنبها آنتست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت معروضه بلاوجه
 و ضوح یافته جو ابا هر وقت رسیده باشند زیاده جمعیت با در مجموع فضایل و
 کمال محمد صالح استاد و ساحت روزگار خسته انا آن سالک مساک
 دین تویم ناسک ناسک مراد سنقیم منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه بخار
 افادت ابرو گو بر بار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشانی هر دو ان مرحل
 تدقیق مطرح بارقه اکامی همط الوارفین نامتناسی با دار حینکه بنجر و خوبی تشریف بدار
 برده اینده احوال صحت اشتغال تعلیم نیارده آرمی هر که از دیده دور از دل دور امید که در
 همه حال یاد معتقدان درین مرکز باطن شوارق آگین باشند نمودی با بند روپیه برای
 معوراثت اکیبات و مقدسات عفت سمات و هندوی دو صد روپیه و نه تان پارچه
 نند آن مخدوم مهران ارسال بایمه تقسیم زر بجز ماره عصمت آیات در خور حقائق و
 بنابین درجات بران حق شناس است از طرفی الشی لمبذ نشود و حق کسی تلف نگرد
 زیاده آبرام ز رفت بجیشی الملک روح القدر خان مهران صاحب مشفق مخلقه
 سلامت رفیقه راحت صمیمه شورش کوه عدم رسیدنها ترخیص این ملاذ الاجبا ع
 درود نمود و مضمون بوضوح انجامید موجب استعجاب عظیم گشت بران همه در ان تو
 محبت و دلاط اهرست که رفارقت اضطراری ناچار است و بی اختیار سی عمد ابر خود
 کردن یعنی رحمت عیش املکن دست خوشی بدیلات شدنان عقل در برین و خسه
 الفان گزین تجویز نمکند ^{ماخوذ از} دست درود عشق گزینم احتیاج عذر نیست
 دست میداند که استقبال مهران شکل است + لازم که مرآت خاطر ملکوت با

ای در کارگاه
 که اطاعت
 آن مضمون
 شده است
 در پیشگاه
 معروضه
 بلاوجه
 و ضوح
 یافته
 جو ابا
 هر وقت
 رسیده
 باشند
 زیاده
 جمعیت
 با در
 مجموع
 فضایل
 و کمال
 محمد
 صالح
 استاد
 و ساحت
 روزگار
 خسته
 انا آن
 سالک
 مساک
 دین تویم
 ناسک
 ناسک
 مراد
 سنقیم
 منبع
 علوم
 روحانیه
 مجمع
 فیوض
 سبحانیه
 بخار
 افادت
 ابرو
 گو بر
 بار
 افاضت
 مقتدای
 کاروان
 منازل
 تحقیق
 پیشانی
 هر دو
 ان مرحل
 تدقیق
 مطرح
 بارقه
 اکامی
 همط
 الوارفین
 نامتناسی
 با دار
 حینکه
 بنجر
 و خوبی
 تشریف
 بدار
 برده
 اینده
 احوال
 صحت
 اشتغال
 تعلیم
 نیارده
 آرمی
 هر که
 از دیده
 دور
 از دل
 دور
 امید
 که در
 همه
 حال
 یاد
 معتقدان
 درین
 مرکز
 باطن
 شوارق
 آگین
 باشند
 نمودی
 با بند
 روپیه
 برای
 معوراثت
 اکیبات
 و مقدسات
 عفت
 سمات
 و هندوی
 دو صد
 روپیه
 و نه
 تان
 پارچه
 نند
 آن
 مخدوم
 مهران
 ارسال
 بایمه
 تقسیم
 زر
 بجز
 ماره
 عصمت
 آیات
 در خور
 حقائق
 و بنابین
 درجات
 بران
 حق
 شناس
 است
 از طرفی
 الشی
 لمبذ
 نشود
 و حق
 کسی
 تلف
 نگرد
 زیاده
 آبرام
 ز رفت
 بجیشی
 الملک
 روح
 القدر
 خان
 مهران
 صاحب
 مشفق
 مخلقه
 سلامت
 رفیقه
 راحت
 صمیمه
 شورش
 کوه
 عدم
 رسیدنها
 ترخیص
 این
 ملاذ
 الاجبا
 ع
 درود
 نمود
 و مضمون
 بوضوح
 انجامید
 موجب
 استعجاب
 عظیم
 گشت
 بران
 همه
 در
 ان
 تو
 محبت
 و دلاط
 اهرست
 که
 رفارقت
 اضطراری
 ناچار
 است
 و بی
 اختیار
 سی
 عمد
 ابر
 خود
 کردن
 یعنی
 رحمت
 عیش
 املکن
 دست
 خوشی
 بدیلات
 شدنان
 عقل
 در
 برین
 و خسه
 الفان
 گزین
 تجویز
 نمکند
 دست
 درود
 عشق
 گزینم
 احتیاج
 عذر
 نیست
 دست
 میداند
 که
 استقبال
 مهران
 شکل
 است
 + لازم
 که
 مرآت
 خاطر
 ملکوت
 با

بذار بود کورت نشو و انشا الله تعالی عن قرب شب بیدار بجا وقت بر روز جهت نزد
 مواصت مبدل میگردد و زیاده عمر باو بجد اقت نشان حکیم محسن خان مدسک
 شایسته تدبیرات بالسته آن مسیح ثانی مستخرج قوا بین نبض وانی فطاطون زمان
 بقراط عدر وادان وارت منقب جالینوس مقوی ارواح مربی نفوس مطب
 حکیم که جان میفراید میشد به روان تازه میگردد و از مقدش به بالقاسی الهام می
 و پیام سرو تالار بی مقرون با و از ان باز که حکم مرشد کائنات درین ضلع بدو امی
 بر آفات اقامت دوازده نسیب که بگویند ^{ای این وقت است} در سبب جوار است و برودت و رطوبت بسیار
 مزاج مخلص از خدا عذال بانجرات و اختلال گرا مید و بسبب ریش ز راه تشخیص عروق و
 و ترا من ساعتی خواب راحت نخفته و دوران سرد صفت و تقابست علاوه آنست و سو
 قسم معجونی که وقت رحمت شده بو تا امروزه فاگرد لیکن مفید از ان اراض
 متنی لغت نینقاد چون انشان براج و دستار شناسنامه استند و دایکه منزل علی حبابی بوده ما
 زود تر از رود و نرسند و ما را شامق و اندر زیاده جمعیت با حسب الحکم بابلیه نو او
 الهام اللہ خان اوقات فیض کایات آن زبده کرات اسوه مقدسات سرور
 مستورات قدوه مظهرات همواره برضیات خالق کانیات ممدون با و جوشه شریفه
 متضمن بری جوهری و زیاده سرری اخلافت و بنا بر در مقدمه تقسیم ترکه توان عقدا
 پناه رسیدنش معروف من جناب مقدس گردد بدین شیخ قضای تبلیغ ناقد گشت که اول
 آن مفسور بری خاطر آن عقیقه منان شده باید که در مقدمه خود را مختار دانسته موافق
 در این تقسیم ترکه نماید که آن نیز شنوی و میباید ادا عرض کند و معروض دارد که تعمیر
 منصف عتاب باد شاهی که نمونه ^{که در آن} تحفظ الهی است گرفتار شود که مطابق حکم قدر تو ام عمل آید

این کتاب استی از استخراج
 مع الهام با کلمات
 انداز خدا تعالی است
 مع کرمین بر وزن شون
 نام و لایحیت از کلمات
 مع
 باطن را با کرم
 کشیده نشون عفت و
 است از بیکدیگر
 زرب و درت حوا را در
 بی نیندی شدن
 اولاد و مدگان
 مع غیره و
 عربی دان
 دیو
 و
 کان
 مع
 مع
 مع
 مع

جان مساوت نشان حقیقت خان ناظم دارالسرور برهان پور فرد
سز نامه کتوب سرشته کین است + سطر ی که درین نامه بود چن چین است + ضمیمه
است همه مشعر بر ملاست بی معنی و ستیره لایعنی سیده خاطر را متالم و متوحش ساخت
انفائیس طبرشتات دکن که برای اتخاف احباب و اخلا در تو شکانه سرکار امانت است
اسبب که فرستی آنزنی و تقسیم و ترسیل آن عمل نیامده ظاهر اکلست طمیتان نوعی دیگر
بمع الیشان مانده اند و تقدیر ای تقدیر که سماعی و قیاسی نیست از علو و غلظت
و فراتج حوصلگی میدست است ورق نالونشته منجوانی + سخن نانشید و میدانی +
الشاد الله تعالی عنقریب همه عزائم تو اور قیاس در جات تقسیم نشود و وجهه شما لیشما
میرسد نامارت و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم الخلافت فرد
عقد و کتوب ما را از کشادن بهره نیست + این گره پیوده بر بال کبوتری زخم +
بناش رس قائم نیاز زمان نما محبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرانوز دیها
پایا بلها برآموده جوالی لشعی ظاهر نیز فروده و پیامی چهره استلی ننوده مبالیه یاد آوری
حون نقش بر آب است و هموره دلها برکتناز استنیا ذاب فرد و گریه میدانم شکایت
سازد و نیست + میکیم خانی دلی در بهشتانی خوش + بارک الله عایت
دقت و نیست در رتبه و تقضای معضای سینه لی کینه چنین می باید شنوی سمع و
بر و در ارضیه است آن بچشم خودی که در کتاخانه محبت بود بر نمی آید نقلش
باز رشتاد و یک روسته دیگر که از بهارستان طبع سحر آوزن یصد زشت و خرمی
زیب و زلفن بافته بار نقلش نیز تا گاه گاه و بطالع این یادگار باید ادرقت
کوشش نزد بنده امراسی خطیم الشان بچشمی الملک مع ح الله خان فرد

۱۰
را در از فری الی حضرت
بجاست بیستی منجود
نار حاجت نقل منجود
معلوم بیستی منجود
بکینست را بر خانی
بافصح و کس را بر خانی
نظیبه معنی منجود
صلح اخلاک منجود
موجودت بیستی منجود
بمع و کتوب ما را از کشادن بهره نیست
بناش رس قائم نیاز زمان نما محبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرانوز دیها
پایا بلها برآموده جوالی لشعی ظاهر نیز فروده و پیامی چهره استلی ننوده مبالیه یاد آوری
حون نقش بر آب است و هموره دلها برکتناز استنیا ذاب فرد و گریه میدانم شکایت
سازد و نیست + میکیم خانی دلی در بهشتانی خوش + بارک الله عایت
دقت و نیست در رتبه و تقضای معضای سینه لی کینه چنین می باید شنوی سمع و
بر و در ارضیه است آن بچشم خودی که در کتاخانه محبت بود بر نمی آید نقلش
باز رشتاد و یک روسته دیگر که از بهارستان طبع سحر آوزن یصد زشت و خرمی
زیب و زلفن بافته بار نقلش نیز تا گاه گاه و بطالع این یادگار باید ادرقت
کوشش نزد بنده امراسی خطیم الشان بچشمی الملک مع ح الله خان فرد

آنچه در نامه نویسد که احوال بخیر و به غلظت هست جدائی چو بود و خیر کجاست + شد اندر مختار
از تحریر و تقریر است و مرارت مهاجرت منزله زندگانی را جواب فرما لیکن چه تو مان کرد
که عالم ندگی مستلزم فرمان برداریست و مستوجب بی اختیاری است بیست رشته در
گردنم افکند دوست + میبرد هر جا که خاطر خواه است + درینو لا که آن امیدگاه
اجتناب بخیر است تا دویب کفره لازم العذیب دستوری اینصوب یافته بودند مخلص در
وسط راه نظر و بینما و مترصد رفاقت آن رکن رکن خلافت علما را از نیزگی زمان
ناهنجار توجه فوج ایشان بر آه دیگر اتفاق افتاد و دوستدار به تبیبه آوارگان گشت
اسدگر ما مور شد و آرزوی دیرینه بدل ماند فرد رسید گشتی امید صدر هم کنبار
که باز با مخالف وزید و دور انداخت + بهر حال در جمیع امور تقدیر قادر است
مستلحق باید بود آنچه از پرده غیب بنصنه ظهور در آید ادای شکر باید نمود زاده بخیر
شوق چه بزرگار و عقا لث و معارف آگاه شاه عمید اللهدیر زاده فرد
اگر چه دوست بخیر کسینخ و مارا + اجالسه نف و شیم مونی از سر دوست + بدینگونه
بجای همه بجا و لغت مزاج سرا یا ابتهاج در عالم خلوص خلاصها پسندیده و خوششما آما
معتقد بل را با تقصیر که کرتا سخن و عناست و بانواع عقوبت مبتلا اصلا کسین
نیشود فرد تو همچو باوسب میروی میدانی + برین خراب چه از ترکتاز میگردد و
هر چند تفکر می رود و خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده معنی یا بد اگر خدا نخواست
امری بیانی مرضی و حرکی خلاف رضا بقضای التبریت سر زده باشد اطلاع بر آن
بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید بر اعمی انکار ده گناه در جهان کسین
انگس که گفته شود چون نیست گو + من بد کنم و تو بد مکافات دهی + پس میان تو و جیب

کلیه دست نوشته
مستلزم فرمان برداریست
مستوجب بی اختیاریست
بیست رشته در گردنم افکند
دوست + میبرد هر جا که خاطر
خواه است + درینو لا که آن
امیدگاه اجتناب بخیر است
تا دویب کفره لازم العذیب
دستوری اینصوب یافته بودند
مخلص در وسط راه نظر و
بینما و مترصد رفاقت آن
رکن رکن خلافت علما را از
نیزگی زمان ناهنجار توجه
فوج ایشان بر آه دیگر
اتفاق افتاد و دوستدار
به تبیبه آوارگان گشت
اسدگر ما مور شد و آرزوی
دیرینه بدل ماند فرد رسید
گشتی امید صدر هم کنبار
که باز با مخالف وزید و
دور انداخت + بهر حال
در جمیع امور تقدیر قادر
است مستلحق باید بود
آنچه از پرده غیب بنصنه
ظهور در آید ادای شکر
باید نمود زاده بخیر
شوق چه بزرگار و عقا لث
و معارف آگاه شاه عمید
اللهدیر زاده فرد اگر چه
دوست بخیر کسینخ و مارا
+ اجالسه نف و شیم مونی
از سر دوست + بدینگونه
بجای همه بجا و لغت مزاج
سرا یا ابتهاج در عالم
خلوص خلاصها پسندیده
و خوششما آما معتقد بل
را با تقصیر که کرتا سخن
و عناست و بانواع عقوبت
مبتلا اصلا کسین نیشود
فرد تو همچو باوسب میروی
میدانی + برین خراب چه
از ترکتاز میگردد و هر
چند تفکر می رود و خود
را در حفظ مراتب مهر و
محبت شرمنده معنی یا بد
اگر خدا نخواست امری
بیانی مرضی و حرکی خلاف
رضا بقضای التبریت سر زده
باشد اطلاع بر آن بهترین
اخلاق و خوشترین اشفاق
مینماید بر اعمی انکار ده
گناه در جهان کسین انگس
که گفته شود چون نیست
گو + من بد کنم و تو بد
مکافات دهی + پس میان
تو و جیب

بکام دل خود با تو گفتم به هنگام سفر گریه مرا اطفال دهن شده بهر حال این فحاشه
بقال مقال بیان نیرسد سبب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و دولت
وید از حجت آثار که حاصل حیات ستوار است نصیبتا قان گردد زیاد و بجز شوق بجز
بحقائق و معارف آگاه شاه عبدالعزیز زاویه بیت کو قاصد که پیشین تو
عرض عاکنده شرح نیاز مندی الی ما کند با اعتقاد ان تازه ساختن و زیاد آوردن
ارادت مندان دیرین رایت استنبا بر افراختن از استقامت ترا جوت استراج
بعید بیناید توقع از خلاق جمیله اشت که بعد ازین چنین تعاقب بقتل نیاید اشتیاق در دنیا هست
که شمه از آن بزگاشتن آب دریا است پیودن است و ریگ صحرا با گشت شردن
فرد جهان حسرت خاک در تو می میرم که اب زندگیم در نظر نمی آید مدتی تعالی
سببی که در ضمن آن حصول ماملان بجز و خوبی میسر شود و از پیرده غیب منبسطه ظهور از زاده
عمراد با مارت و ایالت مرثت صلوات خمان فرو و همیشه غایب اگر
رحمت تماشا نیست به نسبت است کسی شا سراه دمارا به احمد قدر که مگاتلفه جمال
با کمال در عالم خیال میرست و مواجبه دولت دیدار در هر حال تصور متصور ساه مراد
بیاد آن سر لوح نشخه و اد کلف و ارم و گل همیشه بهار انصال در حالی در حدیث
باطن می کارم شکوه استخاف و فر و نا بگان جهان آشنا میاست و کفه فراتو میباید
شیوه نارسیدگان نزل محبت و دلا فرو و از تلاش قریب طاسر با خیا شرم
لفظ از کبرشک خواهی باش مضمون از نیست به تر صد که در همه حال مر با خود داشته
حطب برسم اگر گاه گاهی بیا آرد نگجایش دارو لقد بود ملین و مکان صمدر
الدین محمد خان فرو از دست غیبت تو سکایت نیکنم تا ما نیست غیبتی نندید

مستول است که در گذشت
او از زنگ و کنگری
کوبیات تازی
مضموم ای کی حاشی
قاصده ای علی است
بفتح یا شد اول و کمرشانی
کسب با بر اب و بیای پیش
کنایه از کمال و عال
فلاک است غیبت
دار و پیر که بیاید
نظر بر کلام
فردی غیبت
با غنی ازین
غیبت با فصح
صنعت مزار او از
مدتی

بازماندگی از دولت ^{ادوات} ^{که بدان کارها} ^{از دولت پادشاه} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها}

بر وقت احکام مطاعه لازم الاطاعت بعوج لمحتی گردیدند پس از آن چهاردهم سوال بعزم
استیصال کافر بدنگال کوچ کرد و طی هفت مرحله پایی کوهی بنیج که آن حصن متین بر قلّه
اش سر فلک سودا باند های بادشاهی ترتیب فرود آمد چون کافر بدسرا انجام پیرامون
قلعه آلات و ادوات توپخانه چیده کین گاه غارها و شکافهای کوهسار را به مشام
بیش از مورد ملخ استحکام داده بود و نجدعه و مکر خیال محال در سرداشت باطنسار
جواسیس آهلی یافته بر اسم پوشیاری و پاسداری که نشاط احتیاط سگری و سرواژ
قیام ورزیده دلیران منصور را از خسارت بی وقت منع نمود بعد از پنج و شش روز که
عاصیان از تقیاد سلطان قابو میسختن شدند بهادران تهور کشش انتهار همت داشتند
و آسن بگروه جهان بگف نهاده نقشه بر آن کوه سپهر ارتفاع برآمدند در حالت توکل و
بگر کوه سیده گروسی ابنوه رات تیغ کشیدند بقیه السیف سر سیمه و هر اسان بیامی متلحه
گر خنقد بند های فدوی مشامه کرده پاشنه کور با بتواقب شتابند از شور و غوغا
غنودگان پیرامون قلعه نیز خوار شده فی الجمله حرکت ندو حی کردید آخر الامر تمام
مقاومت نیاروده با گرنجیگان سرتیق فرار پیودند و مجاهدان منصور شیوه کاشمی
که طریقه عاجز گشتی است مناسبند استه غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه
غنیمتمنیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح عظیم نفیبت لیای دولت قاسره گردید سرکارها
فر آوردند که کهنج ازی از قلعه بدر شده در جنگستان دشوار گذار آواره داشتند بار
شد چون قلعه بر قلّه کوه است صلاحیت لقب کوه سلامت نزار و صورت این معنی نگاه
والا معروض داشته بوجی که حکم شود عمل آرد و بجمده الملک یا و شرنگ غاری از بیس
فرو ستم که بی تو نفس نیز نم زسی خجالت + مگر تو عفو کنی و زنه بپست عذر گناه +

مسئله ^{استیصال کافر} ^{کافر بدنگال} ^{کوه سیده گروسی} ^{توپخانه} ^{جواسیس آهلی} ^{مقاومت نیاروده} ^{غنیمتمنیمه} ^{فرو ستم}

بازماندگی از دولت ^{ادوات} ^{که بدان کارها} ^{از دولت پادشاه} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها} ^{که بدین کارها}

این تو بنام من ای جان این که در آن زمان از آن مکره از آن مکره از آن مکره

بعد اقبال آنم چشم در راه + ضمیرش سخن اسرار غیبی + دلش از راه تقدیر است آگاه
 الهی در جهان با فرخشاهی بود نگاهش در چون خوششید در چون ماه + نیز عالم افز
 به روزی از مشرق فیروزی تابنده باد سحاب شاهزاده والا گهر محمد بد آفت
 بهما در خیر خواه بلا اشتباه لطف الله در او ای او اب ندگی بعضی ملتزمان
 بساط کرمت مناط میرساند درین زمان مسعودت رساند گره و وزن بیکر کرمت
 آمو سماع اغر و سوا خوابان گردیده سرور شادمانی از حدگد + چند ازین مژ
 طب پیران و پید طلبان بی ریا و مراد است ظاهر و باطن بصورت اشیا سید ایزد و همچون
 با یون کناد و رشته سالگره ماه سر رشته عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال
 که بر سنین عمر تو فرود + از عقده کارها کشایش فرمود + تا عمر ابد بفضل داد او صد بیان
 رشته عمر منعقد خواهد بود + رباعی دزدن تو ز گوهر روز و رسم لغتود + بر رویه
 جهانیان در صحن کشور + از آینه امیدها جهمندان + با صیقل جوهر رنگ افلاک زود
 زبانه هر عرض نماید کوب دوست و اقبال از اوج شمت و اجلال تابان و درخشان باد
 بعد الملک فیروز جنگ مشتمل تهنیت فتح و عطای گرامی خطاب
 سید سالاری از پیشگاه خلافت و جهاندارتی فرو آن خوشتر کجاست
 کزین فتح مزده داد + تا جان فشانش چو زر و سیم و رقدم + شد الحمد و المنه که
 بیاس من نصرت و تائید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تواقب تنبیه پراوغ
 سیندنیهای شقیه که با جبر اینوه مراحل گرامی بجام جرات پیورده و مهتصای
 مالود عبارساند انگیزه بود با بین لخواه بفعل آمد و خیل کفره عدلال شرح بیامی
 حمیب و غارت نیامده از صد نه سطوت افواج فیروزی شمار تهنیت و تهنیه

و در آن زمان که در آن مکره از آن مکره از آن مکره
 بعد اقبال آنم چشم در راه + ضمیرش سخن اسرار غیبی + دلش از راه تقدیر است آگاه
 الهی در جهان با فرخشاهی بود نگاهش در چون خوششید در چون ماه + نیز عالم افز
 به روزی از مشرق فیروزی تابنده باد سحاب شاهزاده والا گهر محمد بد آفت
 بهما در خیر خواه بلا اشتباه لطف الله در او ای او اب ندگی بعضی ملتزمان
 بساط کرمت مناط میرساند درین زمان مسعودت رساند گره و وزن بیکر کرمت
 آمو سماع اغر و سوا خوابان گردیده سرور شادمانی از حدگد + چند ازین مژ
 طب پیران و پید طلبان بی ریا و مراد است ظاهر و باطن بصورت اشیا سید ایزد و همچون
 با یون کناد و رشته سالگره ماه سر رشته عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال
 که بر سنین عمر تو فرود + از عقده کارها کشایش فرمود + تا عمر ابد بفضل داد او صد بیان
 رشته عمر منعقد خواهد بود + رباعی دزدن تو ز گوهر روز و رسم لغتود + بر رویه
 جهانیان در صحن کشور + از آینه امیدها جهمندان + با صیقل جوهر رنگ افلاک زود
 زبانه هر عرض نماید کوب دوست و اقبال از اوج شمت و اجلال تابان و درخشان باد
 بعد الملک فیروز جنگ مشتمل تهنیت فتح و عطای گرامی خطاب
 سید سالاری از پیشگاه خلافت و جهاندارتی فرو آن خوشتر کجاست
 کزین فتح مزده داد + تا جان فشانش چو زر و سیم و رقدم + شد الحمد و المنه که
 بیاس من نصرت و تائید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تواقب تنبیه پراوغ
 سیندنیهای شقیه که با جبر اینوه مراحل گرامی بجام جرات پیورده و مهتصای
 مالود عبارساند انگیزه بود با بین لخواه بفعل آمد و خیل کفره عدلال شرح بیامی
 حمیب و غارت نیامده از صد نه سطوت افواج فیروزی شمار تهنیت و تهنیه

بخشید چون جلالت مرتب راجع اتم چند کهنه که به موجب حکم قضا امضا با فوجی
از موکب همراه آن عمده عهد با عجلاله حضرت بکمک یافته بود بوقت رسیدن آماوه
مرافقت و معاضدت گردید چون با عی حسران شعار لغز در صعوبت طریق وافر و بی
گر بویه و منگک هوای سخت نزدی در کاخ و ماع افکنده بود هر روز توب تفنگ
از طرفین سنگانه رزم و پیکار گرمی داشت فدوی در گاه با استحکام بناجات و ایند
مسالک محاصره قرار واقع نمود طریق عبور و مرور قافله و راه رسیدن رسد سد و
گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت و حسن کوشش و لاوران صف شکن جسد
سوقوره بهادران جضم افکن در ان کلماتی دشوار عبور و سنگ لایح صعوبت المرور
سودمند نیتها و نیدهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابید بهدگر تقسیم عزم
یورش نمودند دست توکل بحمل التین تایید الهی و اقبال عد و مال پادشاهی زده غره
دی الحججه که ساعت سعید بود از دانه کاه را بدند و تجریک غیرت و مهت لبان
جواله بران کوه آسمان شکوه متصاعد گشتند اگر چه در اتنامی تصاعدار کشتها شستمالا
گشت اما پر دلان ریزش بان و بندوق را بترن برداشته بهار و دیگر تهورانه و بوسی
های مردانه خود را بی پای قلعه سایند و سلم و نردبانهای چوبین از هر طرف بر بروج
گزیده لضرب تیغ سرافشان بار سازدوشن مخذولان برانداختند و رایت خلیفه استیلا
برافراشتند و حصن متین که سر فلک اطلس میبود مفتوح گشت بفضل این مجمل از قلعه
مفهوم میشود امید که کلید فتح با عرضداشت در سل بوساطت آن زمین والا تکیس اسال
حضور گردد و مراتب و مناصب بهادران تهور گیش در فخر حسن تردوات و تفاوت وجات

اینکه بیجاوت در خطابت غلام بارگاه عظمت و جواهر غرور و فرمود اطمینانی از فر
بخشید چون جلالت مرتب راجع اتم چند کهنه که به موجب حکم قضا امضا با فوجی
از موکب همراه آن عمده عهد با عجلاله حضرت بکمک یافته بود بوقت رسیدن آماوه
مرافقت و معاضدت گردید چون با عی حسران شعار لغز در صعوبت طریق وافر و بی
گر بویه و منگک هوای سخت نزدی در کاخ و ماع افکنده بود هر روز توب تفنگ
از طرفین سنگانه رزم و پیکار گرمی داشت فدوی در گاه با استحکام بناجات و ایند
مسالک محاصره قرار واقع نمود طریق عبور و مرور قافله و راه رسیدن رسد سد و
گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت و حسن کوشش و لاوران صف شکن جسد
سوقوره بهادران جضم افکن در ان کلماتی دشوار عبور و سنگ لایح صعوبت المرور
سودمند نیتها و نیدهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابید بهدگر تقسیم عزم
یورش نمودند دست توکل بحمل التین تایید الهی و اقبال عد و مال پادشاهی زده غره
دی الحججه که ساعت سعید بود از دانه کاه را بدند و تجریک غیرت و مهت لبان
جواله بران کوه آسمان شکوه متصاعد گشتند اگر چه در اتنامی تصاعدار کشتها شستمالا
گشت اما پر دلان ریزش بان و بندوق را بترن برداشته بهار و دیگر تهورانه و بوسی
های مردانه خود را بی پای قلعه سایند و سلم و نردبانهای چوبین از هر طرف بر بروج
گزیده لضرب تیغ سرافشان بار سازدوشن مخذولان برانداختند و رایت خلیفه استیلا
برافراشتند و حصن متین که سر فلک اطلس میبود مفتوح گشت بفضل این مجمل از قلعه
مفهوم میشود امید که کلید فتح با عرضداشت در سل بوساطت آن زمین والا تکیس اسال
حضور گردد و مراتب و مناصب بهادران تهور گیش در فخر حسن تردوات و تفاوت وجات

اقرایش پذیرد زیاده عمر باد و فرزه آن ستراد بچباب حضرت خلد مکان شکر
 فتح قلعه دیوگده خانه زاد فدویت نهاد علی مراد لطف الله بعد ادای آداب استیلا
 و کوریت بموقف عرض ناصیه بیان سده ساوسی برکات و جبهه فروزان عقیده مسعود
 کانیات میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرن را اسباب استیلا
 شیر و اجتناب سلطنت جمشید آئین را سنی بخت بغیر وزی متحیر بود قلعه دیوگده که حصنی است
 انبوهی از دریا حیرت برین و ساکنانش از آفات بخت نیزنگ سپهر فرورنگ نیست
 گزین قطعه کشته حصنی ز رفعت و وسعت بهره و رجون حصار چرخ برین به غوطه خور
 دل و آسمان بچشمش نور خورش مجای گاه زمین به چون نصر و تائید فتح مطلق و قلاویری
 اقبال عد و سوز دهن که از پر و مرشد برحق مفتوح گشت و از نیرنگی تقدیر الهی دست
 کاری و قفل نا تناسلی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش آنکه بعد رسیدن راجه اتم چند کنور
 با جمعی شالیه و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نمود بهر چو لهای کسار و شهاب و
 شگاف گتلهای دشوار گذار بلیان جنگجوی پیر دلان شعله خوی را مستعد برق انگلی و
 آتش افشانی نموده متکین گردانید و قلعه شینان از بالای بروج هر روز به تیر و تفنگ
 زرم افروز و دند و با دران نیز از کین گاه برآمده ممالعت و بدعت می نمودند چون چید
 برین و تیره بگذشت کشایش کار غیر از پوشش جانبازی که فدویان را سر بایه سر خرونی
 و سرفرازی است ندیده و انتظار رسیدن فوج عده الملک نیز فرزند نگشیده همه بند با
 در فقا اول نهاد این مصلحت کردید بنوشن و تن بقدر داده غره ذی الحجه بیاده اندواید گاه
 برآمده دجان بگفت نهاد برق افکنان و جنگ کنان بر و از کوه روان گشتند پیش
 ندان مصاف عد و سوزی نیز از کین گاه برآمده جزایر ضرب زن و زنبورک خضم من

ای دولت منان عدت
 صلح پنج پهلوی فتح
 کشیده سرزنده و در کل
 از غلام یافتند نام
 از انحرار که سرزنش افکند
 ما خوار و زبون بجا نشین
 و این باب از نام
 بقدر اولی آید ابرار
 حاصل نشد که بر آید
 در روزی سید ابرار
 است کسان شکر الهی
 بنقل اول و کسر است
 غایت انجان
 جمع میل
 با جمعی
 از کوه
 از کوه
 از کوه

شش گذشته بتوجه لصاعده و صاعقه افزونی گردیدند توپهای ارعد و خوش لغزش آن
 و غنچهها از زمین بجان آیدند باریدن گرفت و روی سواران از آید و دوتیره تر شد و زمین معرکه
 سواران را از آید و دید و هنگامه رستخیز آشکار گشت نظم زهر سو فرود حجت توپ و تفنگ
 آتش نشان گشت میدان جنگ به باند از خونریز از هر دو سو پاششند برق افغان
 و بروی درین جرات مروانه بسیاری از زندهای پادشاهی اند جان نشان کردند
 و گردوی ابنوه بتلاشهای مروانه و زو و مور و مهرانه نقد شجاعت را بسکه زخم در
 کمان عیار کردند و ایندند با اینهمه دلیران سر که و قتال از مجروحان و مقتولان حساب
 بر داشتند بارش نادرک باوریش حقیقی باروت اجل را چون نقاط ابر بهار در
 چمن را رنگاشته خیزه افتان و خیزان بیای قلعو سایندند و چشم چون از هر طرف
 نه روی بروی و دیوار با عروج کرده باند بران بگردک و خیزه دست و گریبان گرد
 مزارن ایحال همه سپاه چشم باطل و علم از بی هم بزرگ برهای مترکم مسقا گذشته و به
 فصیل بروی جمله بروی جمع غیر راه تن کشیدند و ایت استیلا بر افرشته جمع کثیر از
 چشم وصل گردانیدند و فرقی دل مانده از پادشاه از فراد یوار با تحت الشری بنی
 افتاده پمانه مات چشیدند و بقیه السیف اسیر و شکر گردیدند و کجخت شرمی قرین حوا
 و زمین شمساری جانب و بایب برای که عقب سر قلعه برای روز شباه خود ساقه
 بدر رفته بنگلههای چشمه اسنا سر گشته با دیبا گشت و حصن مستقیم با توپخانه عظیم معروف اول
 دولت قاسره در آمد کلید فتح اسرا و شسته امید و ایت که بندهای جان شمار و فدویا
 بیع گذارتفصیل علیده بنوارش پادشاهانه و مراجم حنروانه سرفرازی با بند تاریخ
 نشی خانه راه استخراج نموده قطعه قلعه گرفتند و وسعت کوس مفت بام حرجند

ملاحظه فرمائید
 که در این کتاب
 تاریخ و جغرافیه
 و سایر کتب
 در این باب
 نوشته شده است
 و در این کتاب
 تاریخ و جغرافیه
 و سایر کتب
 در این باب
 نوشته شده است
 و در این کتاب
 تاریخ و جغرافیه
 و سایر کتب
 در این باب
 نوشته شده است

در این تا ابد که کا ندرو خورد شیراخت هست و ایم در کسوف چه باستماع خبر سیری شد
 ایام حیات مستعار نواب غفران پناه خلد آرامگاه چه خون بگریز خود بندر نموده و چه قدر
 کند و تنها که خاطر عیناک را دباغت نفرموده لیکن چه سو که در عالم حدوث مخلوق
 خلعت دوام حیات بنوشیده و مقننی شربت بقا و ثبات بنوشیده مشرب مسرت
 از شوائب مضر صافی نیست و نوش راحت از پیش جرات خالی نه شمع کردن عمر
 یک شبه گذشته است و گل سال بقا بریز و زه فرو دهستی لازم که نظر بر درجات صیر که از
 اخبار و آثار بران معیار همه دانی هویدا است رضا بقضا داده طریق تنگیبانی اختیار
 نمایند و آن راه یافته جو ارحمت آفرید کار که مثل ان سر و سره فرار از گلشن امارت
 خلف الصدق نامور دایم بر دار دارندنی الحقیقت همیشه حی و قائم اند بیت
 گزین رفت میوه او پایدار باد در یا اگر گذشت در شاخه وار باد به بجز را از حد
 در تعمیرت سیف الدین خان بیبت خدا هر چه خواهد کند بنده باش
 رضا پیش گیر و سراغ نده باش به نوا تر قضیه جالسوز و شهام واقعه جگر و وز خان
 مغفرت نشان دایم ناکامی بر دلما نداد و ازین حادثه قیامت ز آشنایان را
 سفینه صبر و توار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاد حیف صدهیف زندگی خوایی است
 تا چشم کشاده رفته است و حیات دمی است تا نفس بر آورده گذشته کمال او را خاد
 قرین است دل و در اخار و در کین بیبت هرزه دل بردم حیات منه که کس بیبت
 است با در ابره لازم که بعروه و شقی رضایت سلیم موده سلامت بر خورد از
 از حضرت آفریدگار جهان مسالت نماید و روح پر فتوح آن جین آرای را قیاس
 را بغایت فاشا و فرماید بیبت که شریف تارون است در لاله نماید یا من است

در حدیثی است که میگوید که ای عباد الله! بدانید که در عالم وجود دو نوع خلقت است یکی خلقت موقوت و دیگری خلقت باقی و موقوت آنست که در این دنیا است و باقی آنست که در آخرت است...

در این تا ابد که کا ندرو خورد شیراخت هست...

بجناب فرزان کوب سپه خلافت شانزاده والا محمد مغرالدین بهادر
 خانه زاد درگاه شریا جاہ لطف اللہ بعد تشدید سیالی بندگی بتمند قواعد پرستندگی
 بعض حالت نشینان بساط فیض مناظر میرساند درین امامت فرجام مستور تقاضی
 گنجور خلعت خاصه بیشتر بر تقویین اجلیل انا یعنی که نموده تفضلات ترگ خداوند ^{حقیقی}
 است و تاکید رسیدن بعجیل تحجیل در رکاب نصرت انتساب تقدیم مرهم فدویت
 با ترشح قلعه یرنالا که عساکر فیروزی لواءه استخیر آن ماموریت نزول اجدال فرمود
 خیر خواه صمیمی از غایت لبتاشت و خرمی در یرین گنجیده بعد او اسی دو گانه شکرانه
 ایزد یگانه بهمان روز از اسد نکر کوچیده در ظاهر قصیده به اولی منزل نمود بنام بر
 شکر و کاری سبب بر حق و نیز نگ سازی مقدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجام
 ر بهارستان آمال را موشم نشو و نما در رسید الشا لله تعالی عنقریب شرف
 اسلام آستان فیض مقام دریافتہ فیض مرام فی نزل یگردد کو اک ثروت و دولت
 از کفن سروری و صولت تابنده و درخشنده باد بحقائق و معارف آگاه شاه
 عبدالقادر پیرزاده در مبارکباد تو لد لیسر بیت امر در بخت نیک بشارت
 ربان ماست + اقبال راز پرده امید صد تو است + ایزد و مفصل متعال و اور
 قیوم بیبال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پر در کار نامه کون و مکان است
 آن صدر نشین سجاده صفوت و صفا اوج گزین کرسی مجدد و عملا را مطالب اقصا
 فائز و اراد دین نگام فرخنده فرجام نو بد تو لد گوهری بیبا و ظهور شتری سعادت
 از صدق آرزو و سپهر متناسعه پراگشته سحلا سی سرور جاودتی در داود جمیع
 بهوا خوابان را ازین مرده فرحت آما تقدیر ادبکف افتاد از تمیده میل و ناز آن

به
 پرستندگی
 مستور تقاضی
 حقیقی
 تقدیم مرهم
 فدویت
 اجدال
 شکرانه
 بنام
 شرف
 ثروت و دولت
 معارف
 بشارت
 متعال
 امکان
 اقصا
 سعادت
 جمیع
 تمیده
 میل و ناز آن

عقل و شعور از آن مبرم
و این که از سوی عقول در فی
زبان با کلمات
فکر و اندیشه
عقل و شعور از آن مبرم
و این که از سوی عقول در فی
زبان با کلمات
فکر و اندیشه

ببین نتیجه حیات ابدی و گرنه در نتیجه بقای سردی را بطریق مسلمانان و سائیه هم پاینده
ایشان را بر تارک مبارکش پابنده دارد جواب حسب الحکم بحجاب خلد و حکم
مشعر بر و رو فرمان در مقدمه گفتووی نیز خدمت آتالیقی شاهزاده جهان
و جهان بیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادا ای آداب تسلیات و کورشات به وقت
عرض بار ایا بان سده عرض شنباه و ناصیه سالیان عتبه خو ا قین سجده گاه میرساند
که فرمان قضا جریان مقرر فی الاطاعت واجب الاذعان شمل بر تفویض شغل نظر
آتالیقی شاهزاده نظر آماده که با تراع قلعه پرناله را با عتف و استیلا بر افراخته داشت
ورود گرفت فرمود سرعت و افتخار ذره بمقدار با در کویوان و قبله فرزدان سود
شکر و سپاس این موجب بمقیاس انسان ضعیف البیان هست اساس آنچه پارا
که برگزارد ^{ای او کند} دست و زبان که بر آید + که زعمده شکرش بدر آید + مجروح
و رود آن تمیبه بازوی سعادت و سر فرازی از مقامات اسد نگر همان روز که چیده +
ره نور و جاوه مقصد گردید نظر بر تاکید رشادت تمسید بصورت نو رو دیا بر با جهان سیم
سبقت گردید انشاء اللہ تعالی عنقریب ادراک استفاضه خدمت عالی مینماید و العجب
همام واجب التقدیم مطابق مضمون منشور بدایت منشور پر و اخته مصدر نیکو بندی
بگرد و نیز خلافت و جهان را بی از مشرق فرمان روانی و کشور کشائی طالع باد +
نبصر اللہ خان خلعت لشکر خان فرود در و صالیم سمان خون جگر میوشیم +
لمنخی از دل نبرد قرب جرم زرم را + با اتفاقات حسنه و برین مقامات که مقضی دوام
دید نهاد نتیج حصول دولت ملاقات است گام توجه بمنزل شتا قان نفرسودن و
عبدالنار نبالش تجا بمل و استغنا غنودن از چه راه همان مهاجرت جانگاہ بر مقارنت

عقل و شعور از آن مبرم
و این که از سوی عقول در فی
زبان با کلمات
فکر و اندیشه
عقل و شعور از آن مبرم
و این که از سوی عقول در فی
زبان با کلمات
فکر و اندیشه
عقل و شعور از آن مبرم
و این که از سوی عقول در فی
زبان با کلمات
فکر و اندیشه

خاطر خواه ترجیح داشت که در همه حال مشاهده جمال با کمال در عالم خیال میسر بود و تصور
 دیدار فالین الالوان از رنگ کلفت از مرآت خاطر میزد و بهر حال بقول بزرگی که هر آنچه بکل
 آن نتوان رسید بکلی از آن دست بناید کشید گاه گاهی بیدید از فرحت آثار فرسند داشته باشد
 فرود ترا صد بار گزینیم همان مشتاق دیدارم به تنی حبشی بگوسر کم نمیگرد و ترا ز راه همچو عده
 خندانی مرزا محمد ناصر ایروانی که تازه از ولایت آمده بود بیت عشقت آمده
 پس صد پیرده مرا مفتون کرد به آنکه دیدار ترا دیدم چون کرد به اوصاف شما کی
 سیده و اذکار احلاق گزیده دیده ظاهر و باطن را آن قدر موع دیدنما و از چمن زار
 انتظار چون سرو همیشه بهار آرزو مند کشید نما ساخته که خاطر امیدوار از غایت
 استیلا می شوق نقد صبر و قرار در باخته بهیت نه تنها عشق از دیدار خیزد به بسا کین
 دلت از گفتار خیزد به مقتضای جاذبه باطن و کشش قلبی است که امروز دیده و دیدار طلب
 بلبلت خورشید ضیا مشرق جهان افروز گرد و حسب الحکم عالی با مارت مرتبت
 دست خان مقنن تو این بسالت مدلل بر این ایالت خان سموالکان من
 طهارت جو اسپین معروض عالی گردیده که گروه انبوه از خرب شقاوت پر زده فریاد آمده
 بر سر چال آن سلاطین و دمان مجد و اعتلا از مرت قلعہ یونکده که سر کوب قلعه بز ناله است
 اعیہ فاسد دارند لهذا حسب الامر مطاوعت از نگارش می باید که از خنده و مکر مخدولان
 تنجر بوده مدامت و ممالعت ان فیہ ماطل استیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقائق
 دراری و به شیار سی نامری نکند از در مقدمه اضافه بهاریب لائق مکر معروض شده
 مر شده که ستیزه بیوقت مشت بردنش است انشا الله تعالی بفتح جمال شاه
 نادر مرآت حصول مد عاجلوه گر میگردد لازم که از مراحم خردانه خاطر مستظرف داشته

تو می توانی که در اعصاب
 و توفیق است با این حساب
 و نصیب یافته به این حساب
 و بینی با این حساب
 و بنشینم با این حساب
 و دل از زنده با این حساب
 و ایالت با این حساب
 و چون با این حساب
 و کبریا با این حساب
 در دیده و باران
 است با این حساب
 با این حساب
 و با این حساب
 نام از این حساب
 و با این حساب
 و با این حساب
 و با این حساب
 و با این حساب
 و با این حساب

در کار با دشمنان که سر بایه سعادت نامتناهی است سرگرم باشند حسب الحکم
عالی بر آنچه کشتن سنگه تور و جلادت پناه شهادت و حرمت و نگاه
هواره مشمول عوطف بادشاهی باشند بانهای منیان بعرض عالی رسید که در دوان
کشتنی از دست چپ مورچال آن قدوه فدویان انمردهای رسد غایب بر باقی بجهت
میرسانند امر بیخ و قیغ صادر شد که این معنی از آیین حفاظت و جرداری و فوائین تفتظ
بوشیاری بعید نمود و بجز در و دین وثبقه آگهی چو کبیا و تها نهای تحکم سر راه کمر ایان
مشاعر عدم تعین کنند و بیاسوسی هر کارهای چندی را بجاک هلاک انداخته لاشها سے
شان بدرختان شاهراه بیا و نیرد که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمه ختلال
انتظام وطن التماس حصت که مکر پیام رسیده تقریباً معروض عالی گردید ایشا و شود
که در زیوت سر انجام کار و بار بادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اقدام و استجارت
وطن در حق آن جلادت و نگاه بسیار سم باید که از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکند
و سر انجام کار خداوند ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام دطن بدان منوط و ممکن است بزر
نمک پرستی لازم شود یعنی که بدین موجب بعمل خواهد آورد و طلب میر عبد الرزاق
شاعر بیت تا گرد و صف ترا شد صدون + سامه بر ناصره دار و شرف + اشکا
و کز قابلیت و اوصاف البیت آن مقبول مشولان و کز خنی و علی و آن سر آمد موقعان
توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدنها کرده که درین انتظار قدم رنج چون زخم آب رسیده
بهم نمی آید و دل بر آرزو و لحظه لحظه بر بیطاعتی می آفراید ترقد که کلمه اجزان بفرخ تصد
آن قدوه اهل سخن چون خلوت فانوس از بر تو شمع شب افروز روشن شود و بشایم
اخلاق جان پرور شام روح در وان تنگ سخن گش گرد و رباعی های انک ز تو گوش و

در کار با دشمنان که سر بایه سعادت نامتناهی است سرگرم باشند حسب الحکم
عالی بر آنچه کشتن سنگه تور و جلادت پناه شهادت و حرمت و نگاه
هواره مشمول عوطف بادشاهی باشند بانهای منیان بعرض عالی رسید که در دوان
کشتنی از دست چپ مورچال آن قدوه فدویان انمردهای رسد غایب بر باقی بجهت
میرسانند امر بیخ و قیغ صادر شد که این معنی از آیین حفاظت و جرداری و فوائین تفتظ
بوشیاری بعید نمود و بجز در و دین وثبقه آگهی چو کبیا و تها نهای تحکم سر راه کمر ایان
مشاعر عدم تعین کنند و بیاسوسی هر کارهای چندی را بجاک هلاک انداخته لاشها سے
شان بدرختان شاهراه بیا و نیرد که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمه ختلال
انتظام وطن التماس حصت که مکر پیام رسیده تقریباً معروض عالی گردید ایشا و شود
که در زیوت سر انجام کار و بار بادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اقدام و استجارت
وطن در حق آن جلادت و نگاه بسیار سم باید که از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکند
و سر انجام کار خداوند ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام دطن بدان منوط و ممکن است بزر
نمک پرستی لازم شود یعنی که بدین موجب بعمل خواهد آورد و طلب میر عبد الرزاق
شاعر بیت تا گرد و صف ترا شد صدون + سامه بر ناصره دار و شرف + اشکا
و کز قابلیت و اوصاف البیت آن مقبول مشولان و کز خنی و علی و آن سر آمد موقعان
توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدنها کرده که درین انتظار قدم رنج چون زخم آب رسیده
بهم نمی آید و دل بر آرزو و لحظه لحظه بر بیطاعتی می آفراید ترقد که کلمه اجزان بفرخ تصد
آن قدوه اهل سخن چون خلوت فانوس از بر تو شمع شب افروز روشن شود و بشایم
اخلاق جان پرور شام روح در وان تنگ سخن گش گرد و رباعی های انک ز تو گوش و

و لغوی و دولتی ازین عام در داد و ستود می چو خلد برین مجلس استند برقص
 آسمانها را خاستند در عیش جاوید گردید باز بر انگری زهره برداشت ساز
 چو گل عالمی را ز عیش و طرب فراهم نمی آید از خنده لب امید که این دولت خلد
 و نعمت ابدی بنیاد بهوا خوا بان مبارک یاد و بیامین قدم همیت ازوش مواد شوکت
 به روزی روز افزون شود حسب الامر خجانی والا شان فضایل خان
 حسب فرموده شین گوهر خلافت علیا و همین دو خد مدیقه سلطنت ابد اعتلا گشت
 می یابد که آخر شب جمعه نیم رابع ^{بایستی که گوید} الاخر نیم راو باغی و طاعی که از خاده بندگی جناب
 جهانیان مطاف انحراف و نهیده بود با مشغولی از ترس سوار و پیاده کرنا تلکی جنگی و دوه
 رسد رسان سر بار زده پای تخته پرناله میل نمود اما حاجی پالیکر که از خدیوان پروردگار
 عقبه سپهر رتبه است نصیانت آن مورچال کار فرماست و میراجل مغلیه با برادر
 بقراولی و برادری او را بیت پاسداری و هوشیاری برافراخته میداشت خبردار شده
 آاده مهاجرت و مدامت گردیدند و از طرفین در پرده شب به تیر و تفنگ جنگ شده
 رفته رفته همگانه دو خورد و حقیقتشهای بر ملا افتاد و نیمین به نیرنگی قدرت الهی و
 شکر فکری اقبال باد شاهی تیری انشست تقدیر حسته در کله مدبر زیاد سر ترار نو
 شد و در حال جان و اوار و قوع اینحال و دود از نهاد و نفره باطل سگال بر آمد و است
 و شعت برخاست بلان تهور کش از سر اسبگی فسنده بد اندیش آکی یافته متا بهما
 افروخته از مورچال قدم مسافت پیش گذاشتند و پیش افنی ز نورک و شلک تفنگ
 خدنگ بسیاری را کشته خسته تمامی رسد تصرف و آورده لوای فیروزی برافراشته
 از آنجا که وقوع چنین هدمات از آثار موهبات خدیو کانیات است این عریفه معنیه از

قتل و غارتگری در این روزها
 و در وقت بیرون داد و ستود
 برای انظار و در تیرا کپی
 فارسین که از قتل را
 بود از قتل و غارتگری
 و در وقت بیرون داد و ستود
 برای انظار و در تیرا کپی
 فارسین که از قتل را
 بود از قتل و غارتگری

نظر اکسیر اثر بگذرد آتماجی مذکور باصافه و خطاب مناسب رفیقا نش باقرالیش مرتب
 و مناسب سرفرازی یابند به عنایت خان و تعزیت خان سعادت نشان
 من از سنج ساخته ناگزیر برادر بجان برابر من تمندرا اندوه بی پایان در گرفت و از شدت
 ملال چه تنها که بر دل مخزون زلفت ع رفت ازین گلزار و خارجشش در دل بمانده
 آخر الامر که تباہل گراشد علاج این مرض فرس غبار شکیبانی ندید آن عزیز القدر نیز بصیر
 و سازند و آن سالک سالک ملک بقار اباغاشه فاشه خوشنود کنند که در عالم پیش
 کل حادث را همین حادثه پیش است فرود بر آنکه زاد بناچار بایدش نشید و ز جام
 و هر می گل من علیها خان و خواجہ عبدالرحیم پیرزاده معنی شناسا رقعہ رنگین
 که شتر و نظمش ناسخ شتر شتره و نظم شریاست و زد و نمود مضامین شیرینیش که لیزیر آبجیوان
 و رشک نابغین است خضر و اوی و وادار اجیات جاوید کرامت فرمود از بیطاسته
 شاعر که ابعفای خیر غایت دستدار زبان خامه محبت نگار گذشته فی الواقع مع
 استنای میدان کردن بود او شکل است و نهایش باید دید ع تا در میان خفته
 کروکار پیت و اغلبیکه باطن صفوت موطن را اثری پدید آمد بطالب
 محی الدین و غیره اسپران حقیظ الکر خان مرحوم و تعزیت بر خوداران
 اقبال مند رسید و چون صورت صورتی و معنویه فائز باشند درین ایام ملاست اثر
 زود قوع واقعه برادر عزیزان جان در قالب نمانده و دل پرورد از نجوم عموم
 استین ازین سبب شری فوات و فنا افتشاند و چنانم که شمار انبیا و مواعظ لغبها نم با
 خاطر افکار و در غنبار ابرضا و تسلیم تر خیب کم بیت عجب در دست جانم را
 میدانم که چون کریم و دلا خون شتو که تا بر حال خود یک محظه خون کریم و دلا

این شعر در کتاب
 تاریخ اصفهان
 در باب
 شرح حال
 حضرت
 شاه
 عباس
 در
 روز
 شنبه
 بیستم
 ماه
 رجب
 سن
 ۱۰۰۰
 قمری
 در
 کتاب
 تاریخ
 اصفهان
 در
 باب
 شرح
 حال
 حضرت
 شاه
 عباس
 در
 روز
 شنبه
 بیستم
 ماه
 رجب
 سن
 ۱۰۰۰
 قمری

فردین بجز برین درین دنیا از خود تقبل بر او نماند

باید که در این دنیا از خود تقبل بر او نماند
 و در عبادت او ایستادگی کند
 و در این دنیا از خود تقبل بر او نماند
 و در عبادت او ایستادگی کند
 و در این دنیا از خود تقبل بر او نماند
 و در عبادت او ایستادگی کند
 و در این دنیا از خود تقبل بر او نماند
 و در عبادت او ایستادگی کند
 و در این دنیا از خود تقبل بر او نماند
 و در عبادت او ایستادگی کند

شهرت است که خیرش کمتر محقق است و نقمش با جز مرتزج و عشرتش با عسرت قرن مرد
 بشر و سمنشین حساب است که بنیادش بیک نفس بر باد و سرانجام است که نهایش بانوسیدی
 هم از لازم که از جرع و فرج بجای صل که غیر از عذاب نیست سودند هر قدر زنده نخواهش حق
 مستحق باید بود و از درجات صبر و شکر تخلف نباید نمود و با عی ای رفته بچوگان قضا همچون
 چپ میخوراز و راست برونیچ گوید کان کس که ترا فکند اندر تک بود او و اندا و اند
 او و اندا و بعد الملک فیرو جنگ فرد آنچنان غم که داشت خاطر من
 اینچنین غمگسار میبایست خط طمانیت نط متضمن پریش واقع جانسوز جگر دور بر او
 مغفور بر و رود و نمود خاطر غمناک که در بجز ناپید کنار اضطرار تبلاطم اوج بکار سوگوار
 کار بهلاکت داشت بساطل شکیمی زهنونی فرمود عیت رفت نقش غم او در دل
 غمناک بماند به سینه سوخته از تیغ غمش چاک بماند حیف صد حیف که این سر منزل نت
 دنیا گذشتی و گذشتی بهر حال نزول سوخت نامه تدارک جانگاہی نمود و بطال نه نصاب
 بهر شکیب در چ دل را بگوهر تلی بر آموذ فرو زهر شکر که آخز لوح خاطر من
 لطفت بستی اگر غباری بود به بند نامک زمیند ار شکر تحریر یافت زبده الاما
 و الاقران عمده العشائر و الایمان همواره بجلال عوطف با و شاهی و وفور مرادم حضرت
 ظل الهی مستطهر با دعویقه مرسل تضمن گزارش مراسم فدویت و فرمان برواری و لوازم
 اطاعت و مالگزاری و التماس نبدل توجه در اجرای رسوم بالنقول اسناد مرسل بود سیده
 مبطالعہ در آمد و سخن افتاد اگر چنانچه نوشته بر منبج تویم عبودیت و انقیاد ثابت قدم بود
 و قیقه از وقایق نیکو بندگی نامرعی نگذاشت و اعادوی خاسر را در ان بوم و بر جان داده
 دست تطاول آنفرد ضلالت عرض حال رعایا کوتاه ساخت بسوی یک عمده الملک با امر

نیز و بنگ قرار داده بودند همان قسم عمل می آید و بحضور لامع النور نوشته میشود و خاطر جمعا در
 و ما را متوجه حال شناسه بنجان و الامتلت محمد امین خان بهما و روابط جلیله
 الهی و مکارم جزئیله بادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زین محفل امارت تخریب
 ابالت سمو الترتل منبع الثان جلیل المنقب فسیح المکان با د از روی عرضداشت عایل
 بول و دکلاهی سرکار عالی متعالی معروض غاکفان استمان فیض نشان گردید که ابراهیم
 عظمت نام با جمعی از او باش تیره ایام در قضیه اسلام کرا قاست و شسته طریق سلوک نمی سپارند
 و از ضلالت فطری در برهنه فی معاملات سرکار دولت مدار سبکوشند امر منبع و قیغ صاد شد
 که آن امارت مرتب هر دو فساد کیشان را کلمه حرکات و سکنات آنان علامات تحالف
 و عصیان پیدا است از قضیه مذکوره اخراج نماید و گذارد که رشته دراز یافته بال بر توش
 کشانند یقینکه مطابق امر منبع و قیغ بعمل خواهد آمد مجموع ستمدانی میر الهی مهدانی
 فرودل من تو ز هم جبتان دیرین اند و مرابطا هر اگر با توشنای نیست و در کاشائل
 حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جوار سعانی معدن لالی ستمدانی القدر شتاق دیدنما
 ساخته که دیده انظار در آرزوی آن گوهری بهاد و بصارت از نظر انداخته بحق محبت
 نمایانه که این عقده بدون مکالمه جان پرور و سچو که گوهری کشاید لازم که فرود تراز
 زود و بواسلت سرت امودسه و گردانند بیت بخینه بیاد خرمی گن و در دیده
 نشین و مردمی کن جیشی الملک بهره میند خان ع بهر شکر دوست هر مورید
 دارم زبان و جید و نور ساعی مشکور که در انجام امور محبت بی ریا بطهور میرد محمدت
 شناسی آن فوق طاقت اسکان یافته بقوله ماشکرناک حق شکر قائل و گویا میگردد
 فرود تو فرض دان که جو سوسن شده هزار زبان و کجا ز عهده شکر تو میستوم از او به

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

بعد ستوری یافتن از حضور پر نور باوردن پر دگیان تن عصمت و جلال مبارگاه
 سپهر تنال بطی هفت مرحله نجم شوال فرخنده فال و ز طایفه خسته نیاید ع که همچو روضه
 جنت مدام خرم باد و نزول سرو منبیا ن خبر آوردند که تا پنج دو دمان خلافت و
 و ثمرات ریاض سلطنت غزه ماه مذکور از بلده دار السرور بر با پیوسته حضور لامع
 شده اند همین که بخیر و خوبی نزد یک میرسد در رکاب ایشان سعادت اندوختند
 بوده ره لوز و کعبه مقصود میگردد امید که امین بی بوض قدسی برسد بخان والاش
 حفظ الله خان فرو مکن ز عفت تکایت که در طریق طلب و بر احق نشیند که
 زحمت کشید و مکتوب مرسل رسیده خاطر را متوحش گردانید از عقاب سفر که نمونه غدا
 سفرست قلم آمده اینها از مزاج مستقیم آن سزاه از تزلزل تخم بعید نماید صلح الدین
 شیخ سعدی فرماید نظم ابرو باد و مه و خوشید و فلک در کار اند تا توانی بکف آری
 بغفلت نخوری و اندیشه معاد بر کنار فکر معاش که در کرد گوشش تا مش است وجه
 همت ساخته مطابق حکم مطاع در پیراستن آنچه در از خار و جو دخانه بدوشان مرود
 عظمت نه در زند دنیا بیاشته کوب و در بیج مکان بحال توقف نداده بکفر کردار
 رسانند که امین بی موجب پیش آمد ترقیات است فرد چون عمل هر که خون جگر خورد
 صبر کرد و زیب کلاه گوشه اقبال میشود بخان عالیستان بخان آثار خان
 فرورسید و مضطر به ساخت و آنقدر نهشت و که اشک دل خود کم استلی باه ویر
 آمدن وزود رفتن بخت بگر را کباب ساخت و آشنا یان را سفینه جمعیت بگرداب
 اضطراب انداخت یعنی محبت جان بخش که ساعی اثره زندگانی بخشیده بود و جنبه بگر
 تاویب اشقیاء به مفارقت انجامید و این آفت ناگهان دل دردمند را بنافز جنت

مطهر بالبحر یعنی منزل
 کسرا با این
 "اشقیاء" یعنی بدبختی
 در کتب معتبره
 "عقل" یعنی خرد
 "مطاع" یعنی مطیع
 "فکر" یعنی اندیشه
 "کعبه" یعنی کعبه
 "سفر" یعنی سفر
 "تزلزل" یعنی لرزیدن
 "تخم" یعنی تخم
 "بکفر" یعنی کفر
 "عظمت" یعنی عظمت
 "بکف" یعنی بکف
 "آری" یعنی آری
 "وجه" یعنی وجه
 "مردود" یعنی مردود
 "کتاب" یعنی کتاب
 "توقف" یعنی توقف
 "خون" یعنی خون
 "جگر" یعنی جگر
 "خورد" یعنی خورد
 "صبر" یعنی صبر
 "کلاه" یعنی کلاه
 "گوشه" یعنی گوشه
 "اقبال" یعنی اقبال
 "شود" یعنی شود
 "بخان" یعنی بخان
 "عالیستان" یعنی عالیستان
 "بخان" یعنی بخان
 "آثار خان" یعنی آثار خان
 "فرورسید" یعنی فرورسید
 "مضطرب" یعنی مضطرب
 "ساخت" یعنی ساخت
 "نهشت" یعنی نهشت
 "اشک" یعنی اشک
 "دل" یعنی دل
 "خود" یعنی خود
 "کم" یعنی کم
 "استلی" یعنی استلی
 "باه" یعنی باه
 "ویر" یعنی ویر
 "آمدن" یعنی آمدن
 "وزود" یعنی وزود
 "رفتن" یعنی رفتن
 "بخت" یعنی بخت
 "بگر" یعنی بگر
 "کباب" یعنی کباب
 "ساخت" یعنی ساخت
 "و آشنا" یعنی و آشنا
 "یان" یعنی یان
 "را" یعنی را
 "سفینه" یعنی سفینه
 "جمعیت" یعنی جمعیت
 "بگرداب" یعنی بگرداب
 "اضطراب" یعنی اضطراب
 "انداخت" یعنی انداخت
 "یعنی" یعنی یعنی
 "محبت" یعنی محبت
 "جان" یعنی جان
 "بخش" یعنی بخش
 "که" یعنی که
 "ساعی" یعنی ساعی
 "اثره" یعنی اثره
 "زندگانی" یعنی زندگانی
 "بخشیده" یعنی بخشیده
 "بود" یعنی بود
 "جنبه" یعنی جنبه
 "بگر" یعنی بگر
 "تاویب" یعنی تاویب
 "اشقیاء" یعنی اشقیاء
 "به" یعنی به
 "مفارقت" یعنی مفارقت
 "انجامید" یعنی انجامید
 "و این" یعنی و این
 "آفت" یعنی آفت
 "ناگهان" یعنی ناگهان
 "دل" یعنی دل
 "دردمند" یعنی دردمند
 "را" یعنی را
 "بنافز" یعنی بنافز
 "جنت" یعنی جنت

بخوبی دمیده که آب گوهر از خندان سجاک غلطیده هر یکی مصاحبت و مینشینی نمر او کسبست
 مشاغل و ای می را پیام گزار و راری زرفشان ارضی صفا لیش چون نجوم نشان و شتاب
 نمودار و گلهای خوش کارش از تراکت و تراکت لبان نانه تا مار شکبار بر نفس که بدو
 تینا کو فروفت ممد حیات گردید و هر وی که بدو و غیر آن مودت سیل هوا مودت مزاج و الفرح
 فراوان بخشید خانه دوستی آباد و رضا جوئی خاطر اجتناب بر سیل چنین تحالف و لیس همواره
 و جبهت شواد بخان سیادت نشان سید امجد خان محاسب چشم فتنه بیدار
 بیامن احتساب آن عقین قوانین انصاف ماحی امین اعتساف قاصع بنیان بدیع
 و ستم جامع اوصاف شرع محکم سرت خواب عدم باو خط اخلاص منظر مشعر منعم کرم زلفی
 از فرنگیان و ستاده سیدی خیریت خان و یاقوت خان در نیگا و عقب نیمه خیر خواه
 خلق افند گلن و شایسته ترکب منیات و مجوز مسکرات اند تا کید و ستدید بان بدگمشان
 سو و نذار و ملا خطه ترک و ب سلوک ناطلم مناسب نیند اند چهره افروز و رسول گردید
 اعتضا و اقیام حیات شان مشروط آب حرام است و حرکات و سکناات ایها بیروی
 شریک بدام و را وائل آمدینا اکثری لعلیت عدم تحریح شیشینه زندگانی لیکن فادرتکند
 و متناهی سلجرام عالم بقا کشند بعد معروض و الاحکم قضا امنا ناند گشت که نبوشند
 یعنی بحکم ضرورت سوافق دین و امین خود عمل نمایند و از فروختن آن محرز باشند
 از ان باز چنین سیم مستعمل معمول است آن عزیز دلها بد نموجب بعمل آرند این مردم را
 که خو کرده عالم آنها و قوت آنان اقسام شهرها است بر اطوار آنها و اگر اندرند و
 پیروی دارد و درین بازار سودائی دیگر هر کس بزد و باین دیگر دستار را بعد
 الملک نواب فیروز خیک فرو آن سفر کرده که صد قافله جان بهره است

این کتاب از کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران است
 شماره ثبت آن
 ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 شماره ثبت آن
 ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰

کمال باطنی است
بهر زین صفت یعنی
نشان شده که
بسیار از صفت بی
و جلالانی است که
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت
بسیار است از صفت

هر کجاست خدا با سلامت را ایش + از ان باز که قرین خیر و خوبی غسان یکران عزیزیت
بأنفوس عطوف شده شوق مواصلت سر آئین در رعایت استیلاست و از زودگی
صفت رنگین در نهایت استعجاب انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت و دیدار که حاصل
حیات استعجابست زور زاز زود نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عظیم ابدی
بزیل و اسلالت راحت شبات فرسند دارند و محبت بی آریا را همه وقت در یاد خویش
نقور نمایند بجواب و الا خطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ
کشت و او منال نورپ والا قدر بلند آفتاب تا انقراض زمان و حرکات آسمان
بر غارق هوا خوانان غنچه و بسوط باد نور ششماست افتخار افرا با انقالس امشده و گر
انشار و یک بقعه شمشیر و یک زنجیر نعل و دو اسب سپر اسوار رسیده داد کلام نجی
و ادشکر نفقات گوناگون افزون از حیطه خمر بر دفتر بیت مهر و طغنی نموده که ندام
زبان عرض + این عذر را حواله لطف تو میکنم + از جمله عطایا شمشیر مژدین تن
ظفر انگن با سازه نشان عظیم الغرست مهر و تبار بنده با عشق خزان عمر و دست
لفیضه اش رنگ مسج نه نشان پیدا است + و چند نشان چمیت ملتان نیز در طرحی
رنگ آمیزی گوش کار نامه مانی و بنزاد است علی الخصوص نعل کوه پیکر رنگ توان خلی
سرمه و مناسب الاعمال و مناظر سپیدست عشوی بومف او نیم طبع والا + معانی
بر سرمه نعل بالا + عجب گردن فرار و سر بلندست + که گوش او سپه پنی کند است +
رونده اش بنگام نظاره + و صبح از یک تنب ادا اشکارا + نه موطوش بر اوج
سر رسیده + زرد و نخل موجی کشیده + اسپان هم بسیار خوش جنبش خوش رنگ
ارزنج مدبرق آنگ بیت ایاش از صفا عثمان نراز نوزدهم از زیندگی چون کال کوز

و اتحاف شریف تحت و شنای مینتای معروض رای نهض پیرای میگرداندر بیغ و قضا
 تبلیغ حاوی ارشاد و کشایش قلعه را بنحور که از معطیات قلاع حصینه و حصون متبینه است و بذل
 مساعی مشکور و جهد نامحصور و رین مهم لازم تقدیم بر فاقیت بختی الملک که بانتراع
 آن حصن حصین و تنبیه ملک بر العیوم عاقبت و خیم و ستوری یافته و رو و سعادت نمود
 بمحرو و رو و آن وثیقہ سر بلندی با فواج همراه کوچیدہ سمت قلعه مذکور که راهش ز نوبخت
 مساکن و موطن بالیکران است تکیه بر فضل الهی و اقبال دشمن بال بادشاهی نموده
 روان شد چون مرزبانان آن سر زمین و بالیکران لعین بیدین با ستغفار حصون
 استوار و کثرت پیادہای جبار و امنوی جنگلہای دشوار گذار و اقرونی کوه و درگویا
 مسکن گزین بوده خود سر و خلیع العذار ز سیت می نمایند چون مور و ملخ از فراز کوهها
 و تالشک شعبهای جنگلہا نمایان گشتند و سر راه فوج گرفته آماده بر دشمنان
 نازہ حرب ضرب اشتعال یافت و بارش گولہا و ریش خفہا و سنگ دیگر آلات آسپاز
 از نقاط اقطار در گذشت در هر شکل بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر
 دفع مفسدان جنگ تیر و تفنگ ممکن ندیده بر قندازان و تفنگچیان با جزایر و بند و
 وز نورک و بان بر قلل کوهچهار تفنگزیدہ نیروی مہمت و دلیری کار بر ترمزدان جنگ
 ساختند و عقب آنها جانبازان تیغ زن و دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از
 مرکب پیادہ شدہ سپر با بر و گرفته مروانہ و ارکوبہ پرتند و تیغ انتقام از نیام کمن
 کشیدہ بسیاری از مردودان را برج سر از قلعه تن جدا کرده فرو افکندند و جمعی کثیر را بشیر
 ابر تار و لو و حیات گسختہ گوید مردم رستادند تا دو پیرنگامہ رستخیز با کفر باطل تیز گری
 داشت جمعی غیر الشعلہ میبہام سرفشان ببادران آتش در خرمن زندگانی افتاد و

اتحاف بر وزن ال
 از آن ادبی است
 خست با فتح ک
 تشدید است
 علامت
 علیک انذار
 یک لام
 و زبان
 چون رود
 سوار
 کسان
 دفع
 ایران
 و سلسلت
 از آن

پیادهای بیشمار از خمر خوشخوار میان هلالی بپایند چون شام پرده ظلام بر روی
 آنگروه بدسر انجام انداخت از کوشش باطل ستوه آمده بمیناک و هراسان در شعایلی
 و سنگاف کوهستان خزیند و تبايند ایزد فیروز می اسان و سپه داری اقبال خان کوشن
 فتح و نصرت نصیب بیای دولت قاهره گردید و فردای آن سرها مقتولان بدرقه این
 سربراه اوخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا در رضا جوئی
 بخشی الملك دستگیر حصار و قتل و آسیب رساندن شقاوت شعرا سعادت دارین بجانور آورد
 بخان و الاشان بخشی الملك مخلص خان اوراق امانی و آمال آن معنی
 بیت امارت و ایالت و بیت القصد و دیوان مکرمت و جلالت بشیر از الطان الهی و
 اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع بود مثال لازم الامثال غرور و فرسوده فرق ارادت
 بقبیه سماک شود لالی مواعظ هوشن فرامی که در ملک الفاظ و عبادت منتظم در قوم نصاب
 هدایت پیرا که در طی کلمات تا مات مرتسم بود بشاه راه سعادت رهبری فرمود و بیت اند
 دست و زبان که برآید و کرعمده شکرش برآید و احقر در تلقی و فتنه مهمات بسیار
 تربیت خدیوکایات محتاج بغیر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات گذران
 و استیصال مترابان از گناهان استیاسی انبار نوبان بمرض قدسی رسیده باشد ارشاد شد
 که چون بحسب دارالظفر بیجا پور و فوجداری لوامحی آن مامورست سرجا اثری از ابلیس
 حدود مقبوضه ظاهر شود و برکت از قرآنه قطع تیغ بید ریخ سازد و تخل فساد آن گریان
 از بیخ و بن براندازد اینینی را فائده محبت و دولت دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور عمل
 خواهد آورد و بخندوم فیض سان بحر تواج و فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی
 فرود بجاکپاسه شاهچهره سوونم بوس است و خبرین هر دو ندرام بجاکپاسه شما و

خلاصه این کتاب است
 چه کسی است
 بیایند که در این کتاب
 بیایند که در این کتاب
 بیایند که در این کتاب
 بیایند که در این کتاب

شیرنامه قدر افزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در زمامت لبسان مرجان
 رنگین بود الفاظ و فقرش بزرگ که شمه شکر لبان شور انگیز و معانی جان فرایشانند
 طره نبر خطان دلا ویز مثنوی مردش جوزیف بیان چکل + همه جامی بااست
 ما دای دل + معانیش در زیر حرف سیاه + درخشنده چون مهر روشن چو ماه + در
 عین انتظار با کردار سایه اقبال ابدی و پر تو دولت سردی بر فرق مشتاقان انداخت
 و قاصد مبارک دست که واسطه ابلاغ این مفیاح منفتح الباب مقصود بود و سجا لاک دستی
 لطف و کرم و پامی مردی نبیض اعلم تسلیم آن در یوه حصول مقاصد نوده زمین آینه
 ساخت فرو قاصد رسید و ساخت معطر شام من + و چنین نامه داشت گرانه نضج +
 امید که همین پنج طریق باد آورده مسلوک باشد چون درین روزها بعد استغای منصب
 و کچه خمول میگذازم و نگسی کاری ندارم عزیزان جو مردش گنزم نابا غراض و نیت غنی
 تکلیف مطالب لا طائل بنوده ما را تنگ می سازند و اصلا اعتقا و برداشتی ز را حق بود
 نداشتند الحمد که وظیفه ما امنیت رباعی آن روز که گردن شمار من و تو + بردن دست
 اختیار من و تو + فارغ بنشین که کار ساز و جهان + پیش از من و تو ساخته کار من و تو +
 رباعی ای از بد و نیک آمده در جوش خروش + که شکر طرازی و گهی شکره فروش +
 چخار مشوتا مثنوی همده گوش + گاه ره باد باش بار سرودش + بعده الحق
 بلند مکان بخشی الملك بهره مند خان جواب حسب الحکم والاکوک و نیت
 و اقبال اختراعت و اجلال آن سنا زاری لبا ط امارت بهار پیر ای گلشن ایات
 نو این و الاکین رکن کین سلطنت ابد فرین استتار خلیفه جهان آفرین منظور الظاهر
 حد یوری زمین لوح پذیر باد حسب الحکم قضا و مضا منضم ارشاد و رفعت بخشی الملك

نامی نام
 بنام زینب
 مع
 سنه
 ۵۵
 در
 ازین
 بسط
 بسط
 بسط
 بسط

روح المدخان که به پیرایش اضلاع و اقطاع ولایت کوکرت و ستوری یافته تزلزل از آن
فرمود بروفق ارتش و هدایت بنیاد کویچه با اتفاق هدیکر جاوه نورد منزل مقصود گردید
الحمد لله والمنة که بعد دخول در آن ولایت آبادی بیدینان بخوانه مراکب جنول مواکب
اقبال پایمال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی دریای فیلان و دو آب شکر بان
ملفت شد را میزند نامی مردود و صلحدار آمد و که کاخ و مانعش همیشه نزارع نوت بود و
کوس ملک نواخت تصور او بار بخود نمی نمود باعدت انبوی تمام و کثرت همی فراوان
از اندازه نو بام سدر راه همورگشته و جنگلی انبوه دشوار گزار که از شامکابا شخارش گام
مواسی آن وادی در زنجیر است و کثرت درختان خار و ارش منگام مورو یاد و ادراک
پیش روی خود گرفته بغیر و کثرت انشام اما در پیکار گردیده خرات برق افروخته
منود حریفی صعب و جنگی شدید اتفاق افتاد از زیرش گلهای بندوق که از آن از
طریقین سرسیدانند بگمانی درختان شیک شد و از شلک تفنگ و جزایر و زنبورک رخسار و پیکر
حیات بسیاری از قرقه عصادت افتاد پس از تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان
ای تنگ و تاریک که بعد دشواری از آن تدریج میتوان گذشت دید هر که در پیش قتلان
سور که عدو ستوری جوق از آن مضائق و مزایق بصورت اشس مسطوت یا و گدشته و از شداید
درهای تنگ و عقبات مشکله حساب گرفته بجهت بران فرقه لازم التفوقه عمل آگرستند از
دقوع انحال خوف و هراس بر بواطن نشسته خدانشناس متولی شد کیبارگی جوهر سمیت
در باجه از غایت اضطراب دست از پانهاخته مانند نبات انفس متفرق و پرتیان
گشتند و را میزند کوهیده افعال باخیل فخلال راه گزیر پیش گرفت فوج منصور بنیروی
تاسید الهی و معاضدت اقبال بادشاهی باستانی از آن پیشیهای خطرناک و ناله های عظیم

لکن بر وزن سوزن در
منه نام ولایت است از
مک و کن ۱۲ بر بان قنار
۱۳ و افرانصم در
فامینی همای اسپان
و غیره ۱۴
براساس کینت ملک
۱۵ و فرود و قوتی بجای
۱۶ است
۱۷ باغیگر در آمدن ۱۲
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

و عمیق عبور نمود و الحال پیر سلطن این سه زمین از وجود کفره لعین و تخریب خرابه آن بسبع
 و احب القمع پیش نهاد خاطر است زیاده عمر باو بر ب العباد حسب الامر بر اجبه تفرسال
 شمامت و صرامت پناه تور و حادوت و ستگاه زبده را چه ای بلند مکان قدوه بهارن
 عتابه کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدو آفاق استمان باشند با نهامی
 سنمایان بهروض جبهه فرسایان بساط کمینت اقتران گردید که سیر آن وفا کشیش که نبوت
 خویش از وطن مالون ماتم عساکر غیر وزی نشان گردیده تو نتم کنان و صید افکنان
 بد مصوب می آید امر منبع و قیغ نام گذشت که چون کار بادشاهی و پیش و بین و تاقا عد
 شافی این مک پرستی فدویان عبودیت اندیش است گشت و وزنک مخالف مرمن
 بقدر استه بر جناب استحال تعلقه لعینانی اشتبا بد و الا اعتبار باوشاهی که نمونه عقاب
 الهی است گرفتار خواهد شد باید که در عمده خود شناخته بد بنیجیب لعل آرد و تهدید و تانکاید
 شدید باو بزرگانند بامارت و ایالت مرتبت میرخان و ارونه خواصان
 و در مقدمه فتح قلعه و روانگده ارتفاع مدارج دولت و اقبال اعتلای شعاع مکتبت
 و اجلال بوجود و سووان شید ارکان امارت مهد تو اعد ایالت مقرب حضرت حاقان
 مطرح تقصیلات خلیفه زمین و زمان منوط و مربوط بادورین نهنگام طراوت فرجام که جو
 لشکر ابراز ساحت آسمان نورش انگیزست و تقاطع اطلال از هر گوشه و کنار با منون
 نوز و طوفان خیر موج سیلاب لبان سلاسل پای دیوانگان و شت فرساگر و بد خونی
 لشکر لای و صحرا نمود در حجاب بروی دریا آمده بشادیه صولت برق زمین از آب
 رخ در نقاب احتجاب کشید و از سهم تیر ماربان سحاب دریا زره جابنه موج در پر پوشید
 و اما چون تهر و پیشگان سه یغیان بر آوردند و بر سا فرین و شرو دین راه ترد و مسدود

واجب القمع واجب
 شگفتی در حاکم و حاکمان
 صلح تمام بعد القمع
 بی نظیر سبب
 شرف زین کبیر
 بنجایان
 بر انضام
 و زکی
 ای ای ای
 یعنی
 ساج
 ساج
 بر آمدن
 در
 در
 ساج

شد حارسان قلعه در دانه گدو و همدانی که بر قلل جبال و پایی قلعه و سنگهای جنگلها خریده بود
از رگدرا نند و طریق و مسالک و و فور کل و لای رسیدن رسد بالکل متعذر و استهپام
عفو و جرم بجای گشتا و نذ و از مصلحت و سلطوت زرم او را ن خالف و هر اسان گشته
در پرده شب تا بدر فرستند و حصین حصین که از نعمت و نشان آسمانیت بر سطح زمین
جبال و قتال به نیز گت سازی اقبال عدو مال با تو پنجاه عظیم تصرف اولیای دولت ابد
مقیم در اند کلید فتح ارسال گشته و بالفعل غلام زاوه محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده از
حصور پر تو قلعه را عقین شود که قابض گرد و ابواب فیروزی بر روی روزگار نازایان
تیغ گذار همواره گشاده باد حسب الحکم عمده راجهای عظیم الشان راه ناهمه
الطاف بخل و اعطاف حضرت خاقانی قرین روزگار حجتبه آثار آن مقدسای مبارزان
خدیو گویان میوامی پیش فرمان خاقان جهان عمده راجهای بلند مکان زنده نوینان
والاشان باد خبر روانه شدن آن عمده راجهای بر طبق حکم قضا انضا بر کاب خشنده کو کب
سیه سلطنت علیا معروض واقفان انجمن فیض ما و اگر دید موجب الشرح خاطر عاطر و شمر
فراوان محبتین آفرین گشت و بر زمان عالی گذشت که آن نوین و الاکلیتین به مزاجدانی
حضرت قدرت ممتاز اند و نبوت که در سابق قلعه بر نالا کار بادشاهی در پیش است
بر چند که خود را به قلعته تعیناتی رزو و شتاب رسانند مجراتی عظیم خواهد شد و براس
بیش آمد و افزایش مراتب مناصب است حکام مہام وطن بسیار مفید است باید که الاشاد
لعل آرزو عمده راجهای و الا مصلحت کشن سنگه قدر و منزلت آن عمده راجهای
و فاکتیش زبده فدویان خیر اندیش شہامت و صراحت منزلت نور و جلالت منزلت
بیامن تفضلات الهی و الطاف بی اکناف بادشاهی روز افزون ما و چون حصول

علی بالغ و غیره اول
قلعه یعنی آنکه
نعمتین زمین
بسیار است
بر وزن
در بیان
طیبات از سر
طیبات
بالکسر و آن
و در بیان
نوعی
نیز
نفع
و این
نوعی
اصول
نفع
نعمتین

بمهم و در کرده شده کنایت از قبول
الکتاب بالفتح جمع کف یعنی گوشه و طرف بی اکناف ای جنبات

کتابخانه
ایران
موسسه
تاسیسات
کتابخانه
ایران
موسسه
تاسیسات

و مطلع سازند که توقف در اینجا بقدر نظر نمی آید که آن قره آتین را سیرخوان دید لیکن
شاهده بقای راحت افزای که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیات است انشا الله تعالی
زود میراید زیاده عمر باد و مزه آن مستزاد بصدر الصد و ریاضت خان حسرت
آمال و آمانی آن جامع مفذائل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن همدار
نقاوه احاطم بخاسته کارم فضلا همواره مستقر سعادت ازلی و مصیبت انظار که امت علم فی
باد سامی محیفه راحت افزا که از حروف شگینش دیده جان منور و دماغ روح و روان بوی
شستل بر و فور مرحم خدیو عفت کسور نسبت بحال احقر و ارباب بدین معنی که چون وقت تربت
و پیش آمد خانه زادن بین است مخلص زاده محمد خلیل از در اختلاف عازم تقبیل سده سپهر
تمیل گشته زود و شتاب بخدمت برسد تا امر اسم حسنی در سر افزای منصب و تجویز نیست
او سبب دل گرد و غزود و نمود دل دوستی منزل راست بر سر است از دفر و مانا و آن
دوست کوه و ستانرا غذائی دل و راحت جان فرستد حسب الاشارت و انوار البشار
تا کید کید نگارش وقت یقینکه بعد رسیدن اسبامی خدمت و حصول دولت ملازمت
پیر و مرشد برحق اشول عواطف مشتقانه خواهد گشت زیاده عمر ابد و فرقه ان با بلیه
نواب الهام الله خان مرحوم خوشدامن نواب عشق ان ماب
شرائع اوقات مین آیات آن قدوه کمطرات زمان اسوده مکرمات دوران توبه
ات رعینت مطرح شوارق عفت همواره به تحصیل مرضیات نیردان تکمیل ریاضات
ایز و منان بصروف باد عنایت نامه که از راه مهر ادری و فرط شفقت و عاطفت
فطری با یا ترده تهمان پادشاه همیشه در و بنگلی اچار و نو که رسول بود رسیده مواد فخر
برافزود و شکر و آدری و گرم گسری از حیث طاققت بشری افزونست مخرج اینها از تواید

چنین با کتوچه عرضی مطالب بعروضه از نظر از هر اظهار گذشت اشارت الهی بر تخطی
 شرف اختصاص پذیرفته حواله و کلیل میشود که استاد روزینه و استبکان و مناصب اضافه
 و چشمان از وفات مرتب و کلیل ساخته خدمت عالیه ارسال دارد و طلب امانت بر مفارق فرزندان
 توابعان مبسوط باد بجناب خدام ذوی الاصرام میان محمد صالح استاد
 همواره طبیعت حق طوئیت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر سنج اعتدال رانخ و
 باد ورنه الا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را پریشان ساخت بی ضرورت بدو ایراد مکن
 و خود آنخته مشفق حکیمان ساختن از صلاح اندیشی و دانش برده بی تعبیدیناید چنان نمایند که
 بدو است تقابل اغذیه همیشه و جبهت و الامنت باشد از معالجات اطباء متعدد و با
 نظرت که از نبض وانی و تشخیص مرض بهره ندارند و حاجتشان منجر عجل متوحشه معناه
 میگردد و احترازی عمل آید اینچه معلوم میشود که آب و هوای آنجا بسیار سازگارست بر حال حکیم
 علی الاطلاق ذات آن برگزیده الفس و آفاق را در تمام امن و امان داشته کامیاب
 صحت و عافیت دارا و یا فصدرد پیرانندوی با قدری باقیمت فرستاده آمد تفصیل
 عمل کرده فرزند مطوی تقسیم نمایند و اشتاق لغورنر نماید زیاده عمر باد برب العباد
 استقامت شیر انداز خان جلال الطاف الهی و جزائل اعطان باد و شایسته جلال
 و کافل آمال آن شهامت مرتب است منزلت فان عالیشان اعتقاد و دوستان باد
 در نیولا از قیگاه عقبه فلک اعتلا و سده آسمان صاحب التماس عمده عبادات و بدعا و الکی
 نیزه جنگ تراحت مویب و دار الظفر بان شجاعت و نگاه و مویب و دارسی خمبینه نیاید معبد
 ندوسی عقیدت نهاد مقرر گشته این معنی از نگاشته ای و کلیل آن عمده ارکان با و رنگ
 ظاهر شده با استدلال که بر جناب استجمال خود را بدار الظفر سازند ز حسب تمیه ضرورت

۹۱
 از نظر از هر اظهار گذشت اشارت الهی بر تخطی
 شرف اختصاص پذیرفته حواله و کلیل میشود که استاد روزینه و استبکان و مناصب اضافه
 و چشمان از وفات مرتب و کلیل ساخته خدمت عالیه ارسال دارد و طلب امانت بر مفارق فرزندان
 توابعان مبسوط باد بجناب خدام ذوی الاصرام میان محمد صالح استاد
 همواره طبیعت حق طوئیت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر سنج اعتدال رانخ و
 باد ورنه الا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را پریشان ساخت بی ضرورت بدو ایراد مکن
 و خود آنخته مشفق حکیمان ساختن از صلاح اندیشی و دانش برده بی تعبیدیناید چنان نمایند که
 بدو است تقابل اغذیه همیشه و جبهت و الامنت باشد از معالجات اطباء متعدد و با
 نظرت که از نبض وانی و تشخیص مرض بهره ندارند و حاجتشان منجر عجل متوحشه معناه
 میگردد و احترازی عمل آید اینچه معلوم میشود که آب و هوای آنجا بسیار سازگارست بر حال حکیم
 علی الاطلاق ذات آن برگزیده الفس و آفاق را در تمام امن و امان داشته کامیاب
 صحت و عافیت دارا و یا فصدرد پیرانندوی با قدری باقیمت فرستاده آمد تفصیل
 عمل کرده فرزند مطوی تقسیم نمایند و اشتاق لغورنر نماید زیاده عمر باد برب العباد
 استقامت شیر انداز خان جلال الطاف الهی و جزائل اعطان باد و شایسته جلال
 و کافل آمال آن شهامت مرتب است منزلت فان عالیشان اعتقاد و دوستان باد
 در نیولا از قیگاه عقبه فلک اعتلا و سده آسمان صاحب التماس عمده عبادات و بدعا و الکی
 نیزه جنگ تراحت مویب و دار الظفر بان شجاعت و نگاه و مویب و دارسی خمبینه نیاید معبد
 ندوسی عقیدت نهاد مقرر گشته این معنی از نگاشته ای و کلیل آن عمده ارکان با و رنگ
 ظاهر شده با استدلال که بر جناب استجمال خود را بدار الظفر سازند ز حسب تمیه ضرورت

نظام است
از آن برای احوال
و بعضی عالم عقاب را
در عالم ارواح بر گویند
و بعضی عالم عقاب را
در عالم ارواح بر گویند
و بعضی عالم عقاب را
در عالم ارواح بر گویند
و بعضی عالم عقاب را
در عالم ارواح بر گویند

و این هم نام پلایان آن است که در کتب قدسیه در نام نهادن اهل بیعت و ایمان

سفر نموده در انتظار ایشان یا بر کاتب است زیاده بجز تا کیدی که نوسید بخت جمعیت و ایمان با او
به محمد و می شیخ فیروز عثمانی است او ابامعرب باب ساحت روزگار
فرخنده آثار آن مهر سید طریقت قطب فلک حقیقت مقدس اهل تجرید پیشوا بی با
تقریب مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنج معرفت الهی منبع فیوضات ناطقان
سمواره مطرح انوار لاهوتی و منظر کمالات ملکوتی باد گرمی نیت تفاعله و وثیقه با فرد مطالب
فروزی العراض که مرادش نبض نبوت است مستفیدان عین مرض است و رو مسعود مؤمن
سعادت دارین کرامت فرمود و منتخب آن مشروح و مفصل نمین اند و در سطره لامو
خدیو بحر و بر خاقان بهفت کشور گردید بنام صدر الصدور و بخط انور مرین شد بعد گارش
حقیقت از سر رشته و قدر در یاد وی پرورشد کانیات و پذیرانی ملمتات و مدعیات
جد و جهد شایان به نقدیم برساند خاطر عاظم جمع باد به تخلیند حقیقه هدایت شیخ
فیروز عثمانی معلم نواب خدایگانی هدایت قدسی سرایت آن تخلیند گلشن طریقت
قافیه سالار شاه راه حقیقت سیاح بیدای ناسوت سبحان در یاسی لاهوت صاعده صاعده
عرفانی معراج ربانی مهر سید افاضت سپهر مهر افادت پیشوا سی صدق و یقین هوای
ربانمی مستفیدان ارادت آمین با در چون قادر کریم کار ساز بی سیم و انبار کار با کس
اهل نیار که جناب احدیت دست دعا دراز دارند از غیب السموات سامان سید هد
چنین بطیفة اقبال بی عرض و التماس بر حصه ظهور اساس می زندا تقیضاتش اینک مقتدی می
مجم و بکم بجای خوشی ستاده بود حضرت ظل سبحانی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال آن
مخدوم کرم فرما فرمود حقیقت که خداه شدن و خمران و سپهران از رنگد رنگدستی معروض
مقدس گشت بر زبان دراز شد که نشان گذشت که دو معربین با بدوست هم این شیخ اتفاق

بجای نقد از بقیه عمرانی که در مالکیت است
این مبلغ را بابت پیمانکاران و
کارگران و کسب کارکنان و
با بقیه آن بابت عیال و معیشت
و غیره بکار بردند و اول
از دسترس عیال و معیشت
آن عیال بود که بابت
آن عیال و معیشت
از دسترس عیال و معیشت
آن عیال بود که بابت
آن عیال و معیشت

شکر و سپاس و فضل و افضال ایزد بهیال تا کجا نوسید که عشر عشر آن بدو نماند هر گاه که بکسر است
از آنجا عازم امیر قرب شوند کتب مطلوبه که تاج محمد محمود لیدار کتاخانه تسلیم ملازنان خواهد
کرد همراه آرنده محرومی افاوت مشرت سید محمد فتوح ذوات الملکی ملکات
آن انسان عین سیادت عین آن سعادت سلاکة خاندان مصطفوی علیک السلام
مرتضوی نوازنده لوامی تصوف نرد زنده چراغ تعریف ناظم معارفه روح و انمول ابانی
قواعد عشق و مقبول همواره بشفیضان لطف خاص هادی است ارشدان با اخلاص با و
تفقد نامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل کمال که کثرت عیال اطفال زبده سعادت کبار
سید جلال و التماس عطای تصدق فرق مبارک نیا بر کار خیر و خیران سید مذکور خود و
نموده مسرور گردانید سبب الارقام اورا بحضور قدسی استاده کرده حقیقت استحقاق
بعضی رسانید یا بصدور و پیه از خزانه خیرات سبرات مرمیت شد امید که همواره با اعلام کار
خدمات بصدور عنایت نامجات فرا یاد و خاطر عاظر باشد زیاده عمر با بقاضی القضاة
شیخ الاسلام تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی شریعت منین بر سر زمین شریعت
نفیست و یکجا جمع حقائق علوم تنظیم و قالیق رسوم مصباح انوار دینش منقح اسرار نبیسن سمنو
و مریودا باد اشتیاق به اصحلت آن کفنن توانین عدل و انصاف مانحن ایمن مورد غنسان
بر تبه است که شد از آن بحلیه شرح و بیان در نیاید استفاده به نشینی و مطارحات معلوم و
سهد وقت بیاد می آید و سر رشته صبر و پندار ارگفت می ر باید امید که همان زفاقت قدیمی
وفاق ضمیمه منظور نظر بوده تا دست داد دولت مو اصلت طریق یاد آور بسیار عمی مملوک
باشد زیاده عمر یاد ایضا مجمع فضل کمال شیخ کرم و افضال ناظم احکام شریعت غرا
به تمام ملت بیضا جامع مکارم کومین حاجی حرین شریفین از راسته و پیراسته با و صحیفه

شرفیه شمل بر عدم نمرت محصول انبه و املاک نیتیه الاتحاد شیخ محمد و او جیره و ممول از خود
 صبح افزو ز شادمانی گشت چون فیما بین جدائی مقصودت و امداد و اعانت و ارجاع عنقا
 گماشته شیخ مذکور ساعی سو فوره لظهور میرسد خاطرین کل الوجوه جمع باشد و دیگر خصوصاً
 از نوشختات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت و ایاباد و عراض و احکام
 او امر که از عقوبات آن ایام شانرا و گوی تا فقره عرض عهد سلطنت فرمانروا
 چناندار شاه بجا و در پنجاب حضرت خلد مسکان از زبان باوشانرا
 و نواب کوکلتاش خان بجا و در پنجاب باوشاهی و امر او عظام
 بخیر ارقام در آمده عرضداشت پنجاب حضرت خلد مسکان از
 زبان باوشانرا و کترین فرزند آن بودیت آیین محمد نرالدین ناصیه تحت بود
 نیاز آمو و بر افروخته بعرض مقرران بارگاه فلک ترین و بار یابان آیین خلد آیین
 که چون درین ایام از محامره عساکر اعتقاد سبب فقدان از قوه و کثرت تحوط علیه کار بر
 حلقه پرنالاکه علامت به شیر آن ماسوست گماشته کرد پیام عفو زلات و امان خواسته بر این
 عصات از ان زندان پرکافت و التماس عساکر قدسی سردرین رسید بی آتراج قدسه
 روینا فتد درین ضمن رام چند و بیس نامی مخدولان با سار کفره تیره روزگار که تعداد
 شان بهشتاد هزار سوار و پیاده به شمار می کشید بداعیه کومک و سایندن رسد بخصوان
 فرامم آمده با توپ ذر کوه و جزایر و زنبورک و دیگر آلات و ادوات توخانه قدم حبارت
 باین طرفها گذشتند و ز بر پنا و رکشا برین کبشتی و بسیاری شنا گدشته بخرم جنگ بها
 قوت کرده روان شدند و مقر باصفا این خبر ترتیب افواج و عساکر حضرت اثر نموده دست
 خان و قاضی خان و شیر اندازان و میر محمد خان و دیگر مخلصه را بقراولی و اتمام
 شد

در وقت خضرت حاجی به پیش
 بیبریان ۱۳ طایفه در این
 مکتوبیم و در نظر انما عفاف
 اول به شالی یعنی اسوار
 لیبی جان ۱۲ طایفه
 و ادوات اول بدزدانی
 نقص بر روی بسیار
 عساکر بجهل نمان
 رفت

و تو زک تو بختا بعدد نصف شکن خان و اردو مقر ساخته مرحمت خان راسر و التمش
 کرده و لطف الله خان را با فوجی گران بر اول کوشن سنگه راجه چاندارا با سپاه او و جو
 از بندهای بادشاهی راسر و از تهمینه و راجه چتر سال را با تابینان او و چندی از امراء
 و کن راسر گروه میسره مقرر نموده خود با مریدزاده اغوالدین و بندهای چوکی خاص و
 علو خاص و حبش خان و عبدالقادر خان و غیره در قول قرار گرفت و شکر فیروزی اثر از
 جای خویش بچینش آمده در میدان معرکه محاذی اعادی استاده تخت به تیر و تفنگ جنگ
 سر شده رفته رفته شعله حرب و ضرب افزون گشت توپهای اردو با پیکر لعش آمده او او
 اجل باواز بلند بگوش مقابله و داد لبکه ناسره کین بر افروخت زمین لاله خیره و فلک
 شرایه ریز گشت دلاوران ضرغام صولت دران موقف پر خطر و عرصه قیامت اثر
 که پر دلان روزگار را قدم همت از تنبیب آن میلرزید و روان تهن و روح روین
 تن از خوف آشوبش می پرید باعداد او دارو گیر و او ند به نیروی همت مردانه و حکما
 رستمانه به تیغ انتقام از خون شقیه تیره ایام زمین لعل نام ساخته کارنامه شجاعست
 و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا بقدر آسمانی گله بندوق بر کله بر سر نام مقهور
 که سر خیل نه شقیه و نقطه مقابل رام چند واجب التنبیه بود رسیده او را بدار البوار
 و پای بنات و استقلال شقیه متزلزل گشت از وقوع اینحال عبادان اسپان را
 سبک عمنان ساخته و تنهایی تیر و شمشیرهای خونریز آخته جلوریز باعدای باطل ستیز
 آینه قدس از زود و خور و بسیار و گیر و دار بشمارد بران طاقت مصادمت و مفاد
 نیاورده و بوادای گریز آوردند چون دریا حاصل بود سر اسیمه خود را به آب زدند
 جمعی کثیر را دران فلزم طوفان خیر آب بلا داد از سر گذشت و پیادهای زیاد از شمار

درک این نظام
 نظر ترکیب
 جوی با لقم
 غنچه دست راست
 تا بیان
 عرب فن دن
 ۹۶
 در کمال این نظام
 نظر ترکیب
 جوی با لقم
 غنچه دست راست
 تا بیان
 عرب فن دن
 ۹۶
 در کمال این نظام
 نظر ترکیب
 جوی با لقم
 غنچه دست راست
 تا بیان
 عرب فن دن
 ۹۶

نیمی سرانجام داده مواد عیش و اسباب عشرت و انبساط مهیا و موجود گردانند چنانچه
 پیش سوی دولت خانه اسپک زر لبت که از قایت تلح و ضیا رکوش سپهر برین و غرت بخش
 سطح سما بود سه باوج فلک الافلاک سود و کوشش قالمین کرمانی گران بها که از رنگ نیری
 و کلکاری دم مساوات بحبت الماوی میبرد درون آن گسترانیده انجن خلد طرازانین
 شایسته و توزک شاهانه ترتیب داده اند منتهم حسب که اهل تخم و دقیقه سنجان حقائق تقویم
 سامعی سمیت بخش برای این بزم همایون مقرر نمودند خود بدولت و اقبال بصرع
 چون مهر که از مطلع انوار برآید بر سرند حشمت و نامداری و دساده اہبت و جهانداری
 نزول اجلال فرمودند غمام انعام شاهی مانند سحاب حمت الہی برکت زار آمال خلایق
 ما بریدن گرفت و شگوفه امید جہانیان بار مرد آور و پنجاه اسب و پانصد خلعت
 و برنجی از جوهر و آلات مرصع در خور مراتب و تبارین درجات بر بندہای بادشاهی
 و ملازمان شاهی عطا شد و کاسه امید فضل و عزت را اہل صلاح و سداد لبر تحصیل مدعا
 و مراد گشت طالیفہ محتاجین درویشان انزو و اگرین را نقد مراد و معصوم و کفایت افتاد و
 ظرف خواہش سالمان و گوشه نشینان مالامال شادمانی و کامیابی شد حق تعالی این شروء
 نشا ط الگین جمیع خیر سالان عقیدت این فرخندہ و مبارک کناد و برب العباد
 عرضداشت بجناب بادشاہ ہزاوہ جہان و جہانیان و شکر
 رسیدن خلعت فاخرہ خانہ زاد علی مراد بعد تشدید بیانی عبودیت حسن عقائد
 کشیمہ غلامان مذویت نداشت بعرض میرساند کہ درین زمان مسرت تو امان خلعت
 زرین گران بها و تشریف زرنگار بیضا ضیا از کار خانہ فضل خداوندی در جلد و سی
 انورایش جمع قبول عالی نزول ارزانی داشته در ہم چشمان سر بلندی بخشید و در

خلعت
 زرین
 گران
 بها
 و
 تشریف
 زرنگار
 بیضا
 ضیا
 از
 کار
 خانہ
 فضل
 خداوندی
 در
 جلد
 و
 سی
 انورایش
 جمع
 قبول
 عالی
 نزول
 ارزانی
 داشته
 در
 ہم
 چشمان
 سر
 بلندی
 بخشید
 و
 در

بمقدار را بزرگ مهر انور در زر گرفته که گوشه سبابت لقبه و قدان رسانید هر تا ششم
بخش خطوط شعاعی مهر رخشان و قماش خوشکارش بلا دست اکسون و پرنیان زین
خلعت که بر طلسم فلک ممتاز است به هر تار و راجه مهر انور ناز است به در هر جوگر قمش زین
خوشید به گفتا که برویم و خلعت باز است به انشا الله تعالی بوزن جمع مال و حب
سرکار عنقریب معاودت می نماید و شرف آستان بوس مشرف میگردد و کوب دست
به روزی از گنن فیروزی او دشمن سوزی تابنده باد در مبارکها و عید اضحی
بجناب با و شاهزاده جهان و جهانیان کترین غلامان را رخ الاعتقاد
علی مراد گوهر زمین بوس افسر فرقی بندگی ساخته بسجاسی عبودیت به تسلیمات منگدی
بر روه سماوات العلی بر افراخته بعضی میسر اندورین زمان خسته عنوان که خلاصه آنست
ننین و شهور در جامع برکات بطون و ظهور بوده روز عید اضحی در رسید و یه ابل اظهار
بفروغ شادمانی نورانی نمود و در هر خانه بز می نی تکلف باین جمشیدی آاده گردید
عاشقان را از کثرت شرب و اکل گرسخت تاز و دامغی و سر خوشی در رسید درین روز
بست اندوز چون غلام به تقریب اهتمام نیول عالی از قرب بساط دولت مناظ و در تر
افتاده چه حیمازها که می کشد و چه دندان حسرت که بجز قزونی بر دفر و خوابی که به از دو
یدار توان گفت به خوابیت که در سایه دیوار تو باشد به آفریننده چرخ اخضر و کورش
را نور قدم فرخنده لزوم عید بر بو اخواهان مبارک کناد بهم سیر مطرب که در فنون
رائی مغز و ممتاز است بیاوری بخت احرام بندگی کسبه به ملازمت میرسد امید که بعد
رض جوهر منبر به حسن قبول بهره در شود آفتاب بنفشه سانی بر مفاوق عالی و ادلی
را نشان باد و جناب شاهزاده عالمیان و تهنیت عید سعید محمد است

بمقدار را بزرگ مهر انور در زر گرفته که گوشه سبابت لقبه و قدان رسانید هر تا ششم
بخش خطوط شعاعی مهر رخشان و قماش خوشکارش بلا دست اکسون و پرنیان زین
خلعت که بر طلسم فلک ممتاز است به هر تار و راجه مهر انور ناز است به در هر جوگر قمش زین
خوشید به گفتا که برویم و خلعت باز است به انشا الله تعالی بوزن جمع مال و حب
سرکار عنقریب معاودت می نماید و شرف آستان بوس مشرف میگردد و کوب دست
به روزی از گنن فیروزی او دشمن سوزی تابنده باد در مبارکها و عید اضحی
بجناب با و شاهزاده جهان و جهانیان کترین غلامان را رخ الاعتقاد
علی مراد گوهر زمین بوس افسر فرقی بندگی ساخته بسجاسی عبودیت به تسلیمات منگدی
بر روه سماوات العلی بر افراخته بعضی میسر اندورین زمان خسته عنوان که خلاصه آنست
ننین و شهور در جامع برکات بطون و ظهور بوده روز عید اضحی در رسید و یه ابل اظهار
بفروغ شادمانی نورانی نمود و در هر خانه بز می نی تکلف باین جمشیدی آاده گردید
عاشقان را از کثرت شرب و اکل گرسخت تاز و دامغی و سر خوشی در رسید درین روز
بست اندوز چون غلام به تقریب اهتمام نیول عالی از قرب بساط دولت مناظ و در تر
افتاده چه حیمازها که می کشد و چه دندان حسرت که بجز قزونی بر دفر و خوابی که به از دو
یدار توان گفت به خوابیت که در سایه دیوار تو باشد به آفریننده چرخ اخضر و کورش
را نور قدم فرخنده لزوم عید بر بو اخواهان مبارک کناد بهم سیر مطرب که در فنون
رائی مغز و ممتاز است بیاوری بخت احرام بندگی کسبه به ملازمت میرسد امید که بعد
رض جوهر منبر به حسن قبول بهره در شود آفتاب بنفشه سانی بر مفاوق عالی و ادلی
را نشان باد و جناب شاهزاده عالمیان و تهنیت عید سعید محمد است

غلام فدویت نهاد علی مراد لوح پیشانی بر قوم تسلیات و بندگی مرقوم ساخته بر وقت
 عرض سرفرازان بچمن تقاخر این و بهره اندوزان محفل ارم ترین میرساند درین
 اوقات بهینت شمس قدوم تبرک ماه صیام بרכת بخش ایام گشته هنگامه آرای مجسم
 سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیا از برآمده توفیق
 سلامی عام در داد و وظائف طاعات و شرف عبادات ابواب حسنات و درهای
 مشروبات بر روی زمینان برکشاد و مشنوی دگر تازه شد رسم عیش و سرور و جهان
 گشت لبریز ذوق و صورت و فلک در هر رانده کام داد و طرب دست بعیت با یام داد
 الحمد لله والمنة که بارگران حق بیستی لفضل ایرد سبحان از زنده او اند و چین طاعت
 گزاری سجدهات بندگی حضرت با بری نوزانی گشت از نیت ارباب کرم جمیع تحقیق
 دامن و امن گوهر و زبرد باشند و از بارش در جوهر همه در یوزه گران خراسان
 بر پناشتند الهی تا آواز عید سعید در جهان مایه تنعم و عیش جهانیان باشد هر روز آن
 جناب دل افروز رشک تفرای جشن نوزاد و بجناب بادشاه داده جهان
 و جهانیان و بهینت عید سعید خاندان را با اعتقاد علی مراد بعد او امی آداب
 تسلیات بعض جبهه و سایان بچمن مین سات میسازند هزاران شکر حضرت داور و جبه
 که اختر مردان از مکن بهر امید برده و ماه نوجون زهره چینان غرغه نشین از منظر قصر
 زرا اندوز مردین گوشه ابرو به منتظران نمود چسبغ نیز از غرط شادمانی مانند کوه کمان
 زمخت دست از گرفت آنجنیب دست درضا گرفت و کلید طالی درهای خرمی بر روی
 روزگار بارشند زهره طرب ساز بچسن او ترانه طرا گشته عشرت دوام با خاص و عام
 تیغ و شمشیر نمودند ای تنبیت و صدای مبارکبادی از زبان سرور و مسایان

مدحت با کبریا
 سرافرازان
 شمس
 نوزاد
 عید سعید
 طرب
 تیغ و شمشیر
 روزگار
 مبارکبادی
 سرور و مسایان
 تنبیت
 صدای
 عبادت و حاجت
 فیسی آن رست
 مع
 غرطه از وقت

اسمان و فرو و خلق ابدا در صورت صوم و ايستنه بر ساطع لشاه شستند و جميع ذم حييات

ارضلاى عام حضرت حق نسبت بمقياس بر ورگشتند اميد که این لطيفه هميشه نظر ابا جبار
 دولت ابدى بقا بار کباب فرو فرزند بود و همیشه عميد طهر است ابي نيل امل با و دست
 طلبت + زياده چه عرض نمايد ظل پرورشش و نوازشش بر مفارق غلامان محمله بود
 باد و حرکت فرمودن حضرت خلد نزل از عالم فاني بدار الملک و داد
 فرو ، آنکه زاو بنا چار بايش نوشيده ز جام و هر مى کل من عليه فان درين
 ايام ملالت انجام زينت اقزاي او رنگ خلافت و فرمان رواني صد آرای او آن
 سلطنت و کثورتى آية رحمت الهى مصدر فيوضات نامناهي غفران چاه غمخساران
 رضوان دستگاه حضرت خلد نزل بقدر ربابي و قضای سجاني از عالم فاني بدار الملک
 جاد و انى حلت فرمودند از سوح اين سانحه بهوش با و در فوع واقعه جانگزا اختلال عظيم
 در اقصاي ممالک هندوستان راه يافت و معندان واقعه طلب از اطراف و کناف
 خود سر و خلیع انذار بوده دست تسلط به نصيب و غارت کشودند بادشاهان را و ابی و الا
 تبار و امرای عالی مقدار و جمع بند های عدیه و الا و سایر ملزمان سده آسمان سا
 درين ماتم سخت لسو گوارى و بيقزارى پرور گشتند فرو در ضمن جاهت جو با پير حسد
 کردم رجوع + گفت مرجع عيسيت جز انا ايه اجون + بعد شرح ما وجب سميات ماتم
 و تخفيف غلطات غم و الم هر چهار بادشاهان را و های ذوى الاقدار که به بنا رعنت و سخت
 بسته تيمية شکرشى و صف آرائى نمودند بادشاهان را و جدا جدا شاه بهاد و همين دو وجه حقيقه
 خلافت و شهر يارى ارضى باين معنی شد و مره برادر والا گوهر را پيام صلح بقتيم
 محروم دستار و کرم حاربات عساکر طفر لشان با بادشاهان را و با يه

فقرت بيان سر
 محله اين مضمون
 الهى بغير حيله
 از فتح بچي
 و کلمه در
 در وقت گزیده
 در دوران
 است با در بغي
 ۱۰۱
 درين نام
 کتابت از ان
 بنفشه خاندان
 ديار سوستان
 کهنه ياد

هفت اقلیم سر او را تخت و دویم ساعی سعید اختیار کرده بودند کار پروازان کارگاه
 سلطنت و منتظران بارگاه خلافت اسپک محل زبردوزی باستون نقره که در نفاست
 و ندرت از کمشان نشان میداد باوج کیموان بر او نشستند و اندرون آن سایبان
 مروارید و وزی مرصع بجوارش همیشه بهاد و فرین باو بره های جگرگوشتی کان و
 زودهای ابرنسیان که از فایت تکلف و صنعت کرمی نقش طرازان رشک از نایگانان
 چین و تماشای صفت ایزد جهان آفرین است باستون طلا نصب نموده هر کوب سر
 فلک الافلاک ساختند در آن پنجم ارم امین دولتخانه بهشت زمین برمی داشتند
 و شبی نشاست پیر اشرف العقاد یافت که چشم نظاره از مشاهده آن بخت و گفت
 در ماند و فلک جهانگرد از حسن تو ترک و این سپیدیده ترک خرامش کرده بمنقرج استار
 غریب کوس شادی و صغیر و غیر مبارکبادی آهنگ زروه افلاک کرد غلغل طباک و نما
 و شور و مزه ترحیم و شتاب خروش افکار کرد بیان بهم سحبت و شعله آواز خیاگران قاصد
 در زمین طاقت نامید و گرفت مفراب ساز مطربان تار صبر بر همین سحبت و نواد طنبور و قان
 و نغمه نامی و ارغنون باو از چنگ و در یک پرده کوک شد بعد الفضای یک پرده چنگ
 که ساعت فرخنده اشاعت بود او رنگ شاهنشاهی بچلو بس حضرت اشرف خلیفه الله
 مشرق آفتاب درخشان گردید و در پیتم زنگار مهر انوار که عمری در انتظار این لطیفه
 شگرف بیک یا استاده بود به مراد خویش رسید نظم بر آمد بر او رنگ شاهنشاهی
 شرف و ادبش در فزول الکفی ۴ جواز پایی شده تخت افسر گرفت ۴ با فلک خود برابر
 گرفت ۴ ز شاهنشاهی نوچیان تازه شد ۴ تن ملک را با زبان تازه شه ۴ تدبیران
 دفع گزیرا کعاکب بخت بدخواه سپید بر مجر کردن سوختند و علویان از جواهر خانه

این کتاب در تاریخ ایران
 استاده کردن است
 در روز و سلام ۱۱۳۰
 باقی بماند در بارگاه
 ۱۰۲
 کرد بیان الفتح و شکر
 ما که بفرماندهای
 کوک شدای باکر
 اشاعت است
 اینجا کتابت از
 ۵۹
 دان و غور و سوز ۱۱۳۰

تخت بر زمین ، بگذشت زین نوید سراج آسمان ، نوای نقاره شادی و صدای
کوس مبارکبادی در گنبد فلک دوار چیدوز فرقه تهنیت و آهنگ تحیت از مقدسان
مجامع ملکوت بر زمین و از ساکنان عالم ناسوت بپرخ برین رسید امید که همواره
روزگار سلطنت خدا و اورشک افزای مسیح عهد و قوانین خلافت ابد بنیاد غیرت بخش
آمین جمشید باد بجناب حضرت ظل سبحانی و تهنیت جلوس براوننگ
جهانبانی عرضداشت فدویت نهاد علی مراد لوح همین را نقوش بندگی نورانی
ساخته و فرق عبودیت بسجدهات غلامی تا زروه فرقدان افزاخته لبر عرض بهره اندوز
پایه سر عرش نظیر و جبهه افروزان بارگاه خلافت مقیم میسراند که درین هنگام فرخنده
آغاز مهینت انجام که سبحان خطه خاک را به حضرت کریم کار ساز دست دعا دراز و مقدر
طاهر افلاک را زبان باجابت دعا و مساز بود نوید جلوس حضرت خلیفه الهی و افتتاح
بخش اکیلی شاهنشاهی براوننگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغل
کنند بنیانگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده ساکنان خطه خاک میهمان
عشر کده افلاک را نواخته جهانیان از سیم وز را تیار مقدم او مقصود بگفت و آورده
پهلوی عنایتارون زدند و گوشه نشینان و امن و امن جواهر و در فر انداخته کشید
فراخ اهل را بر کردند صغیر و نفیر کامرانی و گلبنگ تهنیت و شادمانی از میرده مهنت آسم
در گذشت ز سر طربسار قانون نوآور در این فلک سومی برقص در آمده با وف خنجر
باین ابیات ترسم گشت ابیات شهنشاه شد زینت افزای تخت به وطن کرد
اقبال بر پای تخت ، چو از پای او تخت افسر گرفت ، با فلاک خود را برابر گرفت
مرتبش تکر و سپاس حضرت و اسباب العلیات موفقت و مرتب گردانید و سلیمان مبارک

لا باقی بماند
تخت بر زمین ، بگذشت زین نوید سراج آسمان ، نوای نقاره شادی و صدای
کوس مبارکبادی در گنبد فلک دوار چیدوز فرقه تهنیت و آهنگ تحیت از مقدسان
مجامع ملکوت بر زمین و از ساکنان عالم ناسوت بپرخ برین رسید امید که همواره
روزگار سلطنت خدا و اورشک افزای مسیح عهد و قوانین خلافت ابد بنیاد غیرت بخش
آمین جمشید باد بجناب حضرت ظل سبحانی و تهنیت جلوس براوننگ
جهانبانی عرضداشت فدویت نهاد علی مراد لوح همین را نقوش بندگی نورانی
ساخته و فرق عبودیت بسجدهات غلامی تا زروه فرقدان افزاخته لبر عرض بهره اندوز
پایه سر عرش نظیر و جبهه افروزان بارگاه خلافت مقیم میسراند که درین هنگام فرخنده
آغاز مهینت انجام که سبحان خطه خاک را به حضرت کریم کار ساز دست دعا دراز و مقدر
طاهر افلاک را زبان باجابت دعا و مساز بود نوید جلوس حضرت خلیفه الهی و افتتاح
بخش اکیلی شاهنشاهی براوننگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغل
کنند بنیانگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده ساکنان خطه خاک میهمان
عشر کده افلاک را نواخته جهانیان از سیم وز را تیار مقدم او مقصود بگفت و آورده
پهلوی عنایتارون زدند و گوشه نشینان و امن و امن جواهر و در فر انداخته کشید
فراخ اهل را بر کردند صغیر و نفیر کامرانی و گلبنگ تهنیت و شادمانی از میرده مهنت آسم
در گذشت ز سر طربسار قانون نوآور در این فلک سومی برقص در آمده با وف خنجر
باین ابیات ترسم گشت ابیات شهنشاه شد زینت افزای تخت به وطن کرد
اقبال بر پای تخت ، چو از پای او تخت افسر گرفت ، با فلاک خود را برابر گرفت
مرتبش تکر و سپاس حضرت و اسباب العلیات موفقت و مرتب گردانید و سلیمان مبارک

بعض میرساند لو ای دولت قاهره بطراز نصر من المد مطرز و بارگاه جهان لمجا عالیا بنا
 مقرر و معین باد بجواجه باد شاه پیرزاده صحیفه مراد آن مرجع ارباب صدق و داد
 عنوان جریده لایزال و طفرای مشهور مغاخر و معالی نسخه جامع همه دانی بر قوم الطاف
 سبحانی مثبت و مرقوم باد لئلا لعمد که به میان تائیدات آسمانی بوستان خلافت مجتاهدا
 از خار وجود مدعیان دعوی کار و مغزوران نخوت شعار پیرسته گشت و دولتخواهان غیر
 اندیش نقش مراد بگریختست تفصیل تفصیلات ایروی را طومار با باید و اگر موپوز با
 شود از عمده ادای شکر و سپاس بر نیاید یاد شریف همیشه بر زبان الهام بیان
 میکند و در مراتب حسن عقادشان روز افزونست انشاء الله تعالی بعد نزول انوار
 و حصول و اصلت که عین مدعاست جمیع مطالب و آثار بر حسب معمول شمس میگرد
 زیاده بجز شوق که تجرید و تفسیر در نمی آید چه بزنگار و توجه رایات طفرایات
 بصوب دار الخلفان و ذکر سیر و شکار و تفریح بسایتین تربت
 آگین و شکار گاهای ارم ترین چون طبع مقدس حضرت خلیفه الهی سیر
 شکار بسیار موفقت غرمت دار الخلفان که بسایتین تربت آگین مسکن آرم این
 آن غمت افزای تصور فروسنین است پیش نهاد خاطر دریا مفاخر گشته حکم قضاییم
 صناد رشده که عنان گیران اقبال بدالضوب مطوف گرد پس از قطع منبارل و طی
 مراحل و در تخته اینجا که روشش جنت الهی است به تسرول اشرف بیت اشرف کوا
 گردید بعد از دور روز غیرم شکار سوار شدند و دروغه تو بچانه و بندهای جلو قدیم و جلوه
 و چونکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزما و یک تازان معرکه و فایرسم مقرر و آمین
 مغموم در رکاب ظفر انتساب غراختصاص بافقدان روز دولت افروز شکار کنان

۱۰۵
 نقد الغنم که از شاه
 یعنی قرار و از زنده
 دارم و شنید و بیخ
 شد و بیتی حاجی تازان
 مع سیدان الغنم بر بی
 در کار ۱۰۶
 بیخ و زنده ۱۰۷
 زانالی کتابت از بیخ
 ۱۰۸
 شش کتاب از
 ۱۰۹
 درت در است آمدن
 کار باشند ۱۱۰
 بر وزن تکو یعنی جاری
 ۱۱۱
 یعنی شنیده گفته
 ۱۱۲
 غایت شرف یعنی
 بقیعین یعنی غایت
 کتاب از ۱۱۳

آداب عبودیت و انکسار بعض حاشیه نشینان بساط کرامت نشور و مستفیضان آمین
 آفتاب ظهور میسازد درین هنگام منیت مناط که عرصه جهان بهارستان عیش و نشاط
 و نغمه کیمی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان بشیر مرحوم بکیران و ارشاد
 این معنی که بالستی از هر منزل و مکان نیا بر رفیع حالت منتظره عرضداشتی می فرستاد و رود
 سعود و نمود در راستی این همه غلام نو از بیا اگر جان و ایمان تار خاکبای قبله و د جهان
 سازد از عمده عشرت شکر و ثنای نیامده باشد فرو بر پیش با من دل سوخته لطف
 گریست ۴ این که امین که چه شبانته انعام افتاد ۴ بعد حصول حضرت از جناب جنابنا
 در مناسبت طولانی اتفاق افتاد و در ارسال عرایض مقصود شد ان الله تعالی پس از
 و طرح از امور ضروری قبول عالی قیض اند و در قدسی ملازمت جناب که کسیر سعادت
 از برای است یگردد و زیاده بیه عرض نماید تفاح مرحوم خسروانه و در واقع مکارم بادشاهانه
 بی افزای مشام فدویان باز جناب عالی تعالی بود و در سرمان
 نه را که سر پا اعتماد علی مراد بعد تقدیم لوازم دو تنخواهی و غیر سگالی بروض بار بابان جنو
 لی که مہبط الوار فیوضات لایزالی و منظر استفاضه منافع و معاشرت میسراند که آپ چیت
 ی بسد رایه تفاحر نامتاسی اعنی نشان کرامت میان از آغاز تا انجام شجیل و محلی خط
 و ارقام که جان انسان خدای بر خشن روح مکتوبان سپید بر نشین دور و سعود نمود
 ل مہبات از خضیص خاک ندروہ فلک الافلاک رسانید و فرایش حین شمیمه و مہشہ
 کرمیر موجود و طارن خان از رگد راند و شوارع در ارسال این عارست همین که
 مد بروقی ارشاد عمل می آید کوب دولت و اقبال نابان و درختان باد کجده ۱
 نختانان در مبارکباد و عید سعید میامن برکات صانان و ما نزد دعوت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ایشان باوقات مهمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب خدا یگان قدر دان
 فیاض جهانیان و اصل بادورین زمان عشرت نشان که فضای گمیان نشاط آگین سپهر
 و اختران بهزار خجستگی قرین بود ایام بهایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان را از بارگرا
 طاعت و حق پرستی سبکدوش گردانیده و غره جبین افلاک نورخیش خط خاک معنی پلان
 مبارک فال خوشتر از ابروی ماهر و بیان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره
 فرما گردید امید که داور بهیال قدم فرخنده عید سعید بهوا خواهان سال بسال مبارک کنند
 و چون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار تبرقیات اشرفیات پیروز
 و اشعاعات لمعات بهروزی فائز داراد با مارت و ایالت مترت مهمابت
 خان در ستمد عاصی نسبت صاختراده علی مراد خان پیرایه دولت
 و اقبال زریب قامت آن صدر نشین جبار بالش امارت و اجلازل باد چون قلم قدرت
 مقدر مطلق برای استبقاء نوع انسان که بدایع و دلایع انیزه برحق اند رقم ترویج ستوده
 سیرتان باعفت نشان برصفحات الطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطه ایجاد کون
 و مکان در غنیمت این سنت سینه بامرتنا کجوا و کثرت و احد لقیه جهانیان ترا در حق صحن گلستان
 بخشیده هوا خواه دیزین مطیع ملت مین میجواید که فرزند و لبندر البقر زندی آن عالی حسب
 گرامی نسب بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیله نسبت قرابت و وصیلت از حمید به
 بین الاقران سربلندی شود و صحائف اخلاص موریر آیات لامعات پیوندمعوضه
 نورانی ساخته کامیاب غوث و ناموری گردد از آنجا که ذره را نور اخص شعرا امتا تابان
 و مجال نامرادان پر دامن شمیمه گرمیه نیر گالست مهر نیر پذیرائی مدعا بر ساحت آمال
 اجا پر تو افکن گردد زیاده ابرام زلفت مرام خسته انجام بر وفق مامول و نهج مشمول

استبقاء بالکرم یعنی نانی
 بودن ۱۳
 یعنی صفت کردن
 سینه مالف و کرم نون و
 نشانه بهر بخانی یعنی بلند
 در اول سن ۱۲
 یعنی نیکو
 است ای صاحب کینه ای کون
 و بسیار کرم و در آن است
 از اولاد است ۱۱
 ۱۱
 الاقران یعنی جمع
 ای و مراد از آن
 شکار کرم
 که زیاده است
 مانند و سنا
 طبع است
 بلکه مینوی خلت
 عادت ۱۲

نجان عالیشان خواجه حسین خان خان مهربان من مضمون مکتوب مرسل
 مشرف اجتماع ناکت برستان در اضلاع چکاکله ملک التماس تدارک بدفع آن بیدیان
 معروض بندگان استان فیض اقران گردید و به مقتضای غلام نوازی و و نهرا رسوا
 و بهما تقدیر پیاده سه بندی مرمت شد باید که در سیانت صوبه مفوضه و حرست محالاً
 متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند و جمعاً شالیتهم همراه گرفته اطراف و اکناف آن
 نواحی را از لوث وجود معصیت آمو و کفره مرد و پاک سازند بیت سحر شیشه شایده
 گرفتن به پیشیل و چویر شد نشاید گذشتن به پیل به گردی سیه ر و از ان فرقه ضلالت
 حوکه به حسن ترد و جلال خان و سادات باره گو شمال سمت یافته بسیاری را بکشتن
 و ختن داده رفت و از کوهستان هشتی برنی کشیده و رفقاییش مانند نبات انفس
 متفقره و ایشان گردیده به ساح ایشان رسیده باشند زیاد جمعیت با و عرضند
 بجناب عالی تعالی در جواب ورود ایشان و الاشان خانه زاد
 فدویت نهاد علی مراد بعد تقدیم مراتب فرحنت و انتقار و تمیم در ایج منضوع و نکسار
 بعرض ملتزمان استان فیض اقران میرساند نشان کرامت عنوان بیشتر تفقدات
 باطن اشراق موطن با تحاق امتشه و ارشاد این معنی که بعد استسما و ملازمت حیرت
 دیگر انفس بد ایا فرق افتخار بدور ندرایا میاید نرول اجلال فرمود مصرع شگفت
 ولم چون غنچه ارباب نسیم او ای شکر و شاد گزارش و طائف دعا از حیطه طاقت حواس است
 اساس و اندازه و هم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب کی بود رسم غریب بچار
 چون غلام مک چشم مواند فواید حضورست و خو کرده مکالمه و مجار به و بواجبه خو ارق
 ظهور امید و ارست که زود و شتاب طلب حضور شود و بشرق دوام استسلام سده عالی مقام که

اینک نامش از نظر
 مهربان من مضمون مکتوب مرسل
 با کسب فیض اقران
 معروض بندگان استان
 و بهما تقدیر پیاده
 متعلقه مساعی موفوره
 نواحی را از لوث وجود
 گرفتن به پیشیل
 حوکه به حسن ترد و
 و ختن داده رفت
 متفقره و ایشان
 بجناب عالی تعالی
 فدویت نهاد علی
 بعرض ملتزمان
 باطن اشراق
 دیگر انفس بد
 ولم چون غنچه
 اساس و اندازه
 چون غلام مک
 ظهور امید و

خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دارالجهاد مضرب خیام گردون
 احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت برحم و کرم و الطاف اعظم مستقیم است
 نظر بر جان بخشی و عفو جرائم بادشاهزاده محمد کام بخش طمعت شده به بصلاح از جناب پادشاه
 که کتابه پیش طاق دوش آگاهی است مگر سلطان و ستال فرمودند اصلا کبوش هوش
 نشیند و گره از شهر برآمده در برابر او یک کشور کشا بفرم محاربت و جدال صف آرا
 گردید بیست چو پروانه خود را از بند چسپانغ و نیر و چسپانغ او ببرد باغ و کب
 کواکب چشم و عساکر لغت علم لفرمان خدیو مقرر خدم از هر طرف بهم چون اسباب
 حترکم در آن شدند پس از مقابله جنگ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خندگ توپ
 قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند به تحریک عرق جرات و
 دلوری یویش نموده در محاصره رفتند و با عیال و اطفال و سنگیر سر نیزه تقدیر نموده
 بدرگاه و ...
 نظر ایات بند و تن جنت نشان خرم و بیخه ترا یافته باید که مراتب شکر و سپاس
 مواهب حضرت و امب اعطایا تقدیم رسانند و ما را عنقریب رسیده دانند بخان
 و الا نشان رضا قلی خان و اروغنه ای چنانه بیت حسب حالی نه نوشی
 شدم ایامی چند به محرمی که که فرستیم تو پیامی چند به دیرست که ورود مکاتبه
 جانفراستم تیر و تیر خانه دلماه گریه مویش غیر از کار فرمائی نگارستان اقبال
 و نقل پیرزی به است ...
 و لایحه وقت در انتظار اجار هست تا ما را بگیرد من شکر سپاس مراب یلوه در نصبت
 همین آن را بطور و البطهر پروری باشد فرود برعت نامه را سویم روان کن

خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دارالجهاد مضرب خیام گردون
 احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت برحم و کرم و الطاف اعظم مستقیم است
 نظر بر جان بخشی و عفو جرائم بادشاهزاده محمد کام بخش طمعت شده به بصلاح از جناب پادشاه
 که کتابه پیش طاق دوش آگاهی است مگر سلطان و ستال فرمودند اصلا کبوش هوش
 نشیند و گره از شهر برآمده در برابر او یک کشور کشا بفرم محاربت و جدال صف آرا
 گردید بیست چو پروانه خود را از بند چسپانغ و نیر و چسپانغ او ببرد باغ و کب
 کواکب چشم و عساکر لغت علم لفرمان خدیو مقرر خدم از هر طرف بهم چون اسباب
 حترکم در آن شدند پس از مقابله جنگ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خندگ توپ
 قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند به تحریک عرق جرات و
 دلوری یویش نموده در محاصره رفتند و با عیال و اطفال و سنگیر سر نیزه تقدیر نموده
 بدرگاه و ...
 نظر ایات بند و تن جنت نشان خرم و بیخه ترا یافته باید که مراتب شکر و سپاس
 مواهب حضرت و امب اعطایا تقدیم رسانند و ما را عنقریب رسیده دانند بخان
 و الا نشان رضا قلی خان و اروغنه ای چنانه بیت حسب حالی نه نوشی
 شدم ایامی چند به محرمی که که فرستیم تو پیامی چند به دیرست که ورود مکاتبه
 جانفراستم تیر و تیر خانه دلماه گریه مویش غیر از کار فرمائی نگارستان اقبال
 و نقل پیرزی به است ...
 و لایحه وقت در انتظار اجار هست تا ما را بگیرد من شکر سپاس مراب یلوه در نصبت
 همین آن را بطور و البطهر پروری باشد فرود برعت نامه را سویم روان کن

وگرنه قاصد جان بیدرگست + زیاده خوبیا بدسهرامت پناه خدایارخان
 حسب الامر و احب الاذعان شهادت پناه جلالت استگناه محفوظ باشند
 حقیقت استخلص تهانه سیولی از تصرف افاغنه ملاعنه تلباشامی شایان و تردوارت
 نمایان آن شجاعت نشان باهنامی منیان عروض عالی گردید و در پیشگاه فضل و
 احسان شرف سخنان یافت مصرع این کار باز تو آید و مردان چنین گفته مراحم
 عالی متعالی و در حدوی این خدمت آن سزاوار کرمات را بطعامی خلعت و شمشیر خاصه
 مورد نوازش فرمود و شکر و سپاس و اطفاف گوناگون بجا آورده و حفاظت حدود متعلقه پیش
 مراسم مویشیاری و بیداری بیش از پیش بقدیم رسانید و نیز بعضی رسید که ناکه بر تان
 بیدین باگروی از کفره لعین سرشورش بر رسته اراده ناصواب بالظرفما و از ندامت
 منع و قمع نافذ گردید که آن شهادت پناه سپهر و ابا جمعیت شالیه تر و شرافت
 عوالی پناه خواججه حسین خان از رسته که تارفع فساد که بهادیرت ما را بدنی باس
 باید که مطابق اثر او عمل آرد و اگر بیدارند به ادارت رتبه شجاعت از
 خان این محمد ارخان عالی صاحب مهران شفق و ملا و مخلصان سلامت سامی
 صغیفه لطف آئین که خطش چون خفاخو برویان و نشین و عبارتش مانند زلال گوهرین
 بود بود و در راحت آمد و رنگ کلفت از نمرات خاطر زد و در فر و زابیه حیات
 کرمات و لطف هم چو خفسر در عمرم دراز کرد که عمرش در ارباب شمشیر و تفصیل
 جبارت متراوت از خارج معروض مقرران است که اگر بیدارند به ادارت رتبه شجاعت از
 مواکب گیتی کشایان ز یاد اش اعمال نکو سپیده عاصیان سمت پنا مقررت با استقبال
 شفاقه باصیه نیاز با سجدات سعادت طارقت نورانی سازند که انشا الله

لاله
 نگونه قاصد جان بیدر
 شهادت پناه جلالت استگناه محفوظ باشند
 حقیقت استخلص تهانه سیولی از تصرف افاغنه ملاعنه تلباشامی شایان و تردوارت
 نمایان آن شجاعت نشان باهنامی منیان عروض عالی گردید و در پیشگاه فضل و
 احسان شرف سخنان یافت مصرع این کار باز تو آید و مردان چنین گفته مراحم
 عالی متعالی و در حدوی این خدمت آن سزاوار کرمات را بطعامی خلعت و شمشیر خاصه
 مورد نوازش فرمود و شکر و سپاس و اطفاف گوناگون بجا آورده و حفاظت حدود متعلقه پیش
 مراسم مویشیاری و بیداری بیش از پیش بقدیم رسانید و نیز بعضی رسید که ناکه بر تان
 بیدین باگروی از کفره لعین سرشورش بر رسته اراده ناصواب بالظرفما و از ندامت
 منع و قمع نافذ گردید که آن شهادت پناه سپهر و ابا جمعیت شالیه تر و شرافت
 عوالی پناه خواججه حسین خان از رسته که تارفع فساد که بهادیرت ما را بدنی باس
 باید که مطابق اثر او عمل آرد و اگر بیدارند به ادارت رتبه شجاعت از
 خان این محمد ارخان عالی صاحب مهران شفق و ملا و مخلصان سلامت سامی
 صغیفه لطف آئین که خطش چون خفاخو برویان و نشین و عبارتش مانند زلال گوهرین
 بود بود و در راحت آمد و رنگ کلفت از نمرات خاطر زد و در فر و زابیه حیات
 کرمات و لطف هم چو خفسر در عمرم دراز کرد که عمرش در ارباب شمشیر و تفصیل
 جبارت متراوت از خارج معروض مقرران است که اگر بیدارند به ادارت رتبه شجاعت از
 مواکب گیتی کشایان ز یاد اش اعمال نکو سپیده عاصیان سمت پنا مقررت با استقبال
 شفاقه باصیه نیاز با سجدات سعادت طارقت نورانی سازند که انشا الله

جميع مطالب و مرام بر وفق خواهش سرانجام ميبايد بجهت بر ياد عالم دوستيا بقدوم
 اسم ما و حسب على الاجار ابرو حاصل مي نمايد فرو کار با منيت بخير بروي خاطر تو به ما ملوم
 ز هر کس که ملاست ترا به حسب الامر بنام محمد يوسف متصدی حو علی
 دار الخلافت رفت پناه شجاعت و شگاه احمد يوسف محفوظ باد درینو لامر من
 واقفان آنجن بنیض ما و اگر دید که آواز راه سفارست و وقامت قرب جوار و وقتخانه
 عالی محو رعدت و ممنوعات و مرتکب منیات و مسکرات گشته برای خود سباب بدت
 ملا - می سازد امر منع و قبیح صادر شد که مجبور دور و حسب لامر مطاوعت اثر ابوی
 ترکبان شتالغ اعمال و خانه های مردم کومیده افعال را احزاب سازد و آینده از
 این کتاب چنین امور محرر و محتسب باشد و الا بغزل و خدمت و عتاب باد شاهی که نماند
 حربی استار خا... مطابق ارشاد بده است بنیاد عمل نموده جواب
 که در خبر برید بخان عالی شان خواص خان وار و غم
 فرد و سفر انیم نوشته مالباز به یک دو گرامی نگاه باز پسین راه مهربان من
 قدر عافیت کسی داند که همیشه گرفتار آید حق علم است که درین دوروزه جلالی بقدر
 خواند جگر که خورده نمیشود و حیرانیم که آینده درین گذر و هر دو حاصل حیات یعنی نورشیمان
 بهتر از جان ایند... و به هر... ما همیشه استخار احوال لازم و اکثر اوقات
 طلبیدن... درین آ... از برقراری و سوزنینه چه نالم و چه کویم بیست
 تا نظر چیره گلفام شان پوشیده ام + خار و در سهم اگر رومی فراغت دیده ام +
 لایضا همواره توفیق کام بخشی رفیق باد از ظهور اثر سفارش نسخه جامعه او متصدی
 عا د خاطر شد گردید و مدیقه دوستی را آب و رنگی بهم رسید بسیار بجاست مراعات این

ما و حسب على الاجار
 و حسب است برو شان
 على غایت الفتح
 بخیر و بی سببی
 و قات الفتح
 بخیر و بی سببی
 مفتوح و اولی
 بخیر و بی سببی
 بخیر و بی سببی
 بخیر و بی سببی

۱۱۵

درین دوروزه جلالی بقدر
 خواند جگر که خورده نمیشود
 بهتر از جان ایند...
 طلبیدن...
 تا نظر چیره گلفام شان پوشیده ام
 لایضا همواره توفیق کام بخشی رفیق باد
 عا د خاطر شد گردید و مدیقه دوستی را آب و رنگی بهم رسید بسیار بجاست مراعات این

مردم لغایت خوشنما از آنجا که از قدم شناس است و بوصف قابلیت مشتقی هر گونه تفضلی که
 در حق او مبذول شود و وضع منت بر مخلص است فرود کند و عوامی اعجاز میسازد و در
 سر که بر جامانده را دستگیر یا کند حسب الحکم والایه و لیرخان عرف خواص
 نصر اقدان نام صوبه پستان مشتمل بر شکر باغیترن خان عزیز القدر سعاد
 نشان من حسب الحکم اشرف الاقدس الاعلی علی میگردد درین ایام فیروز می اثر که هما
 فتح و ظفر بر چشم رایات خدیو بجز در برنبران مینت سایه سترو عرصه گیتی بفرورغ از اقبال
 خاقان مینت کشور چون طلعت صبح با بوزر مهر النور منور است محاربات عظیم که هر گز
 شیران روزگار و زهره گذار استم سفند یار بود با مدعیان نخوت شعار که از غرور فرست
 لشکر و اینومی احوان و الفار بجار استکبار در سر داشتند اتفاق افتاد و بفضل متاح حقیقی
 در بر شکر غازیان لغت مند دست استظهار به الشیخ تائید الهی و اقبال عدو
 باوشاهی زده روی افادی به طلال هنگ بفریب تور بپوشیدند که با خدمت
 بر تافتند و در آب تیغ خونخوارش بر توشوار و شیوه سر باریدند رایه ان را در
 بدو خور و مردانه و عملهای دلیرانه را میت قلبه استیلا بر افروختند با محله افضل الهی قوت
 شوالیه و متواتره روزی روزگار او بیای دولت پاندار گردید میت صبح طرب از
 مطلع امید میدیدد نفع ظفر گلشن اقبال و زید در سر گردون نظیر و جبر طک خرس
 بجلوس قدسی بر نشتر شکر و نغم شریا تفوق گناید بی باد بتابانه مثل در انفقاد
 یافت عالمی را کامیاب موافق مواهب عطا یار زید در سر پایش شایسته
 و اهب حقیقی تقدیم رسانند و شاد و بانه شادی بلند او از گردانند حسب الحکم به آمار
 مرتب جعفر خان ناظم بگال مشتمل بر فتح حضرت و سطلان خدمت

سینه با لقمه و الو
 مفسوره یعنی پیاده شود
 در آورده شده از
 چیرا
 باغیترن خان
 در عوامی اعجاز میسازد
 ۱۱۹
 باوشاهی زده روی افادی
 بر تافتند و در آب تیغ خونخوارش
 بدو خور و مردانه و عملهای
 شوالیه و متواتره روزی روزگار
 مطلع امید میدیدد نفع ظفر گلشن
 بجلوس قدسی بر نشتر شکر و نغم
 یافت عالمی را کامیاب موافق مواهب
 و اهب حقیقی تقدیم رسانند و شاد
 مرتب جعفر خان ناظم بگال مشتمل

علم حضرت اثران رافع اعلام سیادت و امارت قاعد صاعد کننت و جلالت عمدۀ نوین
 بلذمکان قدوه نوینان عالیشان مفرین با درگرمی مرکابه متضمن جبارت عبدالحق
 به پیش و غارت در کره و مانگ پور و گزارش اینک معاندان بعرض قدس
 رسانیده اند که آن سرآمد مجاهدان خلعت و نشان مخالف را با استقبال گرفته در جوار
 عرض داشت نمود و عذر درین مقدمات که سماعی و قیاسی نیست لغوه وصول انگنده
 بعینه از نظر از هر اظهر گذشت و ریاب اجتناب بجایی و عدم مداخلت در اقطاع حدود
 مفوضه ایشان حسب الحکم واجب الاذعان بنام عبد العفار صا در شد و بر زبان
 بیان گذشت که ظواهر و مقررات و قومی از ان خیر خواه یک رنگ چه ممکن بچون سخن
 لا طائل باو موائی نماز ان از جانب رود و تفضلات قدسی بحال خود و زافرون انکاش
 در مشهور قوسیم خیر خواهی تقسیم باشد مگذار که جمعیت بی حمیت اعادسی از دریا عبور نماید
 حکیمان از ان باره الامل خواهد آمد ان شاء الله تعالی عنقریب تسمی که
 داده و دل معاندان کاتب مطالب شریف صورت سر انجام ننماید
 حسب الحکم و الالبانم سپید عبد العفار رفعت و معالی پناه شجاعت و
 عوالی و تنگگاه عبد العفار محفوظ باد از روی وقایع و سواخ معروض بهره اندوزان
 و جن خلق طرار گردید که او با جمعی از او ماشا ان و غارت گران و کره و مانگ پور در
 حوزا به دست بر تاهی به پناه چه بود و اری اله آباد به نام ساخته خرات
 بمانت نبه از عوالت و در و از حرکات ناملاکم که بی حکم قدسی از دست برزوه
 دست از سورش فساد بر نمی و در حکم آفتاب ضیاء رنگس غر و اعلا شرف و خلافت
 که صوبه و اری الابد از پیشگاه سده سپهر سیادت و امارت مرتبت سپید عبد العفار

۱۱۹
 ساعد صاحب در تاریخ
 که درین سال از وفات
 زوایای بی بدست
 نوینان و چون برون
 بیعت یعنی سواران
 مع سواران بیعت
 کلمات از کتب البی
 مع الاموال و فتح ملامتی
 مع بیعتی که از زمان
 طبرستان و نندون و بین
 برادر علی کردن و
 علم و قوی ای ای بی بدست
 نیکو دیده باشند
 قوسیم یعنی سواران
 بیعت یعنی بیعت
 باغ یعنی بیعت
 در بیعت یعنی بیعت
 سیدان یعنی بیعت
 سیدان یعنی بیعت

نامش همی زیاده...
 خاندان...
 حضرت...
 ۱۲۰

بسا در بستور سابق بحال شده دخل بجا برایی او حضرت فاشش دارد اگر قصد جان
 خود و امان خاندان میجواید بجز دور و این حکم محکم دست از مداخلت بردار و در این
 اضلاع و قطاع متعلقه آن مو به نگردد و الا بعقب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار
 میشود و گزیر برداران زرقه اورا کشان کشان و خفت رسان به حضور پیر نور می آرند
 باید که بدین موجب عمل آرد و پینه غفلت از گوش بر آورده نرود و شتاب جواب
 معروض دارد که بعض اشرف اقدس ارفع و اعلی برسد پنجم اول جادوی شده احد
 جلوس و الا قلمی شد عرض شد استت بجناب شاهی خانه زاد درست عقاد
 علی هرا و منطقه اطاعت و فرمان برداری بر میان عبودیت و خدمتگاری است
 چه سیان جناب کیوان قبایب میسازد و بر زبان مینمیت آثار مظهر مواد استبشار
 نور دور و دافتی را عینی نشان مهر انوار بر نشود ذره بمقدار پرتو سعادت گسترده
 سر پای غرت و اعتبار از دانی نمود و قدر و سز که کاتب جوان را بر این رسیده است
 دیده او بر بیاض دیده حوریه الحمد لله الله که فدوی جان من
 از تشفی و نشان مالوا حیب محالات قبول سر کار فرغ حاصل نموده پیش از دور و شرف
 تقاضا نمود جلوه نور در منزل مقصود است انشاء الله تعالی در محله و الا ایام دولت
 استکلام سده عالی مقام در می یابد زیاده عرض نماید آیات نامداری و آثار کرامت
 چسباند روزگار و الراح اعصاب مثبت بودم بر جان
 حکیم رضا خان و سهر و جهان زار را نه پند...
 و ایما مظهر نابو به حکمت و عزادت دستگا افسرد و جلالت چسب نمونیر آن سر
 حکیمان اخطا لون و کما عقید اقماد و مزاج مخلص که از شدت منف و ناتوانی سا

اگر انبار نموشیما بود با فاقه آورد حکیم شانی آن منظر معجزات عیسوی را که وجود ایشان
 درین جزو زمان بسیار غنیمت است بسامنت دارد در مقدمه پر سیزدهم قد که چه معجزات
 افضل نگارش او و چون چندی در انتظار شیت مطالب ضروری المرض بر چوکی
 عسکر و الا دائره دارد احوال هر روزه اطلاع میدهند من بعد که به منزل مقصود رسیده
 میشود و سه متمم جوتهای شتی و مقوی لطیف شود تا در سفر نگار بر روزیاد عمر مبارک لطیف
 و فنی شفا بخش خان سیح الزمان سر آمد خدایت نشان فرود آن کردم مبارک و
 بن قدم اوست به سر ناتوان محبت کلی امیدوار به همواره روز افزون باد فرود آن
 تداوم و نیایش به حضرت سبب حق که به معجزات کشش بوطن شتافان امر یک
 زن آن دوام دیدنها و از فیض به با گل جدید آنها مقصود است از کس غیب جلوه ظهور
 دره اعنی برین قضای تلخ مشرمان احقر از مکان اقامت در رسیدن لبرعت سراج
 در باب سینه و الا اگر در روزیاد آمده اند انتظار آن امارت مرتب صفت کلان
 به برقی پیر برین به آن قلعه پر نا لا و دیگر استیج به اتباع این اصلاخ از خار وجود کفر
 در دو سجای فدوی در گاه مامور شده می بروی میگرد آمدن لغزم اوراک شریف تقبل
 بر من کمن گام هر سالی طریق مقصود میگردد و بر جناح استمال خود را بجنود دولت
 ظهور بسیار در عرضداستی متوجهی بر این معنی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گشت
 خود را به دست راست افزون که انتم مطالب تار است به قلم آید نشان حد
 است ن خیمه و یا از آن محاسن تدابیر آن رافع المرض بدینه واقع عوارض
 بهمانه محسن الدوران ارطاطالین مان همواره شفا بخش بیاران و مصلح فرج
 آید نشان با وجودی است که نالوق طماننت پیرای آن سر آمد طلباسی آفاق شمر شفا

در این جزو زمان بسیار غنیمت است بسامنت دارد در مقدمه پر سیزدهم قد که چه معجزات
 افضل نگارش او و چون چندی در انتظار شیت مطالب ضروری المرض بر چوکی
 عسکر و الا دائره دارد احوال هر روزه اطلاع میدهند من بعد که به منزل مقصود رسیده
 میشود و سه متمم جوتهای شتی و مقوی لطیف شود تا در سفر نگار بر روزیاد عمر مبارک لطیف
 و فنی شفا بخش خان سیح الزمان سر آمد خدایت نشان فرود آن کردم مبارک و
 بن قدم اوست به سر ناتوان محبت کلی امیدوار به همواره روز افزون باد فرود آن
 تداوم و نیایش به حضرت سبب حق که به معجزات کشش بوطن شتافان امر یک
 زن آن دوام دیدنها و از فیض به با گل جدید آنها مقصود است از کس غیب جلوه ظهور
 دره اعنی برین قضای تلخ مشرمان احقر از مکان اقامت در رسیدن لبرعت سراج
 در باب سینه و الا اگر در روزیاد آمده اند انتظار آن امارت مرتب صفت کلان
 به برقی پیر برین به آن قلعه پر نا لا و دیگر استیج به اتباع این اصلاخ از خار وجود کفر
 در دو سجای فدوی در گاه مامور شده می بروی میگرد آمدن لغزم اوراک شریف تقبل
 بر من کمن گام هر سالی طریق مقصود میگردد و بر جناح استمال خود را بجنود دولت
 ظهور بسیار در عرضداستی متوجهی بر این معنی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گشت
 خود را به دست راست افزون که انتم مطالب تار است به قلم آید نشان حد
 است ن خیمه و یا از آن محاسن تدابیر آن رافع المرض بدینه واقع عوارض
 بهمانه محسن الدوران ارطاطالین مان همواره شفا بخش بیاران و مصلح فرج
 آید نشان با وجودی است که نالوق طماننت پیرای آن سر آمد طلباسی آفاق شمر شفا

۱۲۱

صد و اهل وفاق نگشته موافقت غیر از عیش و عشرت مباد و قمر و میرود و از خاطر است
 گزینسی بر زبان نام مرا چون آب و هوای نواحی ولایت گویند از کثرت برود
 سودی و مرض خیرست درین روز با صیقل النفس طبعیت استیلا یافته بنها خواب
 و شدت آمد و شد نفس گجان میسر باید هر چند صوبت پر نیز اگر می نماید
 مرض ظهور نمی آید امید که دوای محبت افزا هر چه موجود و همی باشد زود بفرستند
 ما را مشتاق و امتد یا نصدر و پیه برای سیوه خوردن به نوحه شبان و کیل محب خواهد
 گذرانید بقصای بی تکلیفها دست رو بر آن گردد به بیشتر خان نجومی
 وقت شناس استخراج ساعات مینت سات برای زرین و خرد صوب
 گزین آن محرم اسرافلک و دقیقه پنج سر از ملک برگزیده ارباب تجیم یگانه اصحاب زنج
 و تقویم ششم هر روزی و منتج فتح و فیروزی باد سوزی سانه موش را و وقوع واقعه حسرت
 اقرای یعنی شفق روح بر فتوح حضرت قدر قدرت اگر ای جهان **بنال**
 در الملک جاودانی بسبع شمار سده باشد چون تینه جنگ عدت آریانی باد شهنشاه
 و الا تبار با سید یگر و پیش است و درین وقت بنا بر استخراج ساعات آمدن شما و حضور
 ضرور باید که بجز دور و در این حکم بر مایع است شافیه شرف تلیم عتبه سینه نکریم در یابند
 ز ماده تا کید دانند به میرزا محمد ماه شعرای صبا سوخکان بر سه ره نظر اند
 بیخ از ان یار سفر کرده پیامی داری از ان ما بار که از گرشه فلک چه بازغان
 استب غرمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران اجرت دیدار اربان ابرین
 گریان می باشد و خاطر بر آرزو چه حال را با صحن کدورت و طلال میرا شد فرو
 به منزل که رو آمد خدا یا بگهدار است لطف لایزالی و خبر خبر و عافیت و سلامت

برود از خاطر است که ای اگر
 نام از زبان آری از خاطر
 فزون بیداری از خاطر
 سودی یعنی ای که در چشم
 صیقل النفس طبعیت استیلا یافته
 بنها خواب و شدت آمد و شد
 نفس گجان میسر باید هر چند
 صوبت پر نیز اگر می نماید
 مرض ظهور نمی آید امید که
 دوای محبت افزا هر چه موجود
 و همی باشد زود بفرستند
 ما را مشتاق و امتد یا نصدر
 و پیه برای سیوه خوردن به
 نوحه شبان و کیل محب خواهد
 گذرانید بقصای بی تکلیفها
 دست رو بر آن گردد به بیشتر
 خان نجومی وقت شناس استخراج
 ساعات مینت سات برای زرین
 و خرد صوب گزین آن محرم
 اسرافلک و دقیقه پنج سر از
 ملک برگزیده ارباب تجیم
 یگانه اصحاب زنج و تقویم
 ششم هر روزی و منتج فتح
 و فیروزی باد سوزی سانه
 موش را و وقوع واقعه حسرت
 اقرای یعنی شفق روح بر
 فتوح حضرت قدر قدرت اگر
 ای جهان **بنال**
 در الملک جاودانی بسبع
 شمار سده باشد چون تینه
 جنگ عدت آریانی باد
 شهنشاه و الا تبار با سید
 یگر و پیش است و درین وقت
 بنا بر استخراج ساعات آمدن
 شما و حضور ضرور باید که
 بجز دور و در این حکم بر
 مایع است شافیه شرف تلیم
 عتبه سینه نکریم در یابند
 ز ماده تا کید دانند به
 میرزا محمد ماه شعرای صبا
 سوخکان بر سه ره نظر اند
 بیخ از ان یار سفر کرده
 پیامی داری از ان ما بار که
 از گرشه فلک چه بازغان
 استب غرمت بدان سمت
 معطوف شده چشم حیران
 اجرت دیدار اربان ابرین
 گریان می باشد و خاطر
 بر آرزو چه حال را با صحن
 کدورت و طلال میرا شد
 فرو به منزل که رو آمد
 خدا یا بگهدار است لطف
 لایزالی و خبر خبر و عافیت
 و سلامت

هر منزل و مکان نگارش رو و پیام راحت الی تمام زبانی هر قاصد و نامه بر که در
 اصل در خورد گزارش یابد و و بهنگی سیوه ترو خشک و قدری لوزیات فرستاده اند
 انما الله تعالی مذاق اخوت را مخطوطه و ملند و گرداند زیاده عمر باد الیضا بیت
 نت و طبع خوش بار آخرین کرد + برابر با برادر کی چنین کرد + رفته است مرع
 من رسیدن به تنو لاپور و خوشی مزاج اخوت امترج در عین انتظار رسیده سر پایه
 در و انتهای گردید چون تا وصول بخیر و سعادت به ما شن معصود و خاطر خیر خواهان
 وقت شکر و مترو خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم می آورده باشند از اینجا
 در ایام الی العنت وصال همیشه میر و تصور است مرا با خود دانسته دل اخوت منزل
 ثنوت دارند و شتاق را شتاق دانند بیت فرستادم به همراهی او دل +
 بزمه منت کند منزل به منزل + زیاده ابرام زلفت سعادت دارین حاصل و
 بکن با تو منزل و دم مشتمل بر عر الیض و مکاتبات و قعات
 از طرف خود نگاشته بد جناب بگشیش املک مرزا صنفوی
 را تم این صحیفه عامل جاگیر ایشان بودند و می عقیدت مقام
 هو رام ناصیه کربت با استجواب بجدات بندگی بر افروخته بعرض مستفیضان
 فعال حضور اصطناع نهور نواب فلک جناب جهانیان مآب والا خطاب که
 است سما بانعت عالم قد و احتشاش تنگ ترا ز دیده مورست و ثروت ثریا با
 ن استان عالی مقامش بیست باکی مشهور میرساند درین ایام سمیت انجام که
 میان باشند معاصدم اغوش و آسمانان در انتظار لطیفه شکر بر شانه
 به با گوش بودند که نسائم تقویین خدمت بخشگر می که نمونه حروفات

در غرض از ای مقام
 سند رسید
 نوزیات
 که شکر بخیر
 با که لوزیات
 اخوت
 داشتند و نفع
 بر ادوی
 ۱۲۳
 حضرت
 که با
 باین

بسم الله الرحمن الرحيم
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب

مردم قدیم خدمت انداز سال داشته امید که بدریغ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد
 و جواب مرمت شود که خود را به حضور فیض گنیز رسانده سعادت اندوز ملازمت کیم
 خاصیت گردد به نسخه جامع قابلیت شما که لوک من و و دخانی است
 عجب در ولایت جانم رانی دادم که چون گریم + دلا خون شکر که تا بر حال خود یک خط
 خون گریم + این حمدیده الم کشیده خانه باب رسیده از در ددل چه گوید چه نویسد
 که به مرگ راضی است یعنی باید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته
 براحت خاطر خون رخم آب رسیده باشد مال نمیکرد نصلح عنحواران بدفع توابع و توفیق
 بانه سیاه نقش بر آست و اندرز و اعطان به تشفق این مرض باعث مزید و آه
 فرود آمدش چون مردم چه لاون مهر زخم + که خاک بر سر من باد و مرمت من + در
 مقدّمه مکلاوه نور چشمی که در ترمیم یافته چون خاطر از سوج ساخته جانگداز گرفتار سوگواری
 و سگ است عراخانه ویران لبان میش که زوم و اثره با بجز می خلد لاجار به لاله گلاب
 نوشته که ازین امر خلیه ذراع حاصل نماید از آنجا که او خرد سال است و حفظ مراتب و
 رضا جوئی و خدمتگاری بزرگان امر است محال امیدوار است که سه و خطا با عفو و عطا
 مقرون گردد و چگونه سز خجالت بر آرم از برد دست + که خدمتی به سزا بر نیامد
 از دستم + ایضا فر و این سکابت تا سبب التفاتی با می است + قصه در وجه
 را جدا خواهم نوشت + ما جابراخت شمار اطاعا فراموشکار اعمان عمان کش
 و نستان نستان قلم اگر مسراید به بسوید حکایت شکایت فراموشی لانهایت کفایت
 نمی نماید این همه خود را کشیدن و با وصف نوح احلاق و دکاثر اشفاق پدا و ستاق
 حسین سنائی آمین انصاف است و یک مرتبه لوسی تغافل بر افراختن و بیاورد

بسم الله الرحمن الرحيم
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب
 در بیان سبب و علت و اثر و معلول
 از آنکه در این کتاب

۱۲۵

نه بر واخن ناشی جور و اعتساف قطعه طب برای دل کسرانی تو مهور است
 چراغم دل امیدوارین باشی به گلی بیشل تو نه شکفت در بهار جهان
 همه خارن باشی به غلط کردم نفس در ازبی ذره جناب آفتاب عالمتاب بی لطف
 ست و شکوه طرازی شهاب حضرت ماه جهان افروز مجال طلبی لیکن مصرعه سلیمان با همه
 حشمت لغز با بود با موشش اگر گاه گاهی سحاب بطف و احسان آن در بادل مهر
 نو در بهر بنت زار مراد بار و جا دارد به برای شها کرد اس خالسا مانع
 بعیت پس از عمرنی حشمت یک نگاه شناسادیدم محمد نند نه مردم تا ترا برید عاودید
 شرفنامه عاطفت آمو در رود نمود و شکر یاد آورید از خطبه شرح و بیان تبیه است
 و گله فراموشیما که بر زبان مسلم گذشته نیز چرا برای به قیام نیامی ظاهر است که در مقام
 شویا پور مدتی در ایام خان سامانی محمد علی خان مرحوم هم نشین همکار بوده و از فیض
 صحبت شریف استفاده معقولات نموده فوت رسمیات نه از رگد تفاوت میان
 اخلاصهای است بل نسبت باطنی نفس العین آئینه مقصود خواهد بود و کورتش و نندگه که
 در حاشیه خط جناب نواب و الاخطاب مرقوم بود بر من سیاند و خط از نظر اکبر اثر
 گذرانید بسیار خط کردند و ذکر قابلیت و کاروانی ایشان مگر بر زبان آوردند اگر
 عرضیه علیجه میرسید جواب هم صادر می شد به چنین شناس شما اگر کشن و اس
 بعیت گردورم از تو نقش تو ام در نظر است دل پیش تست دولت من این قدر
 پس است از آن باز که مراتب لایحه منجمه اراوت سابقه گردیده لمح لمح بر خود می نازد
 و محطه خط سباب رفاخرت الموده می سازد و قد الحمد که همین زار قدیم ندگی را اب و ر
 هم سید و با بیاری پیوند از جمله استان سر صحبت مجدد و منفردید بعیت اگر کسی ای

ناشی از نون در کلم
 شیبی بنویسید
 با کسر بر آه
 کردن
 و نازی
 سلام
 ۱۶۶
 از نون در کلم
 با نون در کلم
 شیبی بنویسید
 با کسر بر آه
 کردن
 و نازی
 سلام
 ۱۶۶
 از نون در کلم
 با نون در کلم
 شیبی بنویسید
 با کسر بر آه
 کردن
 و نازی
 سلام
 ۱۶۶

خانه بس باشد عرضی بحجاب نواب لطف المدخان بیت
 ای سروی که از تو بود سر فرارم + وقتت گرز راه کرم بر نوازیم + فدوی غلام که دز زار
 پریشانی پشت طاقتش و تانت و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت عمر خوش
 از دخل گذشته و دخالش استحقاق فضل بهم رسانیده امیدوارنوارش و الطاف است فرو
 در د جهان را علاج و کف تدبیرت + از نفس و رخ پش عیسی دوران تونی + بمجموعه
 خوبیی راسی پتیمرو اس بیت سینه مال مال در دست ای در نیامری بدول
 زنهائی بجان آمد خدا را مده می + دایب الوجودی که هفت گره سپهر یک ترنج زمین زار
 احقر عشق و شربت یک نقطه خانه زرنگار ابدش تواند بود آگاه است که محبت از نوازش
 احراز محبت نگین جیب دامن آرزو آن قدر مملو و سخون دارد که اختصاصی آن بذرت
 آلات متانت نم و فطرت خیال فاسد و تو هم کاسد است فرو نه چنان شعله کشیده است
 که خاموش شود به آتش شوق من از دامن صحرای کستی + کم وقتی خواهد بود که زفره ریز
 تفقدات باطنی نیست اگر چه صد و زمانق نامیه در شفای صد و ریاضی نماید لیکن
 دیده ویدار طلب چون رحمت آب رسیده بهم نمی آید فرو شوق لبلی کم نیکر دور چشم
 آهوان + این خاری نیست که هر جام مهبالش کند + خدا کند که بعد بقربت انجامد
 عطش همچون بزلال صال اطفای یزد به مجموعه سخندان فی مزر اهر و ز شاعر
 افضل الشعر اکمل البقا سلامت قدری تنها کوی سورتی که مفید برووت هوا و فریل
 رطوبت فاسد بدنیست فرستاده آید امید که دو و غیر آموکش مشام جاز اوسط و بودی
 عطر آگیش جو سطل هر و باطن را مشک از فر ساز و قطعه که درین موسم بهار طرغ غری شند
 زبان خامه میگردد قطعه مهاجما شفق سخن فها + بانی نظم و تر جان پرورد

دو نیکیت از غنیده ۱۰
 سلسله بالفم و تشدید
 را در مصلحت استحقاق
 کا به جلودون ۱۱
 الوجود و یکد بود و او
 از در و اید ۱۲
 سنی و دوی ۱۳
 این ای با کمال شرف
 ۱۳۰
 بسیار کرون ۱۴
 این چو با افق بی فتنگی
 طویع بیدین سوزنگان ۱۵
 اوزار زینبای سحر کوی
 ۱۶
 فرید از وون اس
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰

بیت سینه مال مال در دست ای در نیامری بدول

از آن جهت که در این کتاب ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...

در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...
 در بیان فاعل و مفعول ...
 در بیان مفعول و فاعل ...

عنت صد هزار بارش است کسی که با تو بود دوست دشمن خویش است چه گوید از در
 جدائی و چه نویسد از لشت تنهائی که لمحہ لمحہ سیاه غم بادل میرالم می ستیزد و بخط و خطه طوفان
 سرشک از دیده خونبار فرو می ریزد و می دوشم که منیش افغی فراق اینهمه زیرناک است و ناوک
 انداز حیران در خونزیرها این قدر بیایک فرو فراق و حیر که آورد در جهان یارب که کرد
 بحر سیه باد و خامن فراق بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق وقتی و وقتی و وقتی و وقتی
 میجوید لند ازین وادی در گذشته بدعالمی گراید لگاین نامده روان آساکه بیاضش مملکونه
 عارض ارم و سوادش مشرق لوح قلم بود و خضر وادی و وادرا بشر شمه حیات ابدی از بهونی
 فرمود و خواص محبت و ولا و مکنونات ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم نشان در شبهای یلدا از
 حروف مشکینش هویدا بوده دیده لیلای دستگیرهار البسره و قاف و کویای الوون اطلسها
 نورانی نمودر باعنی شیخ قلم تو چشمه آب بقاست الفاس خوش تو نغمه باغ و قاف است
 این نغمه و شمه راز من باز گیر که زیر که دلم زنده بدین آب هو است از در و حسب الحکم
 والا حاوی طلب حضور خالص قبله خذ الیگان و تا کید عت رسیدنابه کترین اخوان
 نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب از طیارسی کاغذ مطلوب فراع حاصل نموده بکارت
 میرسد و در رکاب خالص قبله عازم حضور ساطع النور که از منوگاه جوهر قابلیت و حکمت
 امتحان لیاقت و شعور است میگردد و زیاده مهربانی و قدروانی باد بقدره اهل سخن
 حلیمه حسن علی اسرار طبعان گلشن فزا جاعله عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده اند
 شروع در کتابت باید نمود و یکتاب باید فرمود که زود تر از روز و نقلش بر وارد بر روز که
 طرب اندوز صحبت بگین و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین مست پیرای و لهامی فرین بود
 زبان سخن آفرین به فرمایش رباعی بقصین این مصرعه با و حراز میانه بخار کین

منبع زلال کو شکر و شیر بود غرور و نمود و مقدمه خدمت خیریه مکرر قلم آمده هر چند فی الحقیقت
خوب است در ظاهر صوب انشاء الله تعالی بعد ترتیب طو امیر روانه بخت بنیاد میشود چون
خالص صحبت قبله برای کامیابی فقیر غایبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور پرنور
سیگرد و زیاده عمر بادیه الالهین سسکه عیت و لم بی و صالح صفائی نذار و چون
بمکانه کاشنائی نذار و سانسیکه از فرات میگذرد نمیتوان گفت و نمیتوان بهفت
زیر که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و گفتنش جان و تن می کابد ناچار بدعا میگردد خط حضرت
که بیافتش غایبانه ماهه روایان و سوادش و ستمه ابروی مرغوله مویان بود رسیده
دیده دل را نورانی نمود چنانچه نوشته اند نیل خاطر با کتساب هر بیشتر داشته باشند که این
کالای دست بالا الصاعی است پایدار و نقش بسیار یعنی هر چند به خرج در آید در دخل میفرزاید
و از گردن سرقه به عرض خطر نیاید و نه مندرج که رود اهل و دل مغز و محترم دارند و قدم
اورا منتقم شمارند نه استیش این گوهری بیافزاید او اگر گوشت است لازم که طالب این
گرامی فن وقت را از دست ندهد و تا غم نخورد و در تنقیر و قدر مرد و تا عمل خون نکند
عکرمیتی نیافت و هر فرشتاس سخن شکار کردن موهن و کیل نواب
و او و خان فرود دل پیش تو دیده از جالت محروم و امی کاش که دیده تیر با
دل بودی و اگر چه ترسیل مکاتیب گوهر حسن بندگی را آب نیفروده مالک دنیا آگاه
ست و سوزنانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال از تحصیل مطلق حفظ العین غافل
نوده که الحمد که از اثر جاذبه قلبی مکانه قدر آنرا که در نیا استخراج بخت مندی و وسیله
استنباط سر بلند است و و نمودن فرج محبوب و از غیب مگر هم جوشها فرمود ترصد که بعد
گذرین هم سواد دیده سواد مخالف شوق افزا روشن و خورشید تقفقات باطنی بر است

اینست در شرح این کلام
هر چه از این کلام یافتیم
باز به بعضی از فقره این کلام
فازد خشی باشد در آن
برای این است که بیاید
بمانند این کلام که زبان
این کلام بسیار است
موسی از این کلمات
معمولاً از این کلام میگوید
بماند به ۱۰۰
در
مبتنی است ای امیر از این کلام
را در حد و حد و حد
از کلام این است که این
کلام بسیار است
در این کلام

برافزوده بوقف عرض تقبسان الوار حضور نواب کریم الخطاب الاجانب عالمان
 باب که پیمایش ارتفاع سایر کرده و دولتش بجنبش شاعری هر منبر مقدزست و عالمی برزیره
 چینی خوان الوان لغزش منتفع مستبشر میسرانکه فدوی بعد حصول حصت از خدمت
 کسی خاصیت بقرب خدمت امانت فوجداری برگزیده را چه روز هم ربع الاول سال
 خدمت رسید و نیزه اران کلیم همین موافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیدن چون تحصیل
 این مجال سبب آمدنی حصول تمام سال و دوازده ماه جاریست موافق ضابطه معمول
 عمل نموده معلمی که موجود بود ابلاغ حضور نموده آئیده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط
 در نظام برگزیده از خارج لسمع عالی خواهم رسید ظل عالی بر مفارق اولی و اعلی لایزال و
 انصاف فدوی خفیت عتصام باد هوام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوخته و روح
 خاطر مآلی حسن اعتقاد برآمده بفر عرض باریابان حضور نواب مستغنی عن الاتعاب
 خدا یگان قدر دان که دل فیض منرش بکام بخشی ناکامان روزگار چون موج خولی
 اختیار است و کف گوهر آمو وجودش سعطا پستی لبان ایرنسان گهر باره بسیارند که غم
 شه حال کفره عدالت سگال با جمعیت کثیر درین صنف آوازه داشت ادبار گشته قصر الوار
 و اکثر دیات جید و سیر حاصل را نقل کرده است جسارت به نیت غارت برکت و در وقت
 عافیت و تردد کتاری بر ساکنین وطن تنگ نمودند فدوی با وصف خلعت به بند
 و کثرت عینم پای اقامت در زمین کین افسرده به مخالفت و مدافعت پرداخت و در حقا
 قطعات فروعات و کومک و صیانت دعات قرب جواری ساعی موفوره بطهور ریشاه
 دست تسلط مداخلت ان قریه لازم التفکره کوناه ساخت درین ضمن امارت در
 ایالت مرتب مغل خان ناظم و خجسته نبیا و با موج گران به تقریب ایت روشه

۱۲۵

کام نیمی و شادمانی بر مسامع عالی و ادانی در داد و ناهید عشرت سازانین نوید مسرت
 از از رغابت نشاط و نهایت فرحت انبساط در انجمن فکلی برقص آمده کوسس شادی و
 مبارکبادی بر بام سپهر نهاد بیت ازین شادمانی جهان تازه شده دل سوخته گشت و
 روان تازه شد چمن آراسه ریاض افزینش فرخنده و هلالون کناد و نخل ترقبات
 در افزون راد در جو پیا بر وزمی بالیده و قد کشیده و اراد احقر در سه انجام کار نامحتاج
 بنا کید نیست کیفیات جز وزی و دو تنخواهی و کفایت آرزوی دولت تشخیص که متعاقب بر
 تعرض خواهد رسید زیاده حد اوب ندید کوب دولت و اقبال تا بنده ما و بحر عمه
 خو بهیا پتنبیر داس محرم خانی بیت مادر جمال یار پر بیانه گشته هم
 یوسف نخل شود و جو در آید خواب ما در قیبه کرمه متضمن گله فراموشیها رسید و خاطر
 را تو خوش گردانید گشت به ترسیل صحائف آن بود که تربت گاه دوستی را بر قهر
 سرد مری زمانه آفتی رسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی هم چنین اتفاق افتد
 و گریه در عالم جناب همه وقت دیده بر جمال مهر مثال محو تماشا است و از تپش
 مشوق کوح دل آینه خسته تقاضای خورشید سیما خود اصفاف فرمایند که متعرف
 محبت معنوی را شکوه فراموشی چه کار است و سالک مسالک باطنی را از دعای
 رمیاست ظاهر چه ضرور فرود در دیوار من آینه شد از کزت شوق
 هر کجا این گرم روی نر امی بینم امید که حاضر و غائب با خود تصور فرمایند
 درین طریق خاص که مقبول و مختار بر گزیدگان عالم خلاص است اختیاریانند
 نتیجه و دو مان و فضل و کمال خلیفه حسن علی خلیفه خدا
 این شیب اکثر عزیزان سخنندان که بیاشی لظنه و نه مذاق جان تلان

این سند است که در
 روز فایده است در
 بال شادی
 بیخه کافه حساب
 ندی خلا و در
 با فتح بیخه
 آینه بیخه
 با کس بیخه
 هه نقا با کس
 ۱۲۸
 در این
 از سال
 سبیل با بند

آشناست به تقرب دعوت فخری خانه محفل آرا بود نذر اشعار متقدمین علامت
 شاعر سبحان ذکا و از تاج آنکار تا خرم سخن گزار افاقت آفتاب رحه میرفت
 رضوان شاعر که کلام دلنشین مقبول مقبلان سخن بلندش مرغوب صاحب
 ولایت بتی از اشعار ملک الشعراء فی شیرازی برخوردارند است جام باقوت و عزم
 لعل بهم بالا بد اثر نامه چون لاله در غش به مثل گفت که مثل لاله بجام با
 مسلم و مناسب و لیکن تشبیل داغ که سیاه است بامی که لعل فام است تناسبی ندارد در
 موشگافان دقیقه پس درین مقدمه جواب ندادند و مهر سکوت بر لب نهادند آن
 کاشف رموز سخنوری دکشاف و قافی نکتہ پروری در نیاب چه مینماید خود
 نیست که مانع در وصف لاله بتی جذ گفته الحق که گهرهای مناسب در رشته نظم
 و این ابیات از دست ابیات سواد گلشن نرالی آورد و ازین لاله که برد
 داغ دارد و سیاهی و در درخش ساخته جا در آغوش شفق شب کرد ما و چون سکو
 داغ دل وی و سینه سوز افشاده در می شده داغ دل وی جلوه آراید
 آتشی کرده زحل جامه درون آن به بین داغ سیه تاب و مگر زاعی میان چار سز
 فلک شمال او را چاره سازد و اگر خوشید را صد پاره سار و مجموعه خوب
 شیخ نور الله ابیات این بیک نامه بر که رسید از ویار دوست آورد
 جان ز خط شکبار دوست و خوش میدهند نشان جمال و جلال یار و خوش
 حکایت عرو و قار دوست و سامی مکتوب جمعیت اسلوب شعر بر تقریر شکار
 جزیه ممالک محروسه از پیشگاه جناب جهانبانی نهاده آن تباری بیانی قدر وانی
 وصول انگذده مواد سرور و سودمانی افزود و شکر خدای حق بر کز قرار گرفت

این سخن از کتابت کلام
 باندند که درین کلام تقرب
 را در صفا با هم سخن
 است که درین کلام
 به این چنانچه
 به اندر عمل آید و نویسنده

از مطاوی آن خزر جان است تبیین و ایضاح یافته الشرح و امر بخشید و از بیخ قلوب
اجبار از حد گذراند نظرات بخش لبستین گیتی تجییع هوا خواهان مبارک و فرخنده گرداناد
و آن نهال بار و اقبال و منظور از نظار ارباب نظر را الرنا ثم نالملائم روزگار غدا روز
گفت صیانت خویش مصون داشته زلال چشمه بقاسر بزوشاداب دارد و تماش
نشا و غم ترشش در جهنما جوشش خروش و لغت بر روش دارد همین که از شورش گرفت
خود نمایی خاموش شود و دل مینا جایا بد بگامه از ای سر و مفضل برای طرب میگردد
فرنگیکه از بطن فطرت لعل مظهر رسیده بقلم می آید عن سحر ای مناجات اول و نیم
است لیکار و در نسخه عشق تو بر لوح جبین اشا کرده خواهم از دیده سفر کرد و ز دل صبر و قرار
تا نگاه تو بد لها خلد از ایما کرده غمزه ات گشت مرالیک شکر خنده تو به جان لب آمده را
بمجره عیسی کرده تا ز این بر آشتی و رفتی به چین به آب آینه رشرق تو بخواه و اگر کرده
دید با نریش و نظر با همه با انداز است به مرده مقدم خبر تو بد لها جا کرده چه عجب کردل
بشکین ترا نرم کند و رایت حسن ترا آنکه فلک فرساکرد و چشم بد و بیام و ملک آسا
بنشین به که دل از شوق لغایت در چشم و اگر کرده چاک گل کرد و ز خور زری نیم سیت
به ستمما که نه آن گرس به پروا کرده نیشا عشرت جم نازه کن امر و بجام خون دل
نور و آنکس که غم فردا کرده بلیالی قطرت مرز اعماد و شاعر بیت
رحیم دل سوخته آتش مجوری شده نامه ات داغ مرا رسم کا فوری شده سواد
را که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض دیده جا و او و با صخش را که غره
بیخ کامرانی اشارت بد است بر سواد چشم جهان بین بنا و علی الخصوص غزلیکه از
لایح افکار صامیه بر زبان قلم غم برین رقم گذشته بطالک مطلقه مفسس این تاره

مطایب از بیخ قلوب
اجبار از حد گذراند
نظرات بخش لبستین گیتی
تجییع هوا خواهان مبارک
فرخنده گرداناد
و آن نهال بار و اقبال
منظور از نظار ارباب
نظر را الرنا ثم نالملائم
روزگار غدا روز
گفت صیانت خویش
مصون داشته زلال
چشمه بقاسر بزوشاداب
دارد و تماش
نشا و غم ترشش
در جهنما جوشش
خروش و لغت بر روش
دارد همین که از شورش
گرفت
خود نمایی خاموش
شود و دل مینا
جایا بد بگامه از ای
سر و مفضل برای طرب
میگردد
فرنگیکه از بطن
فطرت لعل مظهر
رسیده بقلم می آید
عن سحر ای مناجات
اول و نیم
است لیکار و در
نسخه عشق تو بر
لوح جبین اشا کرده
خواهم از دیده
سفر کرد و ز دل
صبر و قرار
تا نگاه تو بد لها
خلد از ایما کرده
غمزه ات گشت
مرالیک شکر خنده
تو به جان لب
آمده را
بمجره عیسی کرده
تا ز این بر آشتی
و رفتی به چین
به آب آینه رشرق
تو بخواه و اگر
کرده
دید با نریش و
نظر با همه با
انداز است به
مرده مقدم خبر
تو بد لها جا کرده
چه عجب کردل
بشکین ترا نرم
کند و رایت حسن
ترا آنکه فلک
فرساکرد و چشم
بد و بیام و ملک
آسا
بنشین به که دل
از شوق لغایت
در چشم و اگر
کرده چاک گل
کرد و ز خور
زری نیم سیت
به ستمما که نه
آن گرس به پروا
کرده نیشا عشرت
جم نازه کن
امر و بجام
خون دل
نور و آنکس که
غم فردا کرده
بلیالی قطرت
مرز اعماد و
شاعر بیت
رحیم دل سوخته
آتش مجوری
شده نامه ات
داغ مرا رسم
کا فوری شده
سواد
را که کحل
الجواهر معانی
عبارت از آنست
بر بیاض دیده
جا و او و با
صخش را که
غره
بیخ کامرانی
اشارت بد است
بر سواد چشم
جهان بین بنا
و علی الخصوص
غزلیکه از
لایح افکار
صامیه بر زبان
قلم غم برین
رقم گذشته
بطالک مطلقه
مفسس این تاره

پسند را کار نماید تا جوهر قدرت مخموری هر که ام لمبرض عرض در آید رفته چه بهیخت اس
 بیراگی ببت عنقت اند ز پس صد پرده در لفتون کرده آنکه جبار ترا دیدند نام چون
 کرد و ذکر جمیل ایشان با فلنا و هر هم حاجت در ایشان مهاباتی بیراگی سمت و صحن یافته
 مشتاق دیدنا کرده اگر چه بخت و شکت با مردم دنیا بر برای صاحب دلان خدایس و
 سوخدان صبح نفس باعث لصنع اوقاست اما به ششضا هر بانی از وقت خاص که ساعتی
 فخلی با طبع بهره یاب همیشی و هم بانی گرد و زبانی حامل رفته اعلام بخشند به مجموع
 خوبهاری می مشرد اس ببت چندان میشه مید که بهوشی آوردند شاید که یاد
 ما لفراموشی آوردند هر چند نبرد و تقوی مغز در ممتاز اند و در رسه بقولان در گاه
 صدمت سر بلند و سر او از دوستان بیرا که جبهه از سخنانه لطف و گرم آرزو دار مذمیان
 آوردن گناه عنیت و حفظ این وتیره در پیش صاحب دلان قابل اگر آهانی دل بیار
 دست بکار باید داشت نه اینکه صنی را خالق دانوده ببت بر رعونت و خود نمائی باید
 گذاشت لازم که از گران خواب غفلت بهوش شده اوقات شب روزی با احتمال هر دو
 مطلب از چند ممدون دارند و تارک معاشن معاد را بلکه نستان این شمایل دیده
 بر آراسه لفظ قنولیت و نیوی و اخروی بدست آرزو و بوشوی دست ز اصلاح شن
 بجان یر داژد که اول سفید گردد و بجامه شویها مجموعه خوبهای سخندان
 نیک ساقم همو خالی خالق کائنات در ارق و ریحات آن خلاصه موجودات را
 از حواصن آفات بر کنار دارد از خنیکه جلبا به فراق نیامین حامل گشته نشدند بیطاعتی
 گرفتارست و از دیدهای طوفان خیز چون ابر بر سر اراشنگله بهیچند درین چارسو
 افاق دو دیده بر سر منزل مقصود کشیده و چند آنکه در بحر ناپید اکنار ویر ست و پنا

۱۵۳
 حکایت است
 که در کتاب
 تاریخ
 حیدرآباد
 در ص ۱۵۳
 در بیان
 این
 است

در پیش خرم و در خرم نغمه است: عالیست میانستی پوشیاری: من بنده آنکه زندگانی است
شود بر شو بازن ارساعر گلانی: که خواب لوده ام ای بخت بیدا: بلاله لکونین خای مسکافا
سدر محمد و المنت که دو وجه میراد ان چمن آراسی حدیقه اقبال به ثمره العواد باور گردید زینا
آمانی و آمال را به هم پیش آمد و بالیدگی در رسید درین صحن اینکما ز احوال دستدار که اکثر
استفسار رفت بقول بزگر که پیش از وقت تکلیف شاق در سب اهل و فادافاق حرام است
بمحال طلبی پروخت حالا که سمت یار و طالع مد و کار است اگر بخت همی برکت کاری ساخته
شود مگر جمعیت خراب بود علی الخصوص امانت و فوجداری میرتبه محال که مفی خاص بر عینی
حاصل است و صرف و صرف از روی تعلی با رضامین میشود اگر کس شی شریف ممکن و مقدر
باشد خود را معاف نباید داشت و گزیه مصرع آنچه در لوح نوشت همان خواهد بود لاله من
مذبح لطف اللہ خانی ساخته تا بجزء حصول عابری زیاد و فریاد که تفصیلا تفضل است
بود در هنگام ترشح سیاح که عالم این کمال تشق زمین را در کنار گرفته بود چون نعمت غمزه
بود وقت رسید و هنگام سرب مدام اصلا عالم داده فرج محبت سراسر خوش و امید بخش از رنگات
ممتار و بولش بچو گل انما زو ائمه اش کام پر اذاق و نشانه جان بخش اهل فاق آبیات
چکانی از قطره در گوش که پر سرگوشی و هم یاد یض و فشان آرد شجه بر بال راغ: بر اهل طاق
از صحن: خانه دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن ششم شراب بی گزین کباب حیف است بعد ازین
سرگانه که همت تمنا فراید هر نعمت معارضه در مناجات و ختم کتاب هزاران شکر سپاس
بدرگاه کار سازی نیاز که چندی از مسودات بنده که مجاریات سلطانی از دست غارتگران محفوظ
مانده بعد درین صحن بطریق یادگار حکمت سواد پذیرفت نشی را بر چه باید درین انشائی عظیم النظر
موجود است اگر بطالع مجاوره فزاولت در اوت نماید در عبارت آرائی منجمان بکمین و

۱۵۵
در پیش خرم و در خرم نغمه است
عالیست میانستی پوشیاری
من بنده آنکه زندگانی است
شود بر شو بازن ارساعر گلانی
که خواب لوده ام ای بخت بیدا
بلاله لکونین خای مسکافا
سدر محمد و المنت که دو وجه میراد
ان چمن آراسی حدیقه اقبال
به ثمره العواد باور گردید زینا
آمانی و آمال را به هم پیش آمد
و بالیدگی در رسید درین صحن
اینکما ز احوال دستدار که اکثر
استفسار رفت بقول بزگر که پیش
از وقت تکلیف شاق در سب اهل
و فادافاق حرام است
بمحال طلبی پروخت حالا که
سمت یار و طالع مد و کار است
اگر بخت همی برکت کاری ساخته
شود مگر جمعیت خراب بود علی
الخصوص امانت و فوجداری
میرتبه محال که مفی خاص بر
عینی حاصل است و صرف و صرف
از روی تعلی با رضامین
میشود اگر کس شی شریف
ممکن و مقدر باشد خود را
معاف نباید داشت و گزیه
مصرع آنچه در لوح نوشت
همان خواهد بود لاله من
مذبح لطف اللہ خانی
ساخته تا بجزء حصول
عابری زیاد و فریاد که
تفصیلا تفضل است بود
در هنگام ترشح سیاح
که عالم این کمال تشق
زمین را در کنار گرفته
بود چون نعمت غمزه
بود وقت رسید و هنگام
سرب مدام اصلا عالم
داده فرج محبت سراسر
خوش و امید بخش از
رنگات ممتار و بولش
بچو گل انما زو ائمه
اش کام پر اذاق و نشانه
جان بخش اهل فاق
آبیات چکانی از قطره
در گوش که پر سرگوشی
و هم یاد یض و فشان
آرد شجه بر بال راغ
بر اهل طاق از صحن
خانه دوستی آباد و
عمرت زیاد لیکن ششم
شراب بی گزین کباب
حیف است بعد ازین
سرگانه که همت تمنا
فراید هر نعمت معارضه
در مناجات و ختم کتاب
هزاران شکر سپاس
بدرگاه کار سازی
نیاز که چندی از
مسودات بنده که
مجاریات سلطانی
از دست غارتگران
محفوظ مانده
بعد درین صحن
بطریق یادگار
حکمت سواد پذیرفت
نشی را بر چه
باید درین
انشائی عظیم
النظر موجود
است اگر بطالع
مجاوره فزاولت
در اوت نماید
در عبارت آرائی
منجمان بکمین و

